

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز ®

CHASHM ANDAAZ ®

No. 114 November 2004 ۵۷۶۵ کیسلو ۱۳۸۳ شماره ۱۱۴ آبان و آذر

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM
(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر رباتوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

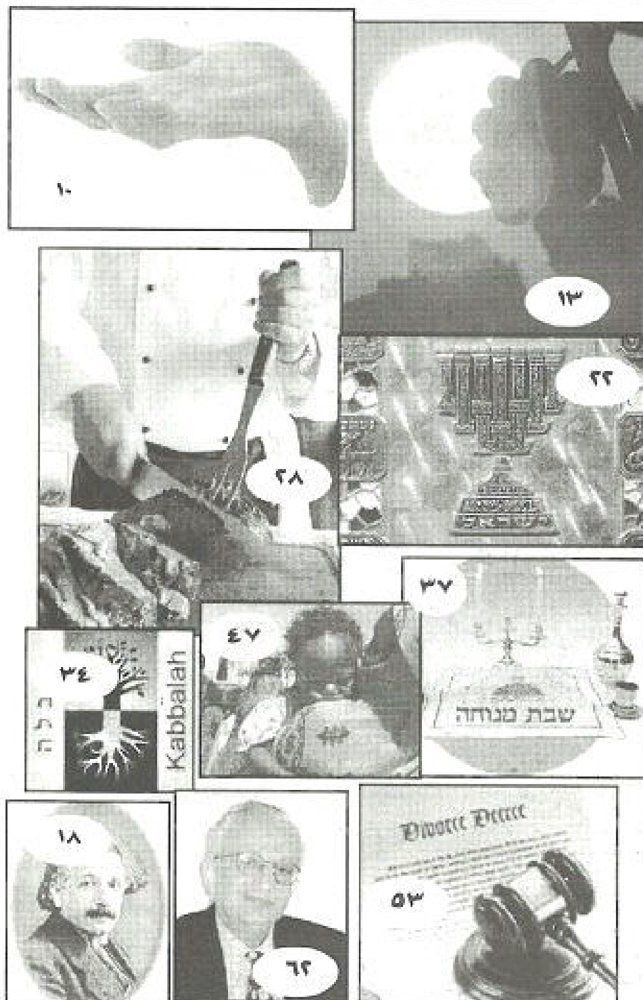
Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138



در این شماره می‌خوانید

Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074 - BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: شهره حکمتی نوفر - آلبرت دانش‌راد - پیمان اخلاقی - منیژه یمطوبیان - ایرج کاهن زاده - ایرج فرنوش - ناهید پیرنظر.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر — مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا — تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) — فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

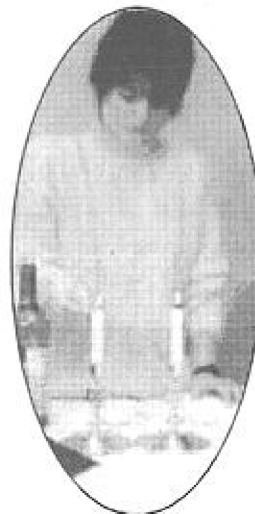
شب شبات پارتی در ارتص سیامک

دومین گردهمائی فامیلی مجتمع ارتص سیامک

در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۴ برگزار میشود. در این گردهمائی برنامه های مذهبی شب شبات برای تمام اعضاءِ خانواده های یهودی همراه با شام، چای و شیرینی و خوانندهٔ اسرائیلی انجام خواهد شد.









برنامه:

- روشن کردن شمع شب شبات ۴:۲۷
- براخای شراب و شام ۸:۳۰
- و آشنایی خانواده ها با هم
- موزیک

بهای بلیط ۲۶ دلار
افراد زیر ۱۳ سال ۱۰ دلار

برای تهیه بلیط با تلفنهای
(۳۱۰) ۸۴۳ - ۹۸۴۶
(۸۱۸) ۳۴۲ - ۹۳۶۰
تماس بگیرید.

به علت استقبال بی حد شما عزیزان و محدود بودن جا لطفاً هر چه زودتر بلیط های خود را تهیه بفرمائید.

Your Real Estate Dream will come true

Separzadeh President Circle/Estate Properties



Soraya Separzadeh

مشاور صادق و صمیمی شما،
به گفته خود شما،
در انتخاب مناسب ترین و بهترین املاک ،
شناخته شده در جامعه ایرانی و آمریکایی

فروش املاک:

طبق یک برنامه طرح ریزی شده منظم و مشخص و قدم به قدم با دسترسی به پیشرفته ترین متدهای مختلف تکنولوژی در سراسر آمریکا املاک مسکونی و تجارتی شما را که قبلاً بطور رایگان ارزیابی و قیمت گذاری شده در کلیه Site های مختلف و بطور وسیع بازاریابی خواهد شد و در معرض اطلاع عموم قرار داده خواهد شد و در کوتاه ترین مدت و با بالاترین قیمت به فروش خواهد رسید.

خرید املاک:

با تماس با ما و در اختیار گذاردن اطلاعات املاک مورد نیاز خود مطمئن باشید که در کوتاه ترین مدت املاک مور د درخواست به شما پیشنهاد حتی املاکی که هنوز وارد مارکت نشده و املاک Foreclosure مناسب با درخواست شما ارائه و در کوتاه ترین زمان و با بهترین قیمت و شرایط برای شما خریداری خواهد شد.

املاک تجارتی:

با دسترسی داشتن با معتبرترین منابع املاک تجارتی، املاک تجارتی مورد توجه شما را پیشنهاد کرده و برایتان خریداری و یا برایتان به فروش میرسانیم.

هدف اصلی ما رضایت کامل شما در امور املاک بوده و به مثل یک وکیل مبرز در حفظ منافع قانونی شما ساعی و کوشا میباشیم.

With referrals from my past cleints and my dedication to them I am greatly complimented to have built up my business. Thank you for your trust and support.

Encino
Office: 818.325.3325
Pager: 818.315.2666

Beverly Hills
Office: 310.659.7362
Voicemail: 310.262.2626

Cell: (310) 270-6870
Email: SSeparzadeh@aol.com
Remax On the Boulevard



سیامک

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

❑ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ❑ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

❑ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

❑ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی :__________ آدرس :______________________________

Tel., Home: ( ) ______________ Bus: ( ) ______________

❑ Cash ❑ Check No. ______________

❑ Credit Card Type ______________ No. ______________

Expiration Date ______________ Signature ______________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

Tel: (310) 843-9846

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212



سیامک

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

❑ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ❑ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

❑ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

❑ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی :__________ آدرس :______________________________

Tel., Home: ( ) ______________ Bus: ( ) ______________

❑ Cash ❑ Check No. ______________

❑ Credit Card Type ______________ No. ______________

Expiration Date ______________ Signature ______________

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

Tel: (310) 843-9846

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد.

متشکریم

تنظیم: لیلی کاهن

ناصر و پروین ساسونیان - حبیب و مهرانگیز رستمیان - ارون گلچین - خسرو و پری ناز ضرابی - خانم و آقای نیک گوهر - انور و نعیم آفاری - یوسف تیشبی - شیوا پیکری - نصیر و پروین نظریان - نازیلا و دان کهن اریه - شوشانی - مهین دخت فرهمند - آقای نوریل - راشل کشفیان - پروین شوشانی - زینت بینا - سیروس و گیتی کهنیم - حمید و مهرو سیمانطوب - پروین شوشانی - گیتی و مراد حکیم - بدری و هدایت خلیلی - شادروان رحمانیان - آرش و داوید تهران زاده - مریم صراف - هوشنگ صداقت فر - Altamoda Jewelry - خانواده انور - دکتر ژوزف هندی زاده - ری اورشلیمی - روبن دخانیان - مهرداد مراد زاده - داریوش فاخری - حبیب اله پورنظریان - دکتر آریو شهدیس فاخری - حق نظر تابان - مظفر کوشکی - مصاچی - ماشاءاله دل رحیم - یهودا بودائی - الی راسیبی - خانم آهوبیم - یوسف شریفی - ثریا لاهیجانی - دکتر شهریار راد - فرزاد سعیدیان - احسان آشریان.

کوپن های غذائی...طبق برنامه هر ماهه سازمان سیامک به ۴۰ خانواده، هر ماهه کوپن های غذائی داده میشود که این خانواده ها میتوانند مواد خوراکی لازم خود را از کاشر مارکت و فرج مارکت در پیکو (لس آنجلس) Q Market و قصابی کاشر بنی در ولی خریداری کنند.

از طریق خانواده ای که تمام وسائل منزل خود را به سازمان اهداء کرده بودند، سازمان سیامک کلیه این وسائل را به خانواده ای که از ایران آمده بودند و احتیاج مبرم به این وسائل داشتند ارسال نمود.

از طرف خانواده نیکوکاری که یک ماشین BMW خود را به سازمان اهداء کرده بودند، سازمان سیامک توانست این ماشین را به خانواده ای که ماشین نداشتند اهداء نماید و از این طریق آرامش فکری برایشان مهیا نماید.

مقدار زیادی لباس و وسائل منزل و مواد خوراکی بین خانواده های نیازمند پخش گردید.

خانمی که در وضع بسیار بد جسمی قرار دارد به سازمان مراجعه کرد و درخواست کمک پزشکی نمود. چون این خانم دارای بیمه نبود به دو پزشک عالیقدر و خیّر مراجعه کردیم. دکتر هاشم تابان و دکتر شیرزاد ابراهیمیان درمان این شخص را به عهده گرفتند.

خانمی با یک بچه مریض که در وضع بسیار بد مالی قرار داشته و در منطقه نامطلوبی زندگی میکند دست به سوی فرشتگان حامی سازمان سیامک دراز نمود. سازمان سیامک نیز تقبل کرد که یک ماه اجاره منزل ایشان را بدهد و مواد خوراکی و کوپن مورد نیاز آنها را در اختیارشان بگذارد.

۱۷ اکتبر ششمین بحث آزاد جوانان در ارتص سیامک برگزار شد.
آقای فاخری برنامه گذار این بحث آزاد بودند که در آن بیشتر از ۱۰۰ نفر شرکت کردند. برنامه با پذیرائی صبحانه همراه و موضوع بحث این

میزگرد مسئله آشنایی جوانان، مسائل ازدواج در جامعه بود. جوانان با شور و هیجان از موضع فکری خود در این مورد دفاع کرده و به بحث و تبادل نظر پرداختند.

کلاسهای عبری برای بزرگسالان سه شنبه ها در محل ارتص سیامک برگزار میشود. هدف این برنامه آشنایی بزرگسالان به خواندن متون صیدور میباشد.

کلاسهای روانشناسی فامیلی

هم چنان روزهای چهارشنبه صبح در ارتص سیامک برگزار میشود. این کلاسها و جلسات بحث در مورد اختلافات و نحوه برطرف کردن تفاوت نظرهای درون خانه و خانواده میباشد که توسط خانم شیرین طالع هدایت و اداره میشود.

جلسه معرفی: جلسه والدین، معلمان در آلیانس وابسته به سازمان فرهنگی ارتص سیامک در بیستم اکتبر برگزار شد. در این جلسه هیئت مدیره جدید مجتمع فرهنگی ارتص سیامک شرکت کردند و در مورد ادغام سازمانهای مجتمع فرهنگی ارتص و سازمان سیامک و بنیاد نریا یمطوبیان صبحت کردند و به نظرات و پیشنهادات والدین گوش داده و قول همکاری بیشتری را به آنان دادند.

کلوب نوجوانان مجتمع فرهنگی ارتص سیامک آمادگی خود را برای گردهمائی جوانان اعلام میداد. از کلیه افرادی که به کلوب، پاپ کورن ماشین، هات داگ ماشین و مبلمان و وی سی آر اهداء کردند تشکر میکنیم.

۷ دسامبر در ماریات هتل واتر از خانم منیژه یومطوبیان قدردانی خواهد شد. خانم منیژه یومطوبیان، رئیس و بنیانگزار بنیاد خیریه و عام المنفعه نریا یومطوبیان، یکی از پایه گذاران مجتمع جدید ارتص سیامک میباشد. جوئیش فدریشن منطقه ولی از ایشان به خاطر خدمات بی شائبه انسانی و خدمات مالی ذیقیمت در مورد جوانان این بزرگداشت را بعمل خواهد آورد.

۷ نوامبر کمیته بانوان ارتص سیامک با همکاری کارمندان و معلمان مدرسه آلیانس وابسته به این مرکز به خانه سالمندان در منطقه ولی رفتند و با پخش غذاهای کاشری که آماده کرده بودند، روزی خاطره انگیز را برای ساکنان این خانه بوجود آوردند. در این روز خواننده معروف ماشیا برنامه هنری ای اجرا نمود.

دومین پارتی شب شبات در ۱۰ دسامبر با شام سنّتی یهودیان ایرانی و موزیک اسرائیلی برای تمام اعضای خانواده برگزار خواهد شد. برنامه اول این گردهمائی تعداد ۳۰۰ نفر از خانواده بزرگتر مرکز ارتص سیامک را به خود جلب نمود.

۲۰ نوامبر ربای موشه نسن از نیویورک برگزاری سرویس شبات در مجتمع



فرهنگی ارتص سیامک را به عهده خواهد داشت و مراسم شبات را برگزار خواهد کرد.

پارتی جوانان در محل ارتص سیامک در روز شنبه ۱۳ نوامبر با حضور ۴۰۰ نفر از جوانان برگزار گردید. این برنامه با تم سالهای ۸۰ بود و هنرمندان آهنگهای این دوره را اجرا کردند. کلوب جوانان یک تلویزیون بزرگ برای برنامه های مخصوص جوانان احتیاج دارد. اگر مایل به همکاری در این مورد و اهداء این تلویزیون هستید با مرکز **۹۳۶۰-۳۴۲ (۸۱۸)** تماس حاصل نمائید.

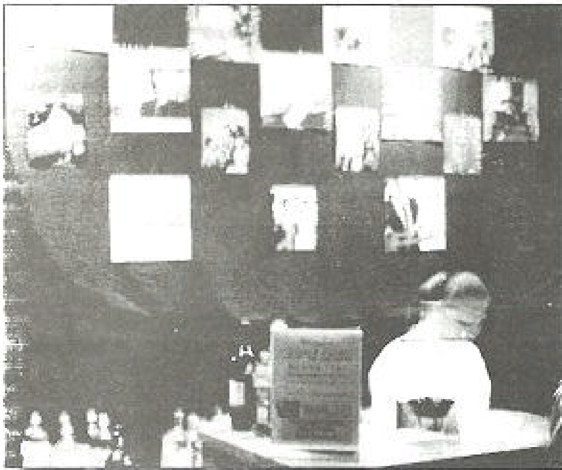
کمیته بانوان ارتص سیامک و معلمان و کارمندان مدرسه ارتص آلیانس در بازدید از خانه سالمندان در روز نیکوکاری

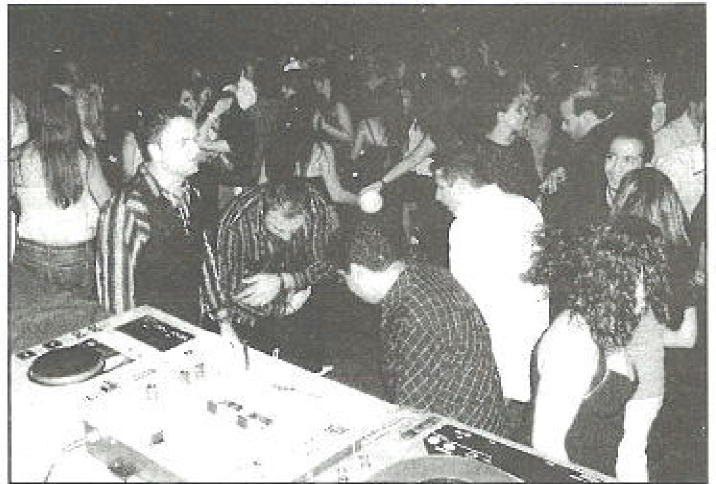
روز یکشنبه هفتم نوامبر روز نیکوکاری بود. علیرغم بارانی که در آن روز می بارید آن روز برای بسیاری از بیماران خانه سالمندان روز شاد و پر از خاطره ای شد. کمیته بانوان ارتص سیامک و مدرسه ارتص آلیانس در آن روز همانند سالهای پیش عشق بی اندازه خود را از این عزیزان دریغ نداشتند و با برنامه ای متفاوت از روزهای معمول به بازدید بیماران رفتند.

خانمهای عضو کمیته با هدایت و رهبری خانم منیژه پورنظریان با غذاهای خوشمزه ایرانی و دسر از این عزیزان پذیرائی کردند و کارمندان مدرسه عهده دار سرو غذا بودند. در ضمن خواننده خوش صدا آقای ماشیا در این امر خیر همراه بودند.

دیدن صورتهای خندان بیماران و همراهی کردن با موزیک هرگز کسانی که در آن روز همراه یکدیگر بودند از یاد نخواهد رفت. این وظیفه انسانی همه ماست که در این امر دست به دست یکدیگر داده و نه فقط در یک روز بخصوص بلکه همه روزه همراه یکدیگر باشیم تا بتوانیم جامعه ای بهتر بسازیم.

جای آن دارد که از اولیاء مدرسه ارتص آلیانس که با اهدای مواد غذایی به سازمان صووا به یاد محتاجان بودند تشکر کنیم. یکی از برنامه های مهم درسی این مدرسه انجام میتصوا و صداقا دادن میباشد را باید به فرزندان خود از کودکی کمک کردن و بخشش را از طریق کارهای خود و سرمشق شدن برای آنان بیاموزیم.







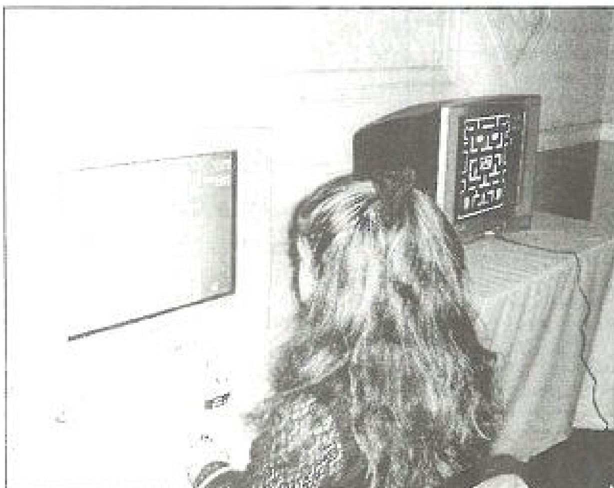
80's PaRTY

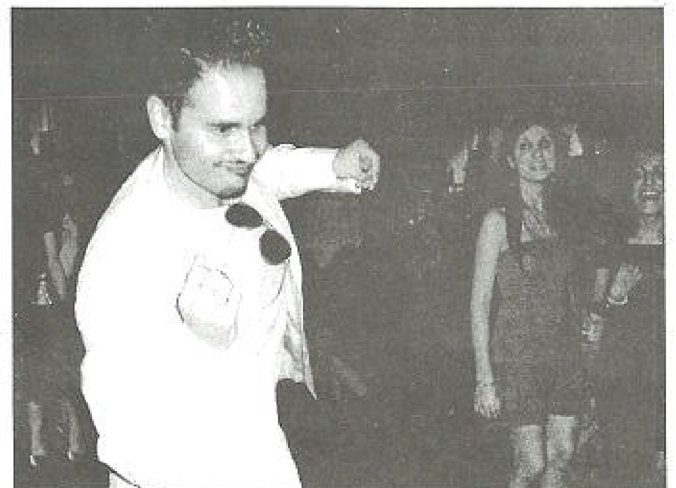
صحنه هایی از پارتی جوانان

ارتص سیامک در روز سیزده نوامبر

این برنامه تِم سالهای ۱۹۸۰ را داشت.









در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

شعر و آفتاب در دنیای من

شاعری

شخص متمولی از شخصی پرسید، چه کاره ای؟ جواب داد: "شاعرم". گفت ولی در شعر که پولی نیست و جواب شنید که: "در پول نیز شعری نیست".

هر دو اشتباه میکردند.

باید به شعر زندگی نگاه کرد.

در شعر زندگی، عشق شعر است. شکل شعر است. حرف و عمل شعر است. به شعر زندگی شخص که نگاه کنیم، ارزش زندگی را میتوانیم ببینیم زیبائی زندگی را میتوانیم دریابیم.

در روابط اجتماعی حتی ساختمانها را میتوان به صورت غزل موجی دید که در شط کوچه و خیابان و شهر و جاده روان است. در رابطه انسانها بیت های یک قصیده بلند را میتوان دید که هر واژه جای خود را دارد و ترکیب این واژه های زیباست که در کنار هم و با هم این شعر زیبای خدایی را برای خواندن در برابر دیده گان ما میگذارد.

خود رابطه شعر است. در یک بوسه، در یک فشار تن با تن. در دست به هم دادنها. در خوش آمد گفتنها و آری حتی، در زمان گفتن خداحافظ.

ما شعر میبینیم. وقتی فوران احساسات دیگران در شادی و در غم، در

گرفتن ها و از دست دادن ها به سوی ما روان میشوند را درک میکنیم و می فهمیم و پاسخ میدهیم. وقتی می بخشیم، وقتی می فهمیم و حتی وقتی که حتی با سکوت و در سکوت با کسی همراهیم.

وقتی تاریخ میخوانیم، وقتی با یادآوری سنت، شهد کلام یگانگی را در لابلای یک اتصال قشنگ و بی نظیر و شخصی، لمس میکنیم.

زندگی زیباست، زندگی شعر است، زندگی وقتی است که دستی از سر نوازش بر سری و مویی کشیده میشود.

وقتی که تنهائیم و به گذشته می اندیشیم، وقتی که نسیم بر صورتمان میرقصد و مینویسد: **یادت می‌آید؟**

در پول هم شعر است. وقتی که از عمق سخاوت و مهربانی و عاطفه بیرون می‌آید و بر زخمی می نشیند. وقتی کفش میشود و پای برهنه ای را میپوشاند و رختی که زیبایی ناداری را دو چندان میکند. شعر پول در چشمان اشک آلود و صورتی خندان است که تظاهر را نمی شناسد و فراری میدهد.

در شعر هم ثروتی است. سرشار و بیکران. وقتی که متصل میکند. وقتی که میسازد و وقتی که بیدار میکند و میسازد.

سایه به سایه

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم همه ز آفتاب گویم "
(مولوی)

از سایه ام گریزانم. از سایه ای که با من و از من جدا نیست. سایه ای که در برابر آفتاب توان ماندن ندارد و پشت سرم قایم میشود. سایه ای که در کنار من راه نمیرود و تنها وقتی راه نشانم میدهد که به آفتاب پشت کرده باشم.

بدتر از آن اینکه تاج آفتاب را که بر سر میگذارم یکباره زیر پای من محو میشود. نیست میشود.

چه پیامی دارد سایه؟ چرا رنگش همیشه تاریک است؟ چرا چون آفتاب روشن نیست، گرم نیست؟ نمی بخشد و تنها خاصیت گرفتن دارد و نه پس دادن؟

این تنها سایه من نیست، همه سایه ها همینجورند. حرف نمیزنند نه با صاحبانشان و نه با دیگر سایه ها. ساعتها و روزها میگذرد و بی خاصیت و بی عاقبت دنباله رو آفتاب پرستانند.

آفتاب، دلیل حقیقت بخشندگی است. گرمای زاینده ای دارد. دلیل روزانه معجزه خداوند است. آفتاب تاریکی را میتاراند. سبزه را سبزتر، آسمان را آبی تر و

زمین را سخاوتمندتر میکند.

از سایه ام و از سایه های دیگران گریزانم. آفتاب میخواهم و آفتاب خواهان را.

دنیای من

دنیای من دنیای قشنگیه. دنیای شعره و دنیای آفتاب. نه اینکه تو این دنیا محنت و رنج و غم و گریه نیست. یا توی دنیای من مرگ و مرض و غصه نیست. امّا این دنیای من نیست. یعنی دنیایی نیست که من ساختم.

درسته که توی دنیا، یه چیزائی هست که من نه ساختمش نه میتونم به تنه ویرونش کنم و یا شکستش بدم. رستم هم نیستم که بگم از پس غولا ی شاهنومه برمیام یا هرکولم که یه نیمه خدای اسطوره ای یونانی ای باشم که غول یه چشم و اژدهای هفت سر رو از پا میندازه.

نه ادعاشو رو دارم و نه میل بودنش رو، اما یه دنیا دارم که مال منه. خودم ساختمش. واقعیتش اگر کاملاً دست من نیست، آرزوهاش و بود و نبود رویاهایش و ساختنش مال منه.

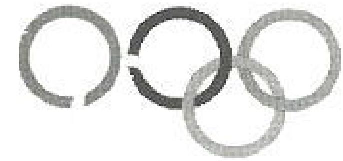
توی این دنیا آدمها برای خودشون پیله ای درست نمی کنن تا دیگران رو ازش دور نگه دارن. پیله یکی فقط به خاطر نقش و نگار و منگوله دوزی های دور و برش از اون یکی بهتر نمی شه. نه اینکه پیله بده و تو خود رفتن ضرر داره. ولی تو دنیای من پیله ها با دستاشون پل میزنن و از راه این پُلا برای همدیگه گل می‌آرن و با هم به باغ میرن.

زناش عاشق مرداشونن و مردا عاشق زناشون. خانواده جای خودش رو داره. نه پسراش از خونه دور میشن و نه دختراش به خونه بی میل ان.

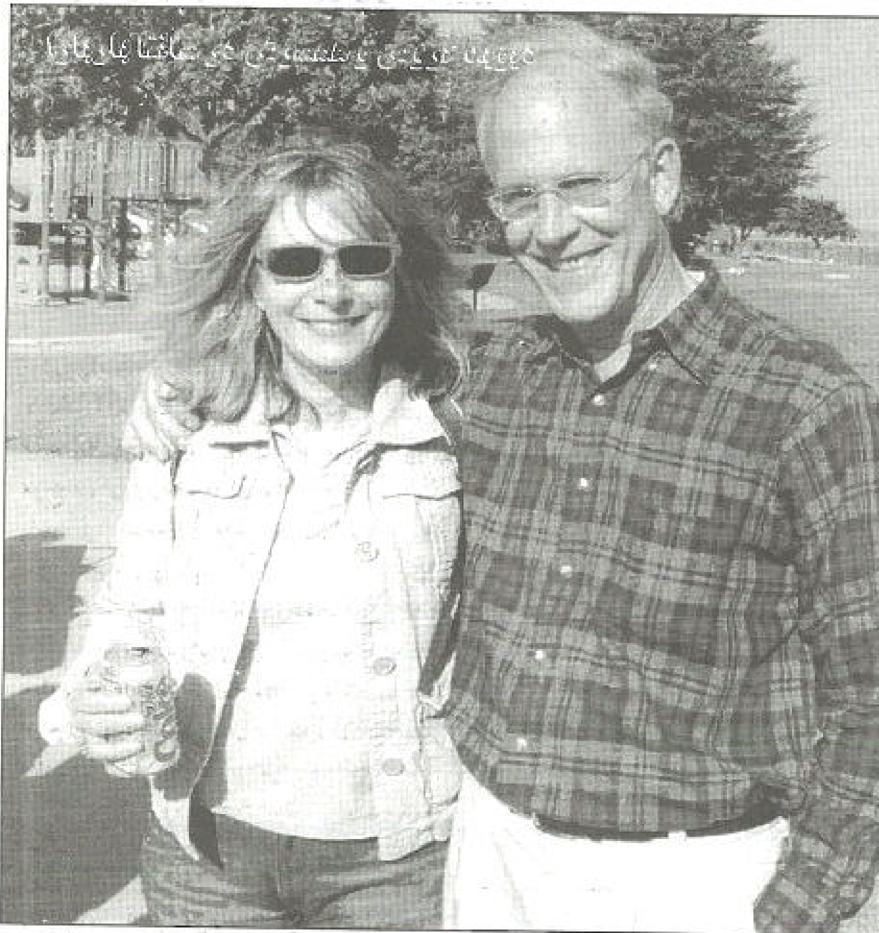
دنیای من دنیای قشنگیه. یه خدا داره پر شفقت. آدمای خدا، شکل خودشن. خود آدما هم همکار خُدان. معنی زندگی بیشتر براشون معنی میده تا شکل خود زندگی.

اگه تلاشی است برای ساختنه نه جلو افتادن از همدیگه. اگه حرفی یه از سر مهره و محبته. زندگی تو دنیای من تو جریان روان یک شعر پیوسته اس که تو آدما خلاصه میشه و آدماش، همه دنبال آفتابن.

"شالم"



سالی برازنده برای یهودیان در استکهلم



نویسنده: Tom Tugend
ترجمه: شهره حکمتی نوفر

"آیا شما یهودی هستید؟" این سوآلی بود که یکی از خبرنگاران از دیوید گروس (David Gross) برنده امسال جایزه نوبل در رشته فیزیک کرد. "شما چه فکر میکنید؟ البته که من یهودی هستم".

این جواب در مورد پنج برنده از شش برنده جوایز نوبل امسال در رشته های علمی صادق بوده است. دو اسرائیلی و سه آمریکایی از دانشگاههای کالیفرنیا جزو برندگان جوائز نوبل در رشته های فیزیک و شیمی بوده اند.

پرفسور Aaron Ciechanove، avram Hershko, از دانشگاه تخنیون شهر حیفا و Irwin A. Rose پرفسور دانشگاه ارواین به اتفاق برنده جایزه ۱/۳۵ میلیون دلاری در رشته شیمی شدند. موضوع پژوهشهای این سه نفر طرز کار یاخته ها در سلولهای بدن بوده که نهایتاً این پژوهشها به کشف داروهای جدید برای مبارزه و پیشگیری از بیماریهای سرطان و بیماریهای عضلانی Degenerative Diseases کمک بسیاری خواهد کرد.

Hershko اظهار داشت که هنگامی که در سال ۱۹۷۲ به همراه همسر و ۴ فرزند و مادر زنش برای ادامه تحصیل و نوشتن رساله دکترای خود به دانشگاه و بیمارستان هداسا در شهر یروشالایم نقل مکان کرد، Rose معلم و مشاور او گردید. جالب تر اینجاست که Cinechanover یکی از شاگردان Rose گردید و در تمام مدت این ۱۹ سال دو پرفسور اسرائیلی تابستانهای خود را در لابراتوار سرطان شناسی پرفسور Rose در حومه فیلادلفیا به تحقیق مشغول بوده اند.

این جایزه نتیجه سالها تحقیق و پژوهش و همیاری مرکز سرطان شناسی اسرائیل با همیاری مالی شهروندان نیویورکی بوده است. دو پژوهشگر اسرائیلی شادمانه جایزه خود را به مدال طلایی که امسال برای

برای اولین بار در تاریخ جوائز نوبل جوایز علمی به شهروندان اسرائیلی تعلق گرفته است.

اولین بار به یک اسرائیلی تعلق گرفت تشبیه کردند. (همانطور که در شماره قبل در همین مجله به چاپ رسید "گال فریدمن" در رشته موج سواری برنده مدال طلا شد و این اولین باری بود که سرود هتیکوا در مراسم المپیک سروده شد و پرچم اسرائیل در آسمان دهکده المپیک به اهتزاز در آمد.) دریافت جایزه نوبل به دو دانشور اسرائیلی جواب زیبایی بود به بعضی از دانشوران اتحادیه اروپا که خواهان برکنار گذاردن نامزدی دانشوران اسرائیلی برای دریافت جایزه نوبل بودند.

پرفسور Rose متولد شهر بروکلین است و فارغ التحصیل مدرسه یهودی شهر میباشد. به گفته خودش در سن ۱۰ سالگی خود را از مذهبْ جدا میسازد و اکنون در سن ۷۸ سالگی به اتفاق همسرش در شهرک بازنشستگان در منطقه اورنج کانتی زندگی میکند. به گفته خودش یهودیتش را از طریق رابطه مستقیم با اسرائیل نشان میدهد.

پرفسور Rose برنده جایزه نوبل در رشته فیزیک رئیس انسیتو فیزیک تئوری در دانشگاه ایالتی سنتا باربارا است. او این جایزه را به اتفاق پرفسور David Politzer از انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا و پرفسور Frank Wilczek از انستیتو تکنولوژی ماساچوست دریافت داشته است. جایزه نوبل در رشته فیزیک امسال برای پژوهشهای فوق فیزیکی در اتم و قطبهای الکتریکی پروتئین زا و چگونگی جذب آنان به یکدیگر و جدا شدنشان از یکدیگر میباشد. نتایج این پژوهشها قدم بزرگی است برای به ثبت رساندن قانون حیات و چه نیرویی باعث میشود که اتمها به یکدیگر بچسبند و یا قوه جاذبه زمین چگونه بوجودآمده و چگونه این قوه جاذبه باعث میگردد که کره زمین به سیاره های دیگر در فضا برخورد نکند.

همکاران پرفسور Politzer به خبرنگاران اظهار داشته اند که پولیتزر یهودی است ولی او با خبرنگاران به مصاحبه ننشسته است. یکی از نویسندگان سابق روزنامه لوس آنجلس تایمز Politzer مردی خجالتی و کم حرف معرفی کرده است. با وجودی که پرفسور پولیتزر گفته های همکاران و نویسنده لوس آنجلس تایمز را تأیید کرده با وجود اصرار زیاد رئیس دانشگاه از مصاحبه سر باز زده است.

Gross که سابقا در دانشگاه پرینستون درس میداده و از سایر برندگان امسال با هیجان تر است هشت سال از دوران نوجوانی خود را در اسرائیل گذرانده است. پدرش در آن سالها در سمت مشاور امور اقتصادی دولت اسرائیل بوده است و یکی از پایه گذاران دانشکده بازرگانی در دانشگاه عبری یروشالایم میباشد. او درجه لیسانس و فوق لیسانس خود را از دانشگاه یروشالایم دریافت داشته است.

در یک مصاحبه مطبوعاتی Gross با هیجان اظهار داشت: "برای یک روز تمام من اولین و تنها اسرائیلی برنده جایزه نوبل بودم ولی خوشبختانه Hershko, Ciechanover دو اسرائیلی دیگر هم به دریافت این جایزه نائل آمدند."

تعداد یهودیان برنده جایزه نوبل از سال ۱۹۰۱ تا کنون ۱۶۶ نفر میباشد. به این ترتیب ۲۲ درصد از برندگان جایزه نوبل را یهودیان تشکیل میدهند.

تسلیت

جناب روبن دخانیان

مصیبت وارده را تسلیت گفته ما را در غم خود شریک بدانید.

سازمان سیامک ارتص

آقای منوچهر نطنزی

درگذشت برادر گرامیتان زنده یاد جلال نطنزی را به شما و خانواده تسلیت میگوئیم.

سازمان سیامک ارتص

اینشتین در کالیفرنیا

سالگرد "سال معجزهٔ اینشتین

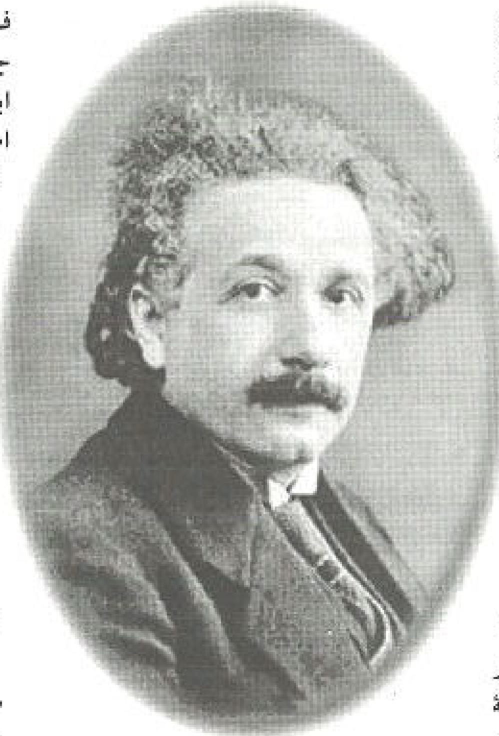
نویسنده: آلبرت دانش راد

آنچه که در این مقاله آمده در اصل ترجمهٔ دو مقاله با عنوانهای ۱- اینشتین در کالیفرنیا و ۲- همه چیز نسبی است، میباشد که در هفته نامهٔ Los Angeles Jewish Journal چاپ شده بود و نویسنده ترجمهٔ آن دو را خلاصه و در یک مقاله ارائه کرده است.

یکصد سال پیش اینشتین، با وجود اینکه فارغ التحصیل پلی تکنیک زوریخ سوئیس بود، نتوانسته بود در جمع فرهنگیان شغلی دست و پا کند. به ناچار به پذیرش پست کارمندی دفتر ثبت امتیازات و اختراعات در شهر برن سوئیس رضایت داد. گر چه این شغل جوابگو و مشوّق علاقهٔ او نبود، ولی در عوض این شغل، وقت و فرصت تفکّر را برای او فراهم آورد.

اینشتین، بنا به گفتهٔ خودش، علاقه داشت آزمایشات فکری انجام دهد. یکی از این آزمایشات این پرسش را مطرح میساخت: **"اگر شما در جوار پرتو نور بوده و با آن به مسابقه میپرداختید، نور را چگونه می یافتید؟"**

بی جهت نیست که سال ۱۹۰۵، **"سال معجزهٔ اینشتین" (Annus Mirabilis)** خوانده شده است، زیرا وی در این سال چهار مقالهٔ علمی منتشر کرد که یکی از آنها مقالهٔ نسبیت ویژه (Special Relativity) بود که پرسش بالا را پاسخ میداد. امروزه مثال زیر پاسخ به پرسش بالا را آسان تر میکند. چنانچه یک اتوموبیل را جایگزین پرتو نور کنیم و خودمان در کنار خیابان ایستاده باشیم، به نظرمان می‌آید که آن اتوموبیل به سرعت از مقابل ما میگذرد. حال اگر خود ما هم در جهت حرکت اتوموبیل و با سرعتی مساوی آن در حال حرکت باشیم، به نظر ما آن



Albert Einstein (1879-1955)

اتوموبیل حرکت نمیکند.

بدین ترتیب، اینشتین با تشریح نسبیت زمان و فضا، در مفاهیم زمان، فضا، انرژی و ماده انقلابی بر پا کرد که فرضیهٔ جاذبهٔ نیوتون را واژگون نمود.

واکنش جهان علم و فرهنگ به فرضیهٔ نسبیت هنوز ادامه داشت که جنگ جهانی اول و انقلاب روسیه پدیدار شد، ولی اینشتین تکاپویش را برای ادغام و یکی کردن اصول و قواعد کلّی علم فیزیک از دست نداد. شاید به این منظور که جهانی را پیدا کند که در آن مخالفین، به جای زد و خورد، با هم همزیستی نمایند.

نتیجهٔ آن چهار مقالهٔ علمی، اکتشافاتی مانند اشعهٔ ایکس (X-Rays) بلور شناسی (Crystallograph)، DNA ، اثر نور و برق بر یکدیگر (Photoelectric Effect) ، لامپهای خلاء، رادیو (Vacuum Tubes) ، ترانزیستورها، رشتهٔ مکانیک عصر اطلاعات و پی ریزی عصر اتم میباشد که امروزهٔ بشریت از آن بهره میبرد.

اینشتین در سالهای اول ۱۹۳۰ سه بار به کالیفرنیا آمد و در خلال آن در انستیتو تکنولوژی کالیفرنیا (California Institute of Technology) واقع در شهر Pasadena به کار مشغول شد. به همین مناسبت، هم اکنون نمایشگاهی به نام "اینشتین" در کانون فرهنگی Skirball بر پا شده که به مدت ۹ ماه ادامه خواهد داشت و در طی آن زندگی، میراث و عشقهای اینشتین به نمایش گذاشته شده است.

این نمایشگاه بزرگترین

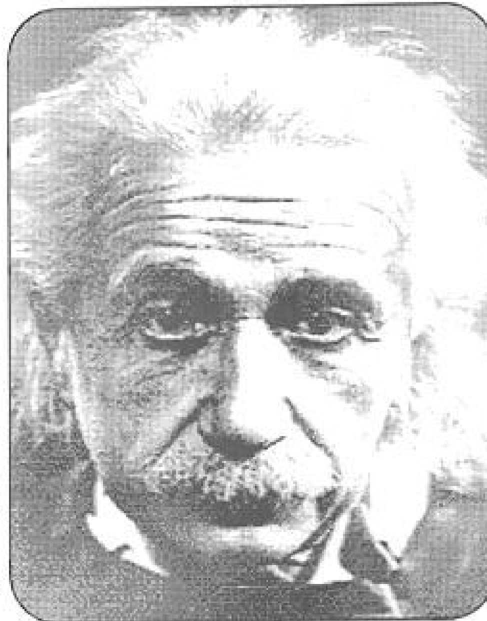
نمایشگاهی است که تا به حال در Skirball Cultural Center برگزار شده که هم اکنون در جریان است و تا ۲۹ ماه می سال ۲۰۰۵ ادامه خواهد داشت.

به گفتهٔ Dr. Uri Herscher ، مدیر و مؤسس کانون Skirball : "ما سعی کرده ایم نشان بدهیم که اینشتین فقط یک نابغهٔ علمی نبود، بلکه در امور انسانی و تهذیب نفس و طرفداری سرسختانه از عدالت اجتماعی عمیقاً دخالت میکرد و یک صیونیست سرسپرده و تمام عیار بود و شهرت خود را برای بهتر ساختن جهانی که در آن میزیست به کار گرفته بود.

به مناسبت همین نمایشگاه، Rabbi William Kramer و Margaret Leslie Davis با همکاری یکدیگر نوشته ای تحت عنوان "یک مسافر تنها: اینشتین در کالیفرنیا" (A Lone traveler: Einstein in California) را تهیه کرده اند و در دسترس نمایشگاه قرار داده اند که در آن راجع به سفرهای اینشتین به کالیفرنیا توضیحاتی ارائه داده شده است. آنها منجمله نوشته اند که در کالیفرنیا از اینشتین مانند یک شخصیت مهم استقبال شده است.

مثلاً، Carl Lammle ، مالک استودیوهای یونیورسال، اینشتین را شخصاً به تور استودیو برد و او را به تماشای فیلم کلاسیک ضد جنگ موسوم به "all Quiet on the Western Front" (در جبههٔ غربی همه جا ساکت است) دعوت کرد و جک وارنر (یکی از برادران مؤسس شرکت فیلم برداری برادران وارنر (Warner Brothers)، ضمن پذیرائی از او، در رابطه به تئوری نسبیت اینشتین با او مزاح کرد و گفت "من هم یک تئوری دربارهٔ نسبت ها دارم. آنها را استخدام مکن."

اینشتین در آن هنگام با همهٔ ستاره های معروف هالیوود و بزرگان یهودی شهر لس آنجلس ملاقات کرد. شام را با سوگلی ستارگان آمریکا Mary Pickford و همسرش Douglas Fairbank در رستوران معروف Pickfair صرف نمود. بارها مهمان چارلی چاپلین بود و به درخواست او در مراسم گشایش فیلم چراغهای شهر (City lights) شرکت جست ولی در آن مراسم شهرت او چاپلین را تحت الشعاع قرار داد. اینشتین در مراسم دعاهای کنیساها شرکت جست و در کنیسای B'Nai Israel شهر پاسادینا ویولون نواخت و در کنیسای Wilshire Boulevard Temple با سرپرست رِبای های آنجا،



Rabbi Edgar Magnin به گفتگو پرداخت. وی همچنین در اجتماعات و ضیافتهای جمع آوری اعانات برای پشتیبانی از کشور صیونیستی و نیز ایجاد دانشگاه عبری اورشلیم شرکت کرد و برای مدعوین سخنرانی نمود.

گفتن اینکه این سفرها چیز مهمی نبودند آسان است. ولی کالیفرنیا نقطه عطفی در زندگی اینشتین بود و از چندین نظر بخش دوم زندگی او را تشکیل داد.

مثلاً، آشنایی اینشتین با چاپلین را در نظر بگیرید. اینشتین در چاپلین و "Little Tramp" او روحیهٔ همفکری و هم دردی را یافت. Erik Erirson و Roman Jacobson دربارهٔ کار بردن سخنگوئی غیر ناطق نوشته اند: موسیقی بزرگترین مرهم اینشتین بود و ریاضیات بیان صریح او بود. چاپلین تقریباً استاد برقراری ارتباط غیر ناطق بود. هنگامی که اینشتین در زیر نور Klieg از چاپلین پرسید معنی همهٔ اینها چیست، چاپلین پاسخ داد: "هیچ،مطلقاً هیچ" ولی اینشتین بهتر میدانست. او شهرتش را در راه سخنگوئی بر پرده دربارهٔ صلح طلبی، صیونیزم و علیه نازیها به کار گرفته است.

شاید اینشتین بر روی چاپلین هم اثر گذاشته بود. پس از اینکه چارلی با آدم خانه به دوش (Tramp) وداع کرد، اولین کمدی ناطق و طنزآمیز او فیلم ضد هیتلر و ضد فاشیست "دیکتاتور بزرگ" بود.

در اواخر سومین اقامت اینشتین در کالیفرنیا،آلمان تئوری سوسیالیزم ملی را اتخاذ کرده بود. اینشتین در آن زمان دریافت که باید جلای وطن کند و به صورت یک مهاجر، مقیم آمریکا شود.

اینشتین همچنین دریافته بود که شهرت او، یک مسئولیت و وظیفه ای را برای بی پرده سخن گفتن بر عهدهٔ او گذاشته است. به طوری که Kinder Marsha ، مدیر پروژهٔ Labyrint ، اخیرا گفته: **"اینشتین، به عنوان مشهورترین فرد یهودی زندهٔ زمان، نشانهٔ زندهٔ رد ادعاهای پست تری نژاد بود".**

یهودی ستیزی، اینشتین را یک یهودی و حتی یک صیونیست سرسخت تر ساخت. خدای اینشتین، مانند علم او، بانی اتحاد بود. نه تفرقه انداز - و اگر فرمولهای ریاضیش کوشیدند نحوهٔ همزیستی مسالمت آمیز سیارات و اتم ها را تشریح نمایند، مذهب او برای مردم به همان گونه میکوشید تا آنها را به سلوک و همزیستی دعوت نماید.

در سال ۱۹۳۱، اینشتین در ضیافت شام صندوق ملی پول یهودیان، که در هتل امباسادور شهر لس آنجلس برگزار شده بود، طی سخنانی گفت: **"از میان جامعهٔ مورد**

نظر ما همیشه مردمانی برخاستند که وجدان جهان غرب را جلوه گر ساختند، مردمی که مدافعین انسانیت و عدالت بودند".

George Dyson ، تاریخ نگار امور علمی در مجلهٔ Discover در ارتباط با اینشتین پرسیده است: اگر اینشتین در Caltech مانده گار شده بود چه اتفاقی میافتاد؟"

Dyson درگفتگوئی، "ضمن تفسیر چه میشد اگر...؟" توضیح داد: "ما هرگز پی نخواهیم برد... ولی به راستی چه میشد اگر او همراه موج به ساحل میرسید؟" آیا اینشتین با سکونت در کالیفرنیا و در میان ستارگان آسمان و زمین میتوانست عاقبت عالم را ارزیابی کند؟

نمایشگاه اینشتین در Skirball به طور کلی شامل بخشهای نه گانه زیر میباشد:

۱ - انقلاب اینشتین: اینشتین چگونه با تئوریهای ویژه و عمومی نسبیت فرضیه کلاسیک جاذبهٔ نیوتون را واژگون کرد؟

۲ - حیات و زمان: دوران کودکی اینشتین و تحصیلات او در آلمان و سوئیس، روابط گاه به گاه طوفانی او با زنان به وسیلهٔ آثار هنری و عکسهای خانودگی به نمایش گذاشته شده و Alan Alda از طریق ویدئو بعضی از پدیده های فیزیکی را تشریح میکند.

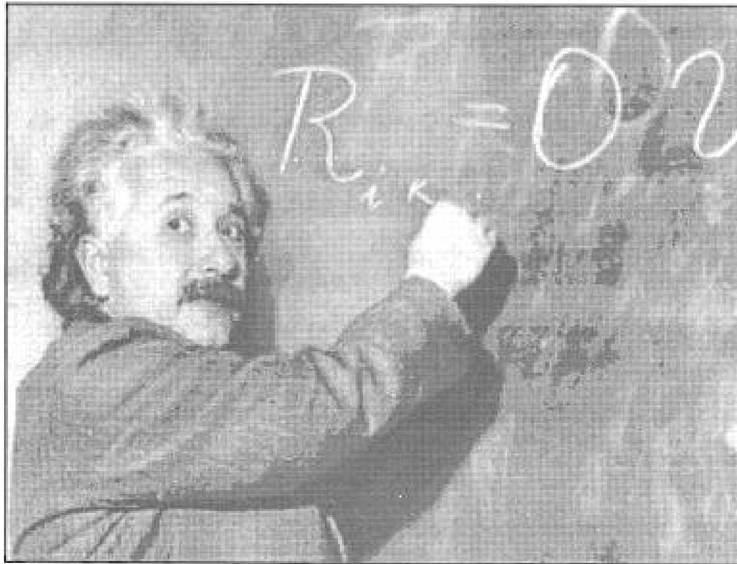
۳ - نور: مجسمهٔ متحرکی از نور تئوریهای دگرگون ساز اینشتین را دربارهٔ طبیعت نور نشان میدهد.

۴ - زمان: عکسها و بریده های فیلم سینمایی، فرضیهٔ اینشتین را در این زمینه که هر چه به سرعت یک مسافر افزوده می شود زمان کندتر میگذرد را ثابت میکنند.

۵ - انرژی: معروف ترین فرمول ریاضی $E=MC^2$ ، از طریق نمایشات توأم تشریح میگردد.

۶ - جاذبهٔ زمین: بازدید کنندگان میتوانند با به کار گرفتن تودهٔ بدنشان بر روی صفحهٔ کامپیوتر بزرگی به وسعت یک دیوار نظریهٔ اینشتین دربارهٔ نیروی جاذبه را در رابطه با سازمان و فضا آزمایش کنند.

۷ - اینشتین در صلح و جنگ: این فیزیکدان بزرگ، یک یهودی سرفراز، یک موسیقی دان، یک دریانورد، یک صلح طلب، یک ملحد، یک صیونیست و حتی جمع کنندهٔ بودجه برای دانشگاه عبری اورشلیم بود. در این زمینه، اصل و رونوشت مکاتبات او با پرزیدنت فرانکلین روزولت، زیگموند فروید و سایر افراد سرشناس به نمایش گذاشته شده است.



یهودی ستیزی، اینشتین را یک یهودی و حتی یک صیونیست سرسخت تر ساخت. خدای اینشتین، مانند علم او، بانی اتحاد بود. نه تفرقه انداز - و اگر فرمولهای ریاضیش کوشیدند نحوهٔ همزیستی مسالمت آمیز سیارات و اتم ها را تشریح نمایند، مذهب او برای مردم به همان گونه میکوشید تا آنها را به سلوک و همزیستی دعوت نماید.

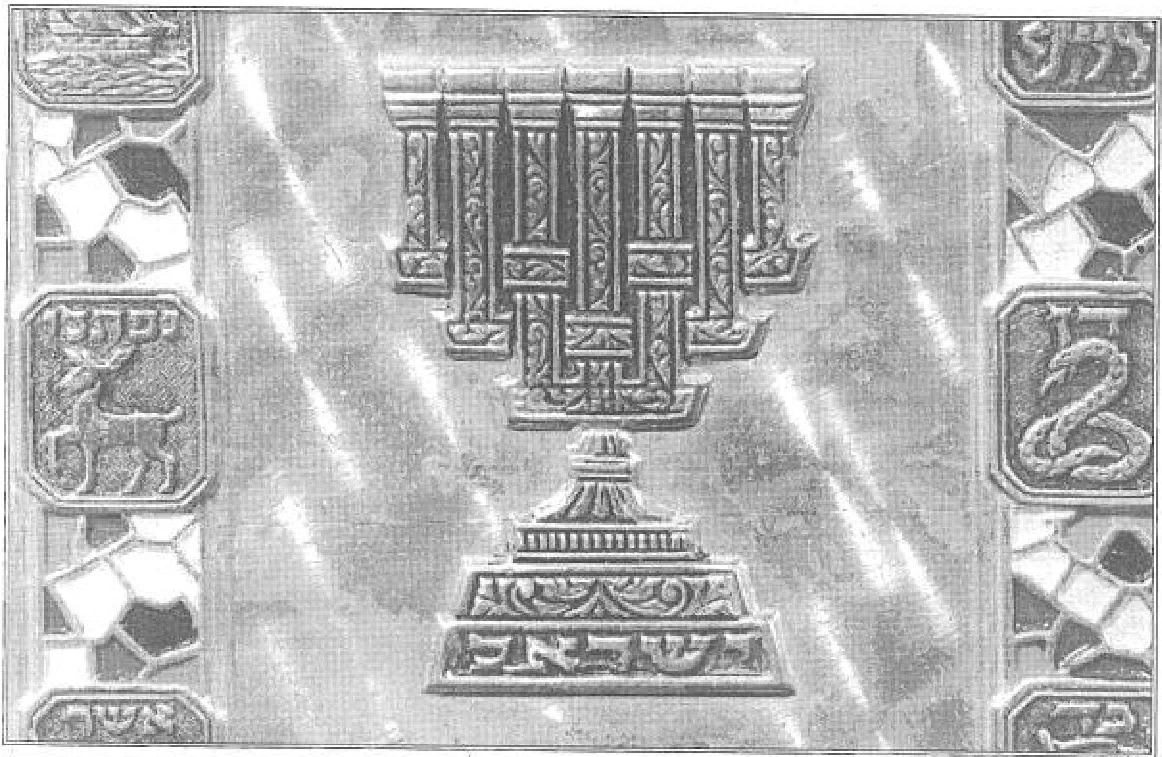
۸ - شهروند جهانی: اینشتین با شوری فوق العاده علیه تبعیض نژادی (Segregation) ، یهودی ستیزی، ماک کارتی ایسم (McCarthyism) و تسلیحات هسته ای سخنرانی میکرد. این فعالیتها باعث شد ادارهٔ آگاهی دولت آمریکا (FBI) یک پروندهٔ ۱۴۰۰ صفحه درباره او تشکیل دهد. ضمناً باید متذکر شد که اصل نامه ای که از او دعوت شده بود ریاست جمهوری کشور اسرائیل را بپذیرد به معرض نمایش نهاده شده است.

۹ - میراث اینشتین: مصاحبه هایی با بسیاری از فیزیکدانان طراز اول انجام شده که بر روی نوار ویدئو ضبط گردیده. این مصاحبه ها اثر زوال ناپذیر اینشتین را بر جهان، تأکید میکند.

ما، سوار بر موج ابداعات تکنولوژی و علم، از قرن بیستم به قرن بیست و یکم پا گذاشته ایم. با وجود این، به موازات اینکه در اثر هجوم برای یک پارچه شدن (Globalization) اقتصاد جهان، انسانها بیش از پیش به هم پیوسته اند، تجدد امروزی نوع دیگری از جنگ را آغاز کرده که افراط گرایی و یهودی ستیزی میباشند.

آری. اینشتین به کالیفرنیا باز گشته و تا ماه می ۲۰۰۵ در Skirball Cultural Center خواهد بود. باید بگوئیم:

"جناب دکتر اینشتین، ما بیش از هر زمان دیگر نیاز به یک تئوری داریم تا آنچه را که باعث دو قطبی شدن ما انسانها میشود را از بین ببرد.



منورای هفت شاخه نموداری از یهودیت

برگردان: ایرج کاهن زاده

هنگامی که بنی اسرائیل در بیابان سرگردان بودند، به هنرمندی چون **"بصل ال"** فرزند **"اوری"** دستور داده شد که طبق دستور مشخص مبادرت به ساخت منورای هفت شاخه نماید. طبق دستور صادره "بصل ال" انجام وظیفه و شمعدانها ساخته شدند. یکی از شمعدانها در خانه مقدس "بیت همیقداش" در اورشلیم پا بر جا بود.

شرح منورا و جزئیات ساخت آن به منزله نموداری از یهودیت از دوران بسیار قدیم به یادگار مانده است. فیلسوف قرن اول به نام "فیلو الکساندر" که یهودی ای بنام بود هنر ساختن منورا یا شمعدان را برنامه ریزی و جزئیات آن با به کار بردن تجربیات خود از فرهنگ یونانی "Hellenistic" پرداخته است. او شرح ساخت منورا را سمبل و نمودار از فرضیه و تجربیات آسمان و دنیوی دنبال نموده است.

از طرفی دیگر خود منورا و اثاثیه مقدس و یا اشیاء مقدس خانه خدا را به منزله نشان دهنده کهکشانها قلمداد نموده است. به تصور وی ادعا مینماید که شاخه های منورا نشان دهنده عالم علوی است. شاخه و چراغ وسطی به منزله آفتاب و سایر شاخه های

اطراف به منزله کهکشانهاست که ۳ شاخه از هر طرف و شعله هایشان به طرف وسط یا مرکز قرار دارد.

تأکید کتاب مقدس تورا در رابطه با ساختن منورا از طلای ناب و ساختن آن از یک قطعه که ساختن منورا سمبل و نمودار پاکی و طهارت و همینطور نمایش دهنده جهان آفرینش و کهکشانهاست.

تعداد شماره هایی که جزء به جزء و کلمه به کلمه در ساخت آن تأکید شده است: چهار روغن دان و هفت شاخه ها بررسی و تعبیر شده اند به چهار فصل سال و هفت روزهای هفته. تکمیل بودن و یکپارچگی منورا علیرغم اینکه به هفت شاخه قسمت شده است به منزله شکل و بدنه ای است که ۳ عضو آن پایه ها که منشعب میشود به شاخه های آن.

بعد از خرابی بیت همیقداش، هنر منورا سازی و ساختن آن بی نهایت و بیش از حد مورد توجه مردم قرار گرفت و به صورتی به منزله مهمترین هنر یهودی اطلاق شد.

دانشمند قدیمی یهود به نام "اروین گودتو" در نوشتار خود ۱۸۲ مرتبه راجع به منورا و هفت شاخه های آن به بحث وگفتگو پرداخته است.

در قرنهای اولیه و سپس بعد از خرابی بیت همیقداش، عکس و شکل منورا بر سر کنیساها و دروازه ها، ساختمانها نصب و مزین و همینطور بر سنگها و موزائیک حک شدند. بعضی ها بر ظروف سفالی و یا سفال اقدام به نقاشی نمودند و یا جعبه شیشه ای و پاره ای به منظور تزئین دستبند به کار بردند. شکل منورا بر سنگ و کوه نیز منقوش شده است. به راستی و به طور کلی منورا و ساخت آن سمبل و نموداری است که رابطه قوم اسرائیل با یکدیگر بوده و رابطه ناگسستنی یهودیان را خصوصاً در زمان گالوت به هم پیوسته است. ساختن منورا بعدها ساده تر شد یعنی اینکه از لحاظ طرح و شکل آسانتر شد. مع الوصف همیشه پر معنی، پر ارزش و رابط قوم یهود بوده و همواره مورد ارج واقع شده است. بدیهی است که منورا نموداری از مرکز یهودیت که از قدیم الایام مرکز آداب و رسوم و فرهنگ یهودی بودند و تا این زمان نیز به قوه خود باقی است.

بدیهی است که منورا در زمان بیت همیقداش دارای ابهت و از مقام خاصی برخوردار بوده است. بزرگان قوم آن را با رابطه گردش زمان و جهان ارتباط داده اند.

به طوری که ربانیم زمان تلمود، ساختن هر نوع منورائی را که شبیه منورائی که در داخل بیت همیقداش بود را برای عموم قدغن نموده بودند. بنابراین و از طرفی دیگر اجازه ساختن منوراهائی با فرم مختلف اشکالی نداشت. به طور کلی در هنرهای

منورا معرف و بیانگر تاریخ قوم یهود بوده که چه در زمان گالوت و یا در زمان آزاد سازی و یا بازسازی و آزادی با ملت یهود همیشه همراه بوده است.

یهودی در همه حال منورای هفت شاخه همیشه در موزائیکها یا به طور نقاشی و طرح آن در پارچه و یا در گلدوزی یافت میشود.

منورا نمودار و سمبل خرابی بیت همیقداش و اورشلیم است که امید و همبستگی با یکدیگر را نوید میدهد که در راه آبادی و آبادانی و نجات قوم خود به سرزمین اجدادی خود کوشا باشیم. همانطوری که رابطه دنیوی و جهان و کهکشانها به یکدیگر مربوطند همینطور هم برای ما سمبل و نمودار تاریخی و ملی بشمار میروند. در واقع اینطور میشود استنباط نمود که از دیرباز منورا برای قوم یهود بعد از تورای مقدس از ارزش و مقام خاصی برخوردار بوده است.

علاقه وافر یهودیان به منورا بیشتر و بیشتر و تا قرون وسطی ادامه داشت. بطوری که تورا را به منزله نور و جرقه عالم روحانی قلمداد نمودند که به منورا درخشش داده و آن را سمبل کمال و همآهنگی میپندارند. در دوران ما که شاهد نوسانات وطرحهای مختلف منورا بوده ایم، حتی مشاهده میشود که منورا به عنوان دکور و یا زیبائی و یا حتی در کنیسا و یا در هخال مقام خود را مانند سابق دارا نیست. ولی بطور کلی در کنیساها بعنوان دکوراسیون و تزئین بکار میرود با این تصور که منورای بیت همیقداش و رابطه آن با شمع شبات که بیکدیگر مربوطند به منزله درخت زندگی یهودیان پیوسته و جاودانی گردد.

یهودیان اروپای شرقی و شمال آفریقا نیز در بعضی از مواقع برای تزئین منورای خود از شکل پرندگان و سایر حیوانات استفاده نموده اند. البته طرح و شکل هنر ساختن منورا با استفاده از فرهنگ و رفت و آمد هم مرزان و همسایگان توسعه پیدا نمود. در قرن نوزدهم منورا که سمبل مهم یهودیت بود در مرکز و غرب اروپا از انظار پوشیده و به تاریکی گرائید. ولی بار دیگر با حس غرور و حس ملی گری یهودیان و رابطه زندگی آنها به یکدیگر منورای هفت شاخه جای خود را در میان ملت با عشق و علاقه فراوان هر چه تمامتر مزین نمود.

در زمان ما به عنوان نمودار و سمبل صیونیستی و با افتخار تمام از سال ۱۹۴۸ یعنی از زمان استقلال کشور یهود منورای هفت شاخه به منظور پرچم ملی کشور اسرائیل قرار گرفت که نماینده و هویت و افتخار قوم یهود است.

منورائی که به عنوان هویت و نمودار پرچم کشور اسرائیل است کُپی شده از منورائی است که بر سر در و یا طاق تیتوس در رم قرار دارد. زیرا در زمانی که منورا الهام بخش قیام یهودیان بود که اورشلیم متصرف و بیت همیقداش خراب و ویران گردید. بنابراین و به طور کلی منورا معرف و بیانگر تاریخ قوم یهود بوده که چه در زمان گالوت و یا در زمان آزاد سازی و یا بازسازی و آزادی با ملت یهود همیشه همراه بوده است.

اخبار بین المللی

وسیله: ادوین بلاک
ترجمه: ایرج کاهن زاده

قتل عام فراموش شده یهودیان بغداد

۱۹۴۱: یهودیان عراقی قتل عام شدند زیرا هیتلر برای تصرف و احتیاجات نفت خود وارد جنگ شد.

واشنگتن - چهارم اکتبر (جوئیش تلگراف اجنسی)(JTA) در ساعت ۳ بعد از ظهر در تاریخ اول ژوئن ۱۹۴۱ برای یهودیان عراقی یکمرتبه همه چیز دگرگون شد. موزه هولوکاست تحقیقی درباره این فاجعه انجام نداده است. مطالعه کشتار یهودیان و علت پیگیری آن مورد بحث قرار گرفته است. اما یهودیان عراقی در واقع گرفتار برنامه و هدف اصلی هیتلر واقع شدند که از یکطرف میخواست اروپا را قلمرو خود قرار دهد و از طرف دیگر درگیری مسئله یهودیان عرب تبار فلسطین بر گرفتاری آنان اثر گذاشت.

پیروزی هیتلر یعنی دسترسی به نفت مورد نیاز او بود.

بار دیگر جهان نظاره گر و شاهد رویدادهای عراق شده اند که در رقابت بین المللی برای کسب سود بیشتر برای خود هستند.

نگاهی به تاریخچه خونین بغداد:

تاریخ نشان میدهد که این ناحیه همیشه از نقطه نظر جغرافیایی و زمین شناسی مورد و دستخوش حوادث بودند و نتیجتاً مسئله تجارت و بازرگانی نیز این حوادث را طولانی نموده است که در طی سالها با آن مواجه شده است.

در آن روز سال ۱۹۴۱ که مصادف با عید سعید شاووعوت بود یهودیان بغداد در راه مراجعت از فرودگاه بغداد بودند و برای پیشواز و خوش آمد گوئی ورود عبداله "عبدال ایلا" فرمانروای بغداد این پیشواز دلیل و بهانه خوبی برای آشوبگران بود که آرامش را بر هم زنند.

حمله در ساعت ۳ بعد از ظهر هنگامی اتفاق افتاد که نمایندگان یهودی در مراجعت از فرودگاه و در حال عبور از پل "الخوی" بودند و آشوب و تجاوز به سرعت هر چه تمامتر ناحیه "ال روساغا" و "ابوصفیان" را فرا گرفت. آشوبگران یهودیان را در روز روشن و در ملاء عام تا حد امکان قتل عام نمودند، به زنان تجاوز نمودند، بچه ها را کشتند و این درست در حالی بود که سایر افراد فامیل با ترس و لرز تمام شاهد این جنایت ترسناک بودند.



زجر و شکنجه به همراهی تکه پاره نمودن اعضای بدن ادامه یافت. خانهٔ یهودیان را غارت کرده و به آتش کشیدند و کنیساها را اشغال وطعمه آتش نمودند. توراها را به سبک آلمان نازی مورد بی حرمتی قرار داده و از بین بردند. کشت و کشتار، سوزاندن و تجاوز به زنان تمام روز ادامه داشت. یهودیان را از اتوموبیل خودشان بیرون کشیدند. خانه ها را صاحب شدند. منازل را مورد غارت قرار داده و سپس به آتش کشیدند.

در تاریخ دوم ژوئن نیز آشوبگران و به همراهی پلیس و افراد ناحیه فقیرنشین به قتل و غارت یهودیان ادامه دادند. در داخل منزل آقای معلم کوهن، نضیمه دختر کوچکتر این خانواده وحشت زده شد. پدرش در حال مراجعت از کنیسا بود که این دختر

مورد تجاوز قرار گرفت و این واقعه وحشتناک اتفاق افتاد. در ضمن منزل آنان دستخوش شعله های آتش شد.

صدای شلیک گلوله همه جا را فرا گرفت. بخصوص آنکه آشوبگران اسلحه به دست به طرف درب ورودی منزل او هجوم بردند. ناچاراً آقای معلم کوهن برای خلاصی و پناه دادن فامیل خود دختر و همسر خود را با سرعت هر چه تمامتر به پله های مشرف به بام منزل هدایت نمود که ناگهان صدای شلیک گلوله ای به زندگی آقای معلم کوهن پایان داد و او را کشتند. همسر معلم کوهن که ناظر این فاجعه بود، شیون کنان با صدای بلند اظهار داشت "شوهرم را کشتند" و سراسیمه افراد پلیس برگشتند و به او گفتند: "چطوری میخواهی کشته شوی" و بلافاصله با شلیک گلوله از به جمجمه این زن سر او را متلاشی نمودند.

قوای انگلیسی به هنگام عصر وارد شهر شدند و به سوی آشوبگران آتش گشودند. در ساعت ۵ حکومت نظامی اعلام شد. جمعی از آشوبگران کشته شدند و خشونت و ناآرامی کم شد.

این کشتار ۴۸ ساعته یهودیان عراق از خاطره و وجدان آنها محو نخواهد شد و یهودیان عراقی این را "فارهود" و یا ترجمه آن "توقف خشونت" نامیدند.

البته این گرفتاری آغاز و پایان کار محسوب شد زیرا جمعیت تخمینی یهودیان عراق بالغ بر ۱۲۵،۰۰۰ نفر میشد ولی این کشت و کشتار کم کم آنها را وارد مرحله ای دیگر نمود که خود بخود به سوی خشونت، کشتار، تحریم اقتصادی، ضبط اموال سوق داد و بالاخره و در پایان کار خروج همگی افراد باقیمانده از عراق بود که در سال ۱۹۵۱ صورت گرفت. یهودیان عراق مدت ۲۶۰۰ سال تمام زندگی تقریباً پر از موفقیتی را در سرزمین بابل داشتند. این خود یک کسب موفقیت شایانی برای جامعه غیر اسلامی در جامعه اسلامی بشمار میرفت.

در سال ۱۹۴۱ یهودیان عراق دارای بهترین و والا ترین مدارج در امور کشاورزی، بانکداری، تجارت و مهمتر از همه در امور دولتی بودند. پس چه عاملی در سال ۱۹۴۱ باعث شد و چه اتفاقی رُخ داد.

پس از آنکه قوای متفقین حکومت عثمانی را در جنگ اول جهانی



شکست دادند، در سال ۱۹۲۰ انگلستان با بکارگیری اتحادیه جهانی حُکمی صادر کرد که بتواند بر نفت استخراج نشده عراق دسترسی پیدا نماید. فیصل که به همراه "لورنس عربی" میجنگید را ارتقاء رتبه داده و او را حاکم و پادشاه عراق منصوب نمود. در سال ۱۹۴۱ نوه ۴ ساله فیصل، عبداله را وارث او نمودند که یکی دیگر از شاهزاده های هاشمی از عربستان سعودی بود.

این نوع انتخاب و انتصاب وسیله دولت انگلیس خشم عموم ملت عراق را به همراه آورد و حکومت عراق را دست نشانده انگلستان تلقی نمودند و روز به روز بر خشم مردم افزوده شد و هر شخصی که با حکومت و دولت بغداد کمک و همراهی مینمود را به عنوان دشمن و "همکاری دشمن" بحساب میآوردند. این عداوت و دشمنی به حدی بالا گرفت که منجر به حمل اسلحه و بروز ترور و وحشت شد. آشوبگران و شبه نظامیان انگلیسی ها را مورد هدف قرار دادند و نتیجتاً یهودیانی که در امور دولتی دارای مقامی بودند نیز مورد هدف قرار گرفتند. روز به روز بر تعداد ناراضیان و دشمنان دولت اضافه میشد.

حاج محمد امین الحسینی، روحانی طرفدار آلمان نازی و مفتی اورشلیم، رهبر اعراب فلسطین زیربنای بد رفتاری و دشمنی با یهودیان را شالوده ریزی و پایه گذاری نمود. یهودیان را به اتهام صیونیست بودن به این منظور که یهودیان میخواهند در تمام خاورمیانه تسلط کامل داشته باشند را مورد غضب و دشمنی مردم قرار داد.

این مُفتی که دست نشانده انگلستان بود رهبری گروه تروریستی را در فلسطین عهده دار شد و برای خود در عراق پایگاه بزرگ و عظیمی بوجود آورد. زیرا در ۱۱۳کتبر ۱۹۳۹ یعنی درست ۶ هفته بعد از جنگ جهانی دوم به عراق گریخت و در آنجا با قوای عراقی طرفدار آلمان نازی که میدان طلانی خوانده میشدند همکاری نمود تا حاکم عراق را براندازد.

مفتی سپس با آلمان معاهده ای سری امضاء و برقرار نمود.

وی نفت ذیقیمت عراق را به آلمان پیشنهاد نمود که در عوض آن با کمک و یاری آلمان نازی با نابودی یهودیان مقیم فلسطین موافقت گردد. و هم چنین که "رایش" از آرزوی اتحادیه عرب در سرتاسر خاورمیانه نیز پشتیبانی نماید.

هیتلر نیز بسیار مایل بود که از تسلط و نفوذ انگلستان در خاورمیانه که بسیار قوی بود بکاهد. بنابراین در اوّل آوریل ۱۹۴۱ "میدان طلائی" اقدام به براندازی حکومت عراق نمود که منجر به گریز و فرار آن حکومت از عراق شد. قوای انگلستان با هواپیمای جنگی خود مواضع "میدان طلائی" را مورد حمله قرار داد. فرمانده قوای آلمان نیز اقدام نموده و با ارسال ۱۶ فروندهواپیما از نوع Heinkees و

۱۰ فروند از نوع Masserschmitt برای مقابله با قوای انگلیس و نابودی پایگاههای آنان در شهر "هبانیا" واقع در نواحی "فلوجه" و "رمادی" وارد عمل شد.

همزمان با این اقدام،آلمان نیز ۲۴ نفر از مکانیک ها و خلبان خود را مخفیانه وارد عراق نمود و از طرف دیگر نمایندگان سری "رایش" نیز به عنوان عرب وارد عراق شدند.

هواپیمای جنگی آلمان شروع به بمباران پایگاه هوائی "هبانیا" نمودند و با قوای انگلیس به جنگ پرداختند. پایگاه هوائی انگلستان در "هبانیا" به وسیله محصلین و معلمین هوائی دفاع میشد. مع الوصف از خود شجاعت و شهامت خارق العاده ای با قوای هیتلر انجام دادند و با قوای هیتلر به مقابله پرداخته و قسمت کمی از نیروی هوائی عراق را که وسیله "رایش" تقویت میشد را مورد هدف قرار دادند. به طور کلی انگلیسی ها توانستندهواپیمای دشمن را در هوا و در زمین از بین ببرند.

چرچیل نامه ای به پرزیدنت روزولت مخابره نمود که متن آن از این قرار بود که اگر خاورمیانه به دست قوای هیتلری تسلیم شود دیگر پیروزی بر قوای دشمن بسیار سخت خواهد شد.

همه میدانستند که اگر قوای آلمان بر نفت عراق تسلط یابد، "رایش" به سوی "شرق" گسیل خواهد شد.

در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۱ فرماندگان انگلیسی جوابی به انگلستان مخابره نمودند که متن آن از اینقرار بود که در شرایط فعلی بمباران و نابودی چاههای نفت عراق امکان پذیر نیست. و در شرایط کنونی برای دگرگونی وضع عراق برنامه نابودی چاههای کرکوک فعلاً امکان پذیر نیست قوای انگلستان در همه اوضاع مستاصل بود.

انگلستان، ناچاراً از "ایرگون" قوای یهودی متعصب ساکن فلسطین درخواست کمک نمود. فرمانده ایرگون به نام داوید رازی ال همزمان در زندان انگلستان واقع در فلسطین بود. بنابراین قوای انگلستان از داوید رازی ال خواست که با شرکت و به دست گیری برنامه ای پُر خطر موافقت نماید که مسئولیت بمباران چاهها و پالایشگاه های نفت عراق را به عهده گرفته که مانع از دسترسی آلمان به نفت عراق شود.

جواب رازی ال مثبت بود با شرط اینکه موافقت شود که مفتی اورشلیم را به دست او بسپارند که او را ربوده همراه خود بیاورد. موافقت بعمل آمد.

در تاریخ ۱۵ مه ۱۹۴۱ رازی ال با ۳ نفر از همقطاران خود و به همراه افسر انگلیسی آهسته و آرام سوار بر هواپیمایRAF که در پایگاه هوائی تل نوف پارک شده بود به قصد "هبانیا" پرواز نمودند، هنگامی که هنوز در حال پرواز بودند، از لندن گزارش رسید که فعلاً تا دستور ثانوی از بمباران پالایشگاه و میدان نفت خودداری شود. زیرا مرمت و ساختن لوله های نفتی و غیره سالها به طول انجام خواهد پذیرفت و بنابراین نفت مورد نیاز انگلیس برای جنگ با مشکل مواجه خواهد شد.

به آقای داوید رازی ال پیشنهاد جدیدی ابلاغ شد که عبارت بود از مسئولیت در کسب اطلاعات و جاسوسی جهت قوای انگلیس به منظور رخنه جوئی در شهر فلوجه و برای بازپس گرفتن بغداد از "میدان طلائی". در ۱۷ مه رازی ال و ۳ نفر از همکاران به همراهی افسر انگلیس وسیله اتومبیل از پایگاه هوائی "هبانیا" به طرف فلوجا حرکت نمودند. در راه به رودخانه ای رسیدند که قایقی در آنجا بود که فقط گنجایش ۲ نفر را داشت، بنابراین با اتومبیل خود به راه ادامه دادند.

ناگهان و ناغافل هواپیمائی در آسمان ظاهر شد و معلوم نشد به چه علت و به چه منظوری اتومبیل را مورد اصابت قرار داد که رازی ال و همراهانش متلاشی شدند. هرگز معلوم نشده این هواپیما آلمانی بود و یا انگلیسی و تا کنون هیچ اطلاعاتی در این مورد اظهار نشده است.

در تاریخ ۲۵ مه هیتلر دستور شماره ۳۰ را صادر نمود و آن عبارت بود از ۲ برابر نمودن کمک به عراق و اضافه نمود "آزادی و جنبش عراق در خاورمیانه" "دوست طبیعی ما" "مخالف انگلیس" بنابراین تا آزاد سازی و رهائی عراق من تصمیم گرفته ام که با تمام قوای لازم به خاورمیانه رفته و به کمک عراق بشتابم.

در این زمان مقامات نظامی لندن اجازه صادر نمودند که میدان نفتی و پالایشگاههای عراق ویران گردند و متن نامه این بود که اگر آلمانها عراق و سوریه را متصرف شوند تا مدت زیادی از وجود نفت بی بهره خواهند شد. بلافاصله قوای مستقر در "هبانیا" کنترل مواضع زمینی را عهده دار شدند و به موفقیت چشمگیری نائل شدند.

نیروهای عراقی موضع خود را خالی و مجبور به فرار شدند و تجهیزات زیادی را بجا گذاشتندو پیروزی قوای انگلیس بوجود آمد.

در تاریخ ۳۱ مه لژیون عرب تربیت شده انگلستان و به رهبری سرهنگ جان گلاب انگلیسی با حمله هوائی خودعلیه مواضع آلمان آنها را تارومار نمودند. در ساعت ۴ صبح "میدان طلائی" نیروهای کمک کننده آنها به سوی ایران فرار نمودند. تنها شهردار بغداد باقی ماند که قرارداد آتش بس

آماری از قتل و غارت یهودیان بغداد در موزه هولوکاست وعلت بررسی آن وجود ندارد. ولی خاطره این فاجعه تلخ و دردناک در قلب یکایک جامعه یهودیان عراقی برای همیشه بر جا خواهد ماند.

را امضاء نمود.

در تاریخ ۳۱ مه شاهزاده عربی، عبداله خود را آماده ساخت که به عراق آمده و رهبری را عهده دار شود. قوای انگلیسی مراقب بودند که کودتای نظامی اتفاق نیافتد. به قوای انگلیسی دستور داده شد که مراقب اوضاع بوده و از بغداد و حومه پاسداری شود. در ضمن به شاهزاده اجازه ورود داده شد که بدون اسکورت وارد عراق شود.

چند روز قبل از این واقعه، مفتی الحسینی وسیله رادیو مردم عراق را علیه یهودیان تحریک نمود و به طور مثال با گفتن دروغهایی از قبیل اینکه یهودیان با مکالمات تلفنی با قوای انگلیس همکاری و معاضدت مینمایند، تلگراف میزنند و اطلاعات دقیق مورد نیاز انگلستان را دراختیار آنها قرار میدهند مردم را بر علیه یهودیان شوراند و نتیجه گرفت که شکست سخت افراد "میدان طلائی" به وسیله یهودیان انجام گرفته و بنابراین یهودیان جاسوس انگلیس بشمار میروند. در تاریخ اول ژوئن بغداد برای مدت کمی فرمانده ای نداشت، میدان طلائی گریخته بود، شاهزاده در راه بود و قوای انگلیسی در کنار شهر بودند و برای چند ساعتی بغداد بدون سرپرست مانده بود.

ولی در همین چند ساعت جمعیت آشوبگر و عصبانی بی جهت به جان یهودیان بی دفاع و بی پناه پرداخته و کشت و کشتار آنها را باعث شدند.

در ساعت ۳ بعدازظهر بود که یهودیان عراق در راه بازگشت از فرودگاه بغداد به منظور خوش آمد شاهزاده تازه وارد بودند که بهانه ای به دست آشوبگران شده به کشت و کشتار و قتل عام آنان پرداختند.

آماری از قتل و غارت یهودیان بغداد در موزه هولوکاست وعلت بررسی آن وجود ندارد. ولی خاطره این فاجعه تلخ و دردناک در قلب یکایک جامعه یهودیان عراقی برای همیشه بر جا خواهد ماند.

جمعیت ۱۰۰،۰۰۰ نفری یهودیان عراق ۱۰ سال بعد از این فاجعه بار دیگر مورد اذیت و آزار قرار گرفت که نتیجتا تمام آنها از عراق بیرون رانده شدند و در اسرائیل و مناطق دیگر جهان سکنی گزیدند.

نویسنده: Micah D. Halpern *
برگردان: آلبرت دانش راد



موازنهٔ قانون دین و گوشت خوک

شهرها نمیتوانند به طور کلّی فروش گوشت خوک را ممنوع کنند بلکه باید احترام دینی مناطق و بخشهای مذهبی نشین را مراعات نمایند. ولی در سایر مناطق شهر میتوانند گوشت خوک بفروشند.

پرسش: کشور اسرائیل چگونه یهودی و چگونه دموکراتیک باید باشد؟

این یک پرسش واقعی در برابر دادگاه عالی اسرائیل بود. این سئوال بیشتر از یک پرسش حقوقی به مناظره ای جدّی و هیجان انگیز انجامید که پاسخ آن، ذات و ماهیت کشور اسرائیل را نشان میدهد. در این رابطه از دادگاه خواسته شده بود تصمیم بگیرد: که آیا میتوان فروش گوشت خوک را در سه شهر اسرائیل که شامل اورشلیم هم میشود، ممنوع کرد؟

رأی دادگاه: شهرها نمیتوانند به طور کلّی فروش گوشت خوک را ممنوع کنند بلکه باید احترام دینی مناطق و بخشهای مذهبی نشین را مراعات نمایند. ولی در سایر مناطق شهر میتوانند گوشت خوک بفروشند.

اسرائیل، در مورد جدایی مذهب از دولت با آمریکا فرق دارد. در ایالات متحدهٔ آمریکا از جدایی دین از دولت به شدت حفاظت میشود. آمریکایی ها به جایی رسیده اند که بحثهای تند و آتشین حتی در مواردی مانند نقش کلمهٔ "خدا" در ادای سوگند وفاداری به کشور، که یکی از مقدس ترین مقدسات برای شهروندان آمریکائی است، و نیز قرار دادن کلمهٔ "خدا" بر روی پولهای رایج کشور را در پی داشته است.

در اسرائیل امور ساده تر است. مرز بین مذهب و دولت سیال است. بدین صورت که در آنجا توازن بین مذهب و دولت مطرح نیست بلکه توازن بین مذهب و دموکراسی است. ایجاد یک کشور یهودی و دموکراتیک که در آن اجزاء اساسی آن از اهمیت یکسانی برخوردار باشند به منزلهٔ یک تجربهٔ آزمایشگاهی است. آمیختن یهودیت و دموکراسی در یک دولت، یک عمل دائمی موازنه برقرار کردن میباشد. یک بحث و جدل دائمی بین عواملی در اجتماع که بیشتر به یهودی بودن تمایل دارند و کسانی که بیشتر به دموکراتیک بودن، اهمیت میدهند.

رأی دادگاه عالی مسلماً پایان یک

رومی ها برای بی حرمت کردن معبد، گوشت خوک به داخل آن ریختند. در قتل عام هائی که بر سر یهودیان می آمد به زور گوشت خوک به داخل دهان یهودیان فرو میکردند.

داستان طولانی نخواهد بود، بلکه تنها یک فصل دیگری از آن میباشد.

برای آن دسته از اسرائیلی های طرفدار منع فروش مواد خوکی بحث بیشتر بر سر سمبولها و رمزهای آن است تا بر سر دین. از نظر تاریخی اینطور بوده و هنوز هم همینطور است.

مثلاً رومی ها برای بی حرمت کردن معبد، گوشت خوک به داخل آن ریختند. در قتل عام هائی که بر سر یهودیان می‌آمد به زور گوشت خوک به داخل دهان یهودیان فرو میکردند.

نواختن موسیقی واگنر (Wagner) در اسرائیل، یکی دیگر از این مثالهای بحث انگیز است. نت های روی صفحه با موسیقی هم صدا نیستند بلکه این نوای موسیقی، فرهنگ آلمان نازی، نژاد پرستی نازی و حکمفرمائی ترور نازی را به یاد یهودیان می‌آورد.

با وجود حالت غربی اسرائیل و غرب زدگی اهالی آن، اسرائیل هنوز یهودیست. شنبه داریم و نه یک شنبه. شبات نه فقط روز استراحت مذهبی، بلکه تعطیل رسمی دولتی است. تعطیلات روزهای دینی بر اساس تقویم مذهبی قمری تعیین میگردد نه بر اساس سالنامهٔ خورشیدی یا سالنامه غیر مذهبی. با آنکه بسیاری به زبان انگلیسی تکلم میکنند و تقریباً همه چیز به زبان انگلیسی ترجمه میشود (که حتی از ترجمه زبان عربی هم بیشتر است) ولی در عین حال زبان رسمی کشور زبان عبری است.

تمامی این عوامل به وسیله مؤسسین اولیه اسرائیل که متولد اروپا بودند طرح ریزی، بررسی و انتخاب شده بودند. این انتخاب ها بر اساس این دلیل صورت گرفتند که وجود و بقای یهودی و یهودیت در سرزمین باستانی اسرائیل از نو خلق گردد.

مؤسسین باز سازی اسرائیل به شدّت مخالف آموزش شرعیات بودند ولی در عین حال نقش دین را هم درک و آن را برای یک کشور یهودی تشویق میکردند. آنها برای تجملات مذهبی و فرهنگی عمیق یهودی تدارک میدیدند. درک می کردند که یهودی بودن کشور است که سیرت آنرا قالب سازی و رفتارهای دموکراتیک آن را القاء میکند.

در عوض، پدران مؤسس ایالات متحده آمریکا، به شدت به مذهب وفادار بودند. با وجود این، نسبت به رسمی بودن مذهب مشکوک بودند زیرا آنها نقش فرهنگ مذهبی در دولتشان را درک کرده بودند.

با بررسی کردن اختلاط مذهب و دولت در رابطه با آزمایش دموکراتیک بودن و فرهنگی که اسرائیلی نامیده میشود، ما توسعهٔ جهانی دموکراسی امروزه را بهتر میتوانیم درک کنیم. تنها راه اصلاح و دموکراتیزه کردن کشورهای عرب در معجونی از مذهب

در ایالات متحدهٔ آمریکا از جدایی دین از دولت به شدت حفاظت میشود.

و دموکراسی ای نهفته شده که نمونه آن در اسرائیل امروزه دیده میشود.

به خاطر داشته باشید که در زبان عربی هیچگونه گفت و گوئی وجود ندارد که در میان آن نام خدا (الله) خوانده نشود. پاسخ یک احوالپرسی ساده یا "صبح بخیر گفتن" همیشه "خدا را شکر" میباشد. حتی غیر مذهبی ترین اعراب بدین گونه پاسخ میدهند چرا که راه دیگری ندارند.

دنیای غرب برای اصلاح عراق و سایر کشورهای خاورمیانه امید زیادی دارد. برای اینکه این امیدواریها به حقیقت بپیوندد، ضروریست که غربی ها درک کنند که هر چه بوجود آید مخلوطی خواهد بود از مذهب آن کشور در کنار دموکراسی.

دیوان عالی کشور اسرائیل این مطلب را درک کرده است. قانونگزاران و رهبران جهان غرب هم باید آن را درک کند. درک نکردن این مورد حساس، هر گونه اصلاح و رفورم را محکوم به شکست میکند.

---

* Micah D. Halpern مفسر سیاسی و اجتماعی میباشد و مؤلف "دربارهٔ ترور: چه لازم است بدانید" (What you need to know about Terror) میباشد.

یهودیان جمهوریخواه و مایکل مور

برگردان: ایرج فرنوش

در فیلم "فارنهایت ۹/۱۱" به کارگردانی "مایکل مور" هیچ اشاره ای به اسرائیل نشده، ولی حضور وی به عنوان خبرنگار ویژه روزنامه "USA Today" در کنفرانس جمهوریخواهان که برای نامزدی مجدد جرج بوش برای دوره دوم رئیس جمهوری تشکیل شده بود، باعث ناخشنودی تعداد زیادی از شرکت کنندگان در کنفرانس شده بود.

* در اوایل تابستان امسال گروهی از یهودیان عضو حزب جمهوریخواه تحقیقاتی در مورد موضع مایکل مور درباره اسرائیل در طول دو دهه گذشته بعمل آوردند و نتیجه تحقیقات نشان داده که او همیشه موضع ضد اسرائیلی داشته و از سیاستهای ضد اسرائیلی پشتیبانی کرده است.

در سال ۲۰۰۳ کتاب تازه خود به نام "?Dude: Where is my country" را به "راشل کوری" تقدیم میکند. "راشل کوری یک زن آمریکایی عضو نهضت بین المللی همبستگی بود که در جریان اعتراض به عملیات ارتش اسرائیل که مشغول خراب کردن تونلی در ناحیه غزه که از طریق آن اسلحه قاچاق را از مصر به تروریستهای حماس میرسید بودند خود را جلو بولدوزر خراب کننده تونل انداخته و تصادفی کشته میشود).

* او عملیات تروریستی بر علیه شهروندان اسرائیلی را قابل توجیه میداند. صرفنظر از اینکه کودکان اسرائیلی قربانیان عملیات تروریستی باشند. او میگوید که فکر نکنید که تمام اسرائیلیان میخواهند که اعراب را از صحنه روزگار محو کنند. اکثر اسرائیلیان به طور صادقانه میدانند که عملیات و رفتار آنان بر علیه فلسطینیان غلط و غیر انسانی است. آنان خود را جای فلسطینیان قرار داده و اقرار میکنند که عملیات فلسطینیان بر علیه آنان یک عمل مقابله بمثل میباشد.

زمانی او پیشنهاد کرده بود که برای ممانعت از عملیات آدمکشی انتحاری بر علیه شهروندان اسرائیلی باید به مقامات فلسطینی نه تنها تعداد زیادی موشک، هواپیمای جنگی و هلیکوپتر آپاچی داده شود بلکه چهار میلیارد دلار هم کمک اقتصادی به آنان داده شود تا در این صورت دو طرف متخاصم بتوانند هر بلایی که بخواهند سر هم در آورده و شاید که دیگر با ما کاری نداشته باشند و ما را رها کنند. مایکل مور سابقه طولانی در پشتیبانی کردن از کسانی دارد که مخالف اسرائیل میباشند. در سال ۱۹۸۷ از طرف "کنگره ضد تبعیض اعراب آمریکایی" به علت احساسات ضد اسرائیلی اش مورد تجلیل قرار گرفته و به او جایزه شهامت در روزنامه نگاری اهدا شد.

او یک بار دیگر در ۵ ژوئن ۱۹۹۰ در جلسه این کنگره شرکت و بعد از آن در تظاهراتی که در اطراف ساختمان سفارت اسرائیل در واشنگتن دی سی برگزار شده بود شرکت جسته و از قطعنامه ضد اسرائیلی این کنگره پشتیبانی کرد. در اکتبر ۲۰۰۳ مایکل مور توسط هیئت عمومی امور مسلمانان آمریکایی به خاطر پشتیبانی از آرمانهای فلسطینیان و مخالف او با سیاستهای اسرائیل مورد تجلیل قرار گرفت و به او جایزه مطبوعاتی اهدا شد. در یکی از کتابهایش به کنگره آمریکا توصیه میکند که به اسرائیل ۳۰ روز مهلت داده شود که از کلیه مناطق اشغالی در ساحل غربی و نوار غزه بیرون رفته، در غیر اینصورت کلیه کمکهای نظامی و اقتصادی آمریکا به اسرائیل قطع گردد.

در جایی دیگر او عملیات دفاعی اسرائیل در مبارزه با تروریسم را عملی شنیع تر از عملیات تروریستی فلسطینیان بر علیه شهروندان اسرائیلی دانسته و دفاع از شهروندان را ترور دولتی میداند.

او معتقد است که آمریکا باید کمکهای اقتصادی خود را به فلسطینیان زیاد کرده و میزان آن را به دو برابر مبلغی که به اسرائیل می پردازد برساند. یک بار در شهر لیورپول در انگلستان به طور تلویحی اسرائیل را مرکز شرارت دنیای مدرن خواند و وجود اسرائیل را با کمپانیهای نفتی و شرکت هالی برتون ربط داد.

طبق گزارش روزنامه لوس آنجلس تایمز در تاریخ ۲۲ ژوئن ۲۰۰۴ مایکل مور گفته بود که دلیل اصلی پشتیبانی جورج بوش و جمهوریخواهان از اسرائیل نزدیکی کشور اسرائیل به مراکز نفتی خاورمیانه است او گفته بود که اگر به خاطر نفت نبود دلیلی برای پشتیبانی جمهوریخواهان از اسرائیل وجود نداشت و جمهوریخواهان به اسرائیل پشت میکردند. در سال ۱۹۹۰ در طی یک سخنرانی که در کمیته ضد تبعیض اعراب آمریکایی بعمل آورده بود و اظهار داشته بود که او به هیچ وجه برای افتتاحیه فیلم "راجر و من" در اورشلیم حضور نخواهد یافت. او در مصاحبه ای که با یک روزنامه عربی در آمریکا گفته بود تا زمانیکه اسرائیل از کلیه سرزمینهای اشغالی خارج نشود هرگز به خاک اسرائیل قدم نخواهد گذاشت.

طبق گزارش نیویورک تایمز در تاریخ فوریه ۲۰۰۴، مایکل مور سعی کرده بود که از توزیع و نمایش فیلم فارنهایت ۹/۱۱ در اسرائیل جلوگیری کند. از همه جالب تر اینکه وقتی از او سئوال شد که آیا گروه تروریستی حزب اله در توزیع و پخش فیلم فارنهایت ۹/۱۱ شرکت داشته، از دادن جواب طفره رفت.

ما قوم برگزیده

از: شهره حکمتی نوفر

نمیدانم چه کسی برای اولین بار قوم یهود را "برگزیده" کرده است! آیا ما را برگزیده خوانده اند چون به خدای واحد روی آورده ایم و یا ما را برگزیده اند تا هر بلایی میخواهند به سرمان بیاورند و هر تهمتی که میتوانند به ما بچسبانند و هر جنگ و تروری را از چشم یهودیان و اسرائیلی ها ببینند.

در چند هفته گذشته اخبار هراس انگیزی را خوانده ام و شنیده و دیده ام که هر چه فکر میکنم نه دلیل آنها را میفهمم و نه افکار آنان را درک میکنم. به نظر میرسد که افکار یهودی ستیزی در دنیا به بالا ترین درجه قبل از جنگ جهانی دوم رسیده است. در دانشگاههای آمریکا تظاهرات ضد اسرائیلی و ضد یهودی هر روز در جریان است و مسئولان دانشگاهها این تظاهرات را "آزادی سخن" نام میگذارند.

در یک نشریه پزشکی انگلستان، پژوهشگری در مورد بیماریهای شایع در منطقه فلسطین نشین گزارشی به چاپ رسانده بود که در آن دولت اسرائیل را مسئول بیماریهای شایع در منطقه و بخصوص "مرض قند" در میان فلسطینیان دانسته بود. این نشریه که متأسفانه سردبیر آن یک ایرانی مقیم انگلستان است، دلیل بدبختی و بیماری مردم فلسطین را یاسر عرفات و شیخ یاسین و یا گروههای تروریستی کوچک و بزرگی که از ایران و سوریه و عربستان پول میگیرند که اسرائیلیان را در ایستگاههای اتوبوس و رستورانها و هتلها قطعه قطعه کنند نمیداند.

نویسنده و پژوهشگر انگلیسی دلیل بدبختی فلسطینیان را رهبران دزد آنان نمیداند که میلیونها دلار در بانکهای خارجی برای خودشان ذخیره کرده اند. ایشان فراموش کرده اند که بنویسند که پولی را که سازمان ملل و آمریکا و دیگر کشورهای دنیا برای کمک به اصلاح وضع آوارگان میدهند به عوض خرج مدرسه، بیمارستان، آب آشامیدنی سالم، شهرسازی، بهداشت و کمک به نیازمندان به جیب رهبران فلسطینی سرازیر میشود را دلیل بدبختی و بیماری در میان فلسطینی ها نمیداند. بلکه اسرائیل را مسئول میداند. ایشان دلیل بدبختی فلسطینیان را کشورهای اسلامی و عرب منطقه نمیداند که به هیچ عنوان حاضر نیستند فلسطینیان را به کشورهایشان راه بدهند و از هر موقعیتی استفاده میکنند که آنها را از کشورهایشان برانند و قتل عام کنند. آقای سردبیر، اسرائیل را مسئول بدبختی فلسطینیان میداند.

آقای سردبیر نشریه انگلیسی بهتر است نگاهی به گزارشهای بیطرف از منطقه بیاندازد. این گروههای به اصطلاح خیریه حماس و جهاد اسلامی و حزب اله آمبولانسهای اهدایی سازمان ملل را تبدیل به اتوبوس های حمل و نقل تروریستهای مسلح کرده اند که به بعد از شلیک به سربازان اسرائیلی در آمبولانسها پنهان میشوند و به محله دیگر میگریزند. تروریستهای بزدلی که در میان مدارس و بیمارستانها و مساکن عمومی پنهان میشوند و افراد بیگناه هم دین و هم کیش خودشان را به کشتن میدهند. و همین تروریستها و سرکردگان خوشان علم برمیدارند که بله اسرائیل و یا آمریکا به افراد شخصی تیراندازی کرده است. رسانه های گروهی هم که همیشه به دنبال سوژه های داغ هستند که یک کلاغ را چهل کلاغ میکنند و از



شرم بر پدران و مادرانی باد که برای دریافت چند هزار دلا ر فرزند خود را تشویق میکنند که کمربند انفجاری به خود ببندد و از کودکی به عوض کتاب و دانش، لباس و سربند حماس و حزب اله را بر تن آنان میپوشانند.

صبح تا شب این گزارشها را میدهند و دست کمی از شبکه تلویزیونی الجزیره ندارند.

آیا هیچگاه در این رسانه ها دست و پای و سر قطع شده بیگناهان را که هنگام خوردن پیتزا منفجر شده اند نشان داده اند؟ آیا هیچ گاه جسد تکه تکه شده کودکان را در ایستگاههای اتوبوس نشان داده اند؟ آیا هرگز در رسانه های گروهی آمریکا و اروپا عکس و فیلمی از صحنه های بمب دیده اید که روده های پاره شده و به دیوار چسبیده را نشان داده اند؟ آیا تا کنون منظره شکم زن حامله ای را که دریده شده و جنینی را که به گوشه ای افتاده دیده اید؟ باز هم همه میگویند که هر اتفاقی که در دنیا می افتد دست یهودیان ودولت اسرائیل را میتوان در آن دید.

اعضای سازمان ملل تا بیکار میشونداعلامیه ای بر علیه اسرائیل صادر میکنند. آیا از همه مسخره تر نیست که ریاست دفتر حقوق بشر در سازمان ملل کشور لیبی است؟ لیبی همان کشوری که "قذافی" رئیس جمهور ابدی آن است! لیبی همان کشوری که مسئول بمب گذاری در هواپیمای پان آمریکن بوده. لیبی همان کشوری که قسم به انهدام آمریکا بسته بود. لیبی یکی از حامیان بزرگ تروریستهای اسلامی. در بند چهارم اساسنامه سازمان ملل آمده است: "عضویت در سازمان ملل به روی کشورهای خواهان صلح گشوده است." احتیاجی نیست که من بسیاری از کشورهای خواهان صلح امثال لیبی را نام ببرم.

از ۱۹۱ کشور عضو سازمان ملل ۲۲ کشور عرب تبار هستند، این کشورها با جمعیت حدود ۳۰۰ میلیون نفر حدود جمعیت آمریکا و با کشورهای مشترک المنافع اروپا میباشند. با مساحتی بیشتر از ایالت متحده آمریکا و یا تمام اروپا. این ۲۲ کشور با تمام ذخائر زیرزمینی و نفت و غیره درآمد خالص سالانه شان کمتر از نیمی از درآمد سالیانه ایالت کالیفرنیا است. با توجه به اینکه تفاوت درآمد بین طبقه مرفه و کارگر صدها برابر است. جالب تر آنکه تعداد کتابهایی که در میان این جمعیت ۳۰۰ میلیونی به چاپ میرسد کمتر از تعداد کتابهایی است که در کشور کوچک یونان چاپ میشود. تعداد نشریات تحقیقی ۳۰۰ میلیون نفر کمتر از ۶ میلیون اسرائیلی است. (جمعیت یهودیان دنیا حدود ۱۳ میلیون نفر است). حتماً بهانه بیسوادیشان را نیز زیر سر اسرائیل و یهودیان است.





کسی نیست که بپرسد، آیا یهودیان مسئول جنگ ایران وعراق بوده اند که در آن میلیونها نفر کشته و زخمی و مفقود الاثر به جای گذاشت؟ آیا اسرائیل با حمله به کارخانه اتمی عراق که به پایان جنگ انجامید، مهمترین خدمت را به دولت ایران نکرد؟ و چه زیبا اکنون شاهد تشکرهای دولت ایران از اسرائیل هستیم! کسی نیست که بپرسد؛ آیا میلیونها افریقای مسلمان و مسیحی که در چند دهه اخیر به دست مسلمانان عرب تبار در سودان و سومالی و داروفور به قتل رسیده وباز میرسند کار یهودیان است؟ آیا جنگهای داخلی الجزایر که در آن مسلمانان کمر به قتل مسیحیان و بودایی ها بسته اند کار یهودیان است؟ آیا حمله صدام حسین به کویت و نقشه اش برای بیرون راندن حاکمان عربستان سعودی زیر سر اسرائیل بوده است؟ آیا دلیل به گاز بستن کردهای حلبچه به دست صدام و کشتار یمنی ها به دست مصریها نقشه یهودیان و اسرائیلی ها بوده است؟ آیا دلیل کشتار هزاران نفر شهروند سوریه ای در "آل همه" به دست حافظ اسد رئیس جمهور وقت سوریه برنامه یهودیان بوده است؟ آیا کشتار افغانی های بی پناه به دست طالبان و ربع قرن جنگ داخلی نقشه اسرائیلی ها بوده؟

البته در این میان هویت میلیونها نفر مسلمان واقعی و با تقوا نیز به خطر افتاده است. چرا که نه جرأت حرف زدن دارند و نه حتی میتوانند فرزندانشان را از گروههای تروریستی و احساس همدردی با آنان دور

اعضای سازمان ملل تا بیکار میشونداعلامیه ای بر علیه اسرائیل صادر میکنند. آیا از همه مسخره تر نیست که ریاست دفتر حقوق بشر در سازمان ملل کشور لیبی است؟

کنند. یک ژنرال بازنشسته ارتش مصر که در یک مصاحبهٔ تلویزیونی اظهار داشت: "من به چشم خود دیده ام که سالها جنگ با اسرائیل چه بدبختی هایی برای مردم مصر داشت، من به خوبی میدانم که آینده مصر در برقراری صلح با اسرائیل است، من لاشه گندیده سربازانم را در صحراها و در جبهه های جنگ دیده ام ولی نمیتوانم فرزندانم را از عضویت در جهاد اسلامی باز دارم. فرزندانم و نسل جوانِ مصر قربانی همان حرفهایی هستند که در زمان عبدالناصر میشنیدیم! فرزندانم مرا احمق میدانند چون حاضر نیستم به آنها بپیوندم". دیر یا زود بمب گذاریها در میان شهرهای آنان نیز شروع خواهد شد. همانطوری که در پاکستان و ترکیه و مراکش و اندونزی و اخیراً در مصر اتفاق افتاد. زمانی نخواهد گذشت که کوچکترین مخالفتی با مسلمان تندرو در اروپا منجر به بمب گذاری در شهرهای اروپایی خواهد شد، کنند، همانطوریکه در اسپانیا اتفاق افتاد.

مردن هم زاد زندگی است، تعداد کشته شدگان بر اثر تصادفات رانندگی در اسرائیل بیشتر از کشته در اثرحمله تروریستها است. تعداد مرگ و میر کودکان به خاطر بیماری ایدز در آفریقا هر روز صدها برابر تعداد کودکانی است که در مدرسه ای در روسیه به دست تروریستها به قتل رسیدند. در عراق تعداد کشته شدگان در هر روز به دست صدام حسین و پسرانش بیشتر از تعداد کشته شدگان در بمب گذاریهای روزانه در بغداد است. تنها چیزی که تغییر کرده سر و صدا و آگهی تروریستهاست که این روزها تمام روزنامه ها و تلویزیونها را به خود جلب کرده است.

شرم بر پدران و مادرانی باد که برای دریافت چند هزار دلار فرزند خود را تشویق میکنند که کمربند انفجاری به خود ببندند و از کودکی به عوض کتاب و دانش، لباس و سربند حماس و حزب اله را بر تن آنان میپوشانند. شرم بر رهبرانی باد که کودکان و نوجوانان بی گناه را به امید ۷۲ حوری بهشتی به کشتن و کشته شدن وا میدارند. شرم بر آنانی باد که امیدهای فردای کشورشان را به قتل وامیدارند. معلوم نیست اگر ۷۲ حوری بهشتی وجود دارد چرا خودشان، فرزندانشان و یا عزیزانشان را به این کار تشویق نمیکنند؟ چرا فرزند آقای یاسر عرفات در پاریس زندگی میکند و نه در رماله و حبرون؟

آیا در چند هزار سال گذشته آیا ما قوم برگزیده چیزی بیشتر از دیوار کوتاه برای دیگران بوده ایم؟ با این وجود ما به عنوان یهودی یاد گرفته ایم که با نابسازیهای دنیا بسازیم و همیشه دنیایی بهتر را برای نسل آینده مان به ارمغان بگذاریم. پزشکان بدون مرز اسرائیلی بدون چشمداشت در کشورهای آفریقایی به معالجه بیماران از کوچک و بزرگ مشغول هستند. در هر کجای دنیا که بتوانند به کمک زلزله زدگان میشتابند، هر روز در بیمارستانهای اسرائیل صدها کودک عرب را مجانی معالجه میکنند.

یهودیان ۳ دهم درصد جمعیت جهان را تشکیل میدهند اما نگاهی به دیوار کتابخانه ها، موزه ها، بیمارستانها و دانشگاهها بیاندازید تا ببینید که این تعداد کم چگونه پیشتاز در هر کار خیری بوده اند و باز هم خواهیم بود. با وجودی که در میان برندگان جوائز نوبل از سال ۱۹۰۱ تا کنون بسیار نامهای یهودی را میتوان دید ولی امسال برای اولین بار سه دانشمند و پژوهشگر اسرائیلی به دریافت این جایزه نائل آمدند. در عرض صد سال گذشته جوائز نوبل بدین ترتیب به یهودیان تعلق گرفته است: ادبیات ۱۳ نفر، صلح ۸ نفر، شیمی ۲۶ نفر، فیزیک ۴۵ نفر، اقتصاد ۱۹ نفر و پزشکی ۵۵ نفر.

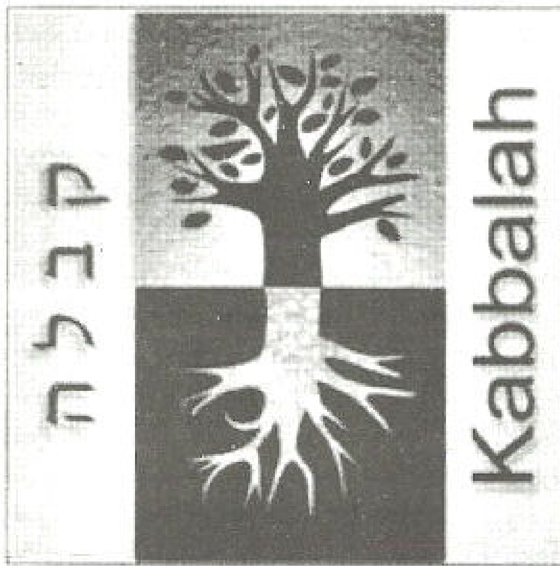
ما به دنیا چه هدیه میدهیم و آنها چه؟

آیا در چند هزار سال گذشته آیا ما قوم برگزیده چیزی بیشتر از دیوار کوتاه برای دیگران بوده ایم؟ با این وجود ما به عنوان یهودی یاد گرفته ایم که با نابسازیهای دنیا بسازیم و همیشه دنیایی بهتر را برای نسل آینده مان به ارمغان بگذاریم.

نخ دور کردن چشم بد یا مُدّ مبتذل

آیا در پس نخ قرمز کابالیستی اصل و اساسی وجود دارد؟

نویسنده: Rabbi Ahron Lopianksy
برگردان: آلبرت دانش راد



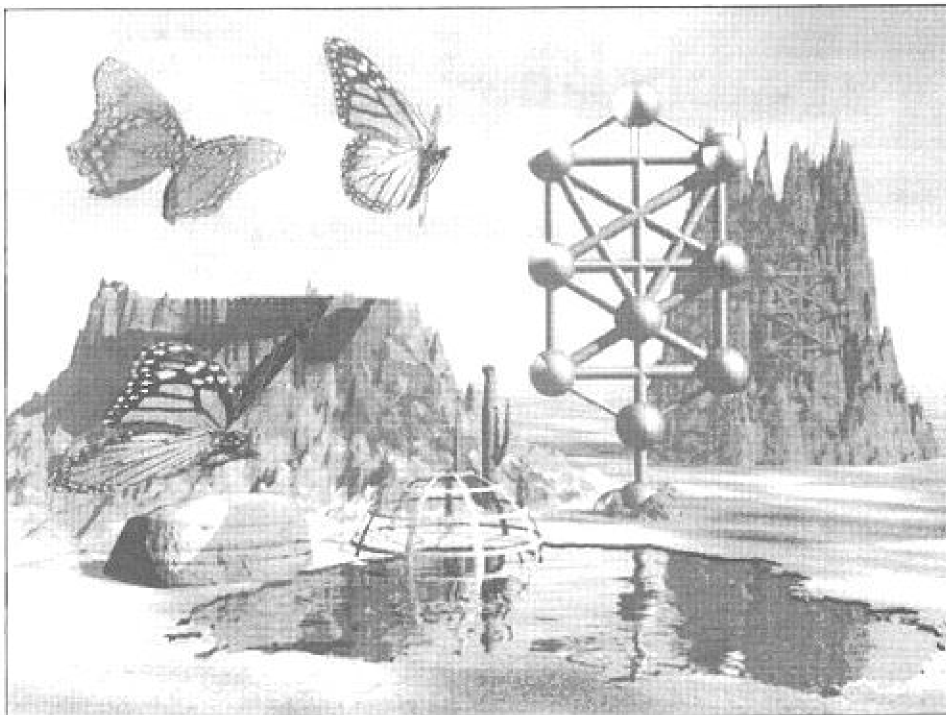
در حالی که چنین روشی میان برخی یهودیان متدین رواج دارد، در هیچ یک از کتب کبالائی از آن ذکری به میان نیامده و سر منشائی موثق در کبالا برای بستن یک نخ قرمز به مچ دست به منظور دور نگهداشتن "چشم بد" مطلقاً وجود ندارد.

گاهی اوقات انسان مجبور میشود به چیزهای پوچ ولی بامزه ای برخورد کند. یکی از این موارد، استفاده از **نخ قرمز "کبالیستی"** میباشد که ظاهراً یک بار به دور آرامگاه راحل پیچیده شده و به صورت آخرین مد هالیوودی به قیمت زیاد ۲۶ دلار فروخته میشود تا به دور مچ دست قرار داده شده و بدین وسیله **"چشم بد"** دور گردد.

گروهی از ستارگان هالیوودی هم به خاطر توبه و برای جستن معنای زندگی به سنّت کبالا رو آورده اند. یک فروشنده زیرک که به جمع کبالیست ها پیوسته، متوجه نیاز آنها شده، خواسته های اصلی کبالا را که مشتری کمتری دارند را از صافی گذرانده و کبالائی را ارائه کرده که از پیروانش کمی بیشتر از مادیات زندگی را خواستار است. در بنداندرزهای اجباری که در اساسی ترین کتب آموزشی کبالا، یعنی Zohar و Arizal وجود دارند بحث علیه اعتقاد به اینکه اصل خوبی زندگی در خوبی و لذت است و نیز بحث شهوت به گونه ای از دیده ها پنهان نگهداشته شده اند.

باید دید که آیا پایه و اساسی برای این تجارت نخ قرمز وجود دارد؟ **آیا حقیقتاً چیزی به نام "چشم بد" یا شور چشمی وجود دارد؟**

در حالی که چنین روشی میان برخی یهودیان متدین رواج دارد، در هیچ یک از کتب کبالائی از آن ذکری به میان نیامده و سر منشائی موثق در کبالا برای بستن یک نخ قرمز به مچ دست به منظور دور نگهداشتن "چشم بد" مطلقاً وجود ندارد.



گر چه در تلمود در مورد عرف بستن یک دسته گیاه طبی یا جواهرات و استفاده از آنها برای دور کردن "چشم بد" اشارهٔ زودگذری شده ولی از رنگ بخصوصی و یا راحل و یا حتی نخ نازک سخنی به میان نیامده. تازه اگر هم چیزی بوده این نظریه در رابطه با تفسیری بر قوانین نگهداری شبات میباشد.

یکی از متفکرین بزرگ زمان نه چندان دور، به نام Debreczyner RAV. اشاره کرده که وی چنین روشی را در خانهٔ پدرش مشاهده کرده،ولی تحقیقات وسیع او نتوانسته منشاء ثبت شده ای برای آن پیدا کند.

از طرفی در کتاب تلمودی قدیمی Tosefta (شبات، فصل ۷-۸) از بستن نخ قرمز برای دور کردن "چشم بد" سخنی به میان آمده، ولی در همان کتاب، بستن نخ قرمز به بدن انسان اکیداً ممنوع شده، به گفته Darchi Emmori ، چنین کاری فاقد ارزش بوده و گفته شده که این یک روش موهوم پرستی است و به بت پرستی نزدیک است.

گر چه نوشته های هلاخائی بعدی به طور ضمنی این مطلب را میفهماند که نمیتوان بر اساس Tosefta تصمیم گرفت. این اشاره، چنین روشی را پسندیده نمیشمارد، ولی آن را قابل تحمل می پندارد.

"چشم بد" یا "شور چشمی"

کاوش بیشتر دربارهٔ "چشم بد" و گرفتاریهای آن نشان میدهد که در تلمود از آن یاد شده و قانون یهود انشعابهائی از آنرا دارا میباشد. به طور مثال، به یک فرد اجازه داده نشده جلو مزرعهٔ دوستش، که در بحبوحهٔ شکوفائی قرار دارد، بایستد و به آن خیره شود، مبادا با "چشم بد" به آن آسیب رساند (Baba Basra ۲B) بهترین تعریف "چشم بد" این است که شخص خود را آنچنان به ظاهر ممتاز نماید که باعث حسادت و ناراحتی دیگران گردد.

چگونه "چشم بد" به مزرعه شخصی آسیب میرساند؟ E. Dessler Rabbi Elcyamu که از اندیشمندان قرن گذشته است، پاسخ روشنی به این پرسش داده میگوید: خداوند جهان را به صورت بهم پیوستن کامل اجزاء ترکیب دهنده خلق کرده، اجزائی که باید در هماهنگی با یکدیگر عمل نمایند. ولی اگر یکی از اجزاء این سیستم از محدودهٔ فعالیت خود خارج شود و حالت تهدید بخود بگیرد، سیستم با اصلاح کردن خودش آن واحد تجاوزکار را مهار میکند.

ما مثالهائی از این نوع را مشاهده میکنیم. واحدهائی از یک سیستم در اثر فعالیت بیش از حدش با مانع یا معارضی برخورد میکنند و لا جرم به اندازهٔ طبیعی باز میگردند. جزئی که بیش از حدّ خود پرورش مییابد، طبیعتاً به گونه ای با دشمنی مواجه میشود که مانع پیشرفت او میگردد. بدین ترتیب بهیچ یک از اجزاء اجازهٔ برتری و تسلط بر دیگر اجزاء داده نمیشود.

این مطلب نه تنها در مورد جهان فیزیکی صدق میکند، بلکه در مورد انسان نیز صادق است. شخصی که اقبال و دارائی او جلو صورت هر شخص دیگری میخورد باعث میشود که جهان اطراف او به ضدیت علیه او برمیخیزد، زیرا که او به خارج از محدودهٔ طبیعی خود توسعه یافته و به قولی بر قلمرو کسان دیگر دست درازی کرده. درد و غمی که از مشاهدهٔ موفقیت این شخص بر افراد دیگر مستولی میگردد، این "چشم بد" یا "شور چشمی" را باعث میگردد که اینگونه افراد حالت غمگینی خود را بدین وسیله ابراز میکنند. حسادت و تلخی بوجود آمده، به کسی که باعث این عدم توازن و عدم همآهنگی بوده باز میگردد، به او آسیب میرساند و آن شخص را به پهنه و قلمرو واقعیتش باز میگرداند. صعود قدرتمند از قلهٔ قدرت تحریک کننده، تجلّی کلاسیک این وضعیت میباشد.

حقیقت ماوراء طبیعه

آیا در عمل این وضع اتفاق میافتد؟ چنین پدیده ای به گروه نوع Segula تعلق دارد که معتقد است که اثر ماوراء طبیعه میباشد ولی مقدار آن به آسانی قابل اندازه گیری نمیباشد. برای اینکه این واقعیت را تا اندازه ای درک کنیم، علم فیزیک را به عنوان مثال با علم روانشناسی به مقایسه میگیریم. قوانین علم فیزیک با اندازه گیری دقیق پارامترهای حادثه، شامل حال هر حادثه میباشد. بدین ترتیب، هر توده، تودهٔ دیگری را دقیقاً به همان نظم و ترتیب به سوی خود میکشاند. علم روانشناسی، گر چه حقایق بزرگی را تنظیم میکند، قادر نیست آنها را با دقت و ضرورت علم فیزیک توصیف کند. استثناهائی وجود دارد و هر موردی با موارد دیگر به میزان کمی تفاوت دارد.

در مورد "چشم بد" (شور چشمی) نیز همینطور است به طوری که این پدیده یک حقیقت ماوراء طبیعه میباشد، نه یک واقعیت فیزیکی، نگرشی به مثالهای زیادی در طول یک دورهٔ دراز مدت، به روشنی پیدایش الگوئی را نمایان میسازد که افرادی که متبکرانه موفقیت خودشان را به نمایش میگذارند، بالاخره به خاطر آن رنج برده و آسیب میبینند. ما نمیتوانیم قواعد خالی از تردیدی را برای این پدیده ارائه نمائیم. ما میتوانیم توضیحات گوناگون "طبیعی" را برای آن ارائه کنیم. ولی به نظر میرسد که در هر حال و به طور مداوم این پدیده وجودش را ثابت میکند.

اثر بی کم و کاست این پدیده را میتوان در هالیوود مشاهده کرد. هیچ جامعه ای به اندازهٔ هالیوود "تظاهرگرا" نیست زیرا در این جامعه بازار بازیگری و تظاهر به شدت رواج دارد. هالیوود جامعه ای است که آرزو و هوس را جانشین عشق کرده، بذله گوئی به جای خرد گرفته، ظاهر را به جای ذات برگزیده و در این روند خودش را



به نابودی میکشاند. خانواده ها، دوستان و اعتقادات، بی دوام هستند به طوری که در

یهودیان پارسا تا آنجا که برایشان امکان پذیر بوده همواره از زندگی ساده و متواضعی برخوردار بوده اند، از فخر فروشی اجتناب کرده و معمولاً موفقیت هایشان را کمتر از آنچه بود وانمود کرده اند.

ساعات عصر ایجاد میگردند و با نور خورشید صبحگاهان تبخیر میشوند.

چارهٔ "چشم بد" (شور چشمی)

آیا چاره ای برای "شور چشمی" وجود دارد؟ فی الواقع، چاره ای که از محک زمان گذشته وجود دارد. این چاره بسیار کم خرج تر از آنست که به وسیله مؤسسات مشکوک پیشنهاد و حمایت میشود. یهودیان پارسا تا آنجا که برایشان امکان پذیر بوده همواره از زندگی ساده و متواضعی برخوردار بوده اند، از فخر فروشی اجتناب کرده و معمولاً موفقیت هایشان را کمتر از آنچه بود وانمود کرده اند. از بیهوده بالیدن و شادمانی های پر طمطراق و عظیم دوری میکنند این روش مانند یک افسون کارساز است.

تلمود به ما می‌آموزد که "تنها اعمال پوشیده، دعای خیر و برکت به همراه دارند". مثلاً، دو نوع مختلف ارائهٔ ده فرمان بعنوان یک درس آموزشی ذکر شده. تلمود اشاره دارد که موسی هنگامی که برای بار اول لوحه های فرمان الهی را پائین آورد، با شادمانی و طمطراق عظیم و پرستش گوسالهٔ طلائی توسط یهودیان روبرو شد و مجبور شد آنها را از بین ببرد. بار دوم لوحه ها با آرامش و تواضع داده شدند وبدین ترتیب تا ابد ماندگار شدند.

اینگونه رفتار متواضعانه منبعی دارد که کتاب مقدس نامیده میشود و احتمالاً پیروان کبالا نیز معتقد به آن میباشند. به گفتهٔ میکای پیامبر (Micah): **"خداوند، سرور شما، از شما چه میخواهد؟ فقط اینکه مهربانی را دوست بدارید، عدالت را اجرا کنید و با فروتنی با خدا قدم بردارید".**

حتی دادن صداقا، اجرای عدالت و "حرکت با خدا" باید با تواضع انجام شود!

اندرز من به کسانی که با خلوص نیت خواستار دور کردن "چشم بد" هستند این است که به زندگی متواضع و ساده باز گردید، تظاهر را از زندگی خود طرد کنید و خودبینی خودتان را متوقف سازید.

اما به طریقی، فکر نمیکنم چنین چیزی اتفاق بیافتد. مدّ مردم پسند، نیروی پولساز قدرتمندیست. ستارگان هالیوود سوخت آتشخانهٔ آنرا با پرداخت پول میسر میسازند. اینجاست که طعنهٔ نهائی وجود دارد نخ قرمز یک سمبول مقام اجتماعی شده و "چشم بد" (شور چشمی) را به کسانی که این نخ را می پوشند، میکشاند.

زندگی یهودی

به قلم: مایکل فلد برگ
برگردان: پیمان اخلاقی

چگونه در آمریکا، شبات به صورت تعطیل آخر هفته در آمد؟

شبات به عنوان تحولی اجتماعی



تلمود به ما می‌آموزد که "نگهداری شبات از همهٔ تورا بیشتر اهمیت دارد و هر کس که شبات را نگاه دارد تمامی گناهانش بخشیده خواهند شد". شمار بسیاری از کارگران یهودی آمریکایی در اوایل قرن بیستم بر سر این دوراهی قرار داشتند که میان نگاهداری شبات و حفظ شغل خود یکی را انتخاب کنند. تقریباً هیچ کارفرمایی، حتی کارفرمایان یهودی به روز شبات به عنوان یک روز آسایش احترامی نمیگذاشتند. در اواخر دههٔ ۱۹۲۰، گروهی از ربای ها و رهبران اتحادیه های کارگری دست به دست هم دادند و برای دستیابی به فقط پنج روز کار در هفته مبارزه کردند. تنها از این هنگام بود که تضاد میان نگاهداری روز شنبه به عنوان شبات و حفظ شغل به تدریج از میان رفت.

تاریخ آمریکا آکنده از تلاشهای فراوان در جهت ترویج نگاهداری روز یکشنبه، یعنی شبات مسیحیان به عنوان روز آسایش ملّی بوده است. پروتستانها در اوائل دههٔ ۱۸۰۰ از یکشنبه به عنوان روزی مختص آداب مذهبی طرفداری میکردند. اینان در آن هنگام برای نخستین بار سعی در اعمال نفوذ حقوقی کردند و در برخی از ایالتها به قوانینی معروف به **"قوانین آبی رنگ"** دست یافتند. این قوانین مشتمل بر منع فروش نوشابه های الکلی و تفریحاتی همچون مسابقات اسب دوانی، سفرهای تفریحی با قطار، پرتره های نمایشی و دیگر فعالیتها در روز یکشنبه بودند که با شرکت افراد در کلیسا رقابت میکردند تجّار و کارگران یهودی که اقلیت کوچکی بیش نبودند چارهٔ چندانی جز همرنگ شدن با یکشنبه به عنوان روز تعطیل خود نداشتند.



ربای ایسرائل هربرت لوینتال در سال ۱۹۲۵ مشاهدات خود را چنین ابراز کرد: "دلیل اصلی سقوط زندگی یهودی در آمریکا، این واقعیت است که ما شبات خود را از دست داده ایم". ربی برنارد درکمَن، رهبر اتحادیهٔ ربای های ارتدوکس، از این امر طرفداری میکرد که به کارگران یهودی این فرصت داده شود که شبات را در روز شنبه نگاه دارند و نیز به مغازه داران یهودی اجازه داده شود که روز شنبه مغازهٔ خود را تعطیل کنند و در عوض، روز یکشنبه آن را به روی مشتریان بگشایند. صاحبان صنایع چنین پاسخ دادند که اگر کارمندان یهودی روز شنبه را و مسیحیان یکشنبه را تعطیل کنند، راندمان صنعتی به شدت کاهش می یابد. فروشندگان و تجار کوچک غیر یهودی نیز با باز شدن مغازه های متعلق به یهودیان در روز یکشنبه

مخالف بودند چرا که مزیتی غیر منصفانه به سود و تجار یهودی ایجاد میکرد. شبات گرایان پروتستان نیز مسلماً از قائل شدن احترامی مساوی میان شبات خودشان (یکشنبه) و شبات یهودیان خودداری میکردند. به این ترتیب کوششهای ربای ها به منظور ترویج قوانینی که روز شنبه را روز دست کشیدن از کار اعلام کنند و اجازه دهند که مغازه داران یهودی یکشنبه ها مغازهٔ خود را باز کنند به سادگی با شکست مواجه شدند. این شکست حتی در مورد نیویورک، نیوجرسی و ایالتهای دیگری که جمعیت یهودی معتنابهی داشتند صادق بود. دادگاههای ایالتی همچنین از لغو **"قوانین آبی رنگ"** خودداری کردند و آنها را به جای آن که در چهارچوب ضمیمهٔ نخست قانون اساسی بررسی کنند قوانینی برای بهداشت عمومی تعریف کردند. در برخی از شهرها مأموران پلیس روی مغازه های یهودی که روز یکشنبه باز کرده بودند انگشت گذاشتند.

ربای درکمن از حدود سال ۱۹۱۰ از این نظریه دفاع کرده بود که چارهٔ مسئلهٔ شبات آن است که هر دو روز شنبه و یکشنبه توسط یهودیان و مسیحیان به عنوان روز آسایش نگاه داشته شوند. آن دسته از اتحادیه های کارگری همچون **"اتحادیهٔ کارگران پوشاک بانوان نیویورک"** و **"اتفاق کارگران لباس"** که یهودیان در آنها نمایندگان فراوانی داشتند قبل از این، از **"۴۰ ساعت و پنج روز کار هفته"** طرفداری میکردند. البته جانبداری ایشان مبنای اقتصادی و نه مذهبی داشت. سرانجام در اواسط دهۀ ۱۹۲۰ بود که ربای ها به رهبران اتحادیه ها پیوستند تا شنبه را به عنوان یک روز آسایش ترویج کنند و با این اقدام گامی بلند برداشتند.

۵۰ هزار نفر از اعضای "اتحادیهٔ کارگران پوشاک بانوان نیویورک" به پشتیبانی از ۴۰ ساعت /۵روز کار در هفته در سال ۱۹۲۴ دست به اعتصاب زدند. دو سال بعد، در سال ۱۹۲۷، حدود ۱۰۰ هزار نفر از کارگران ماهر پوشاک در نیویورک و فیلادلفیا به منظور دستیابی به هفتهٔ کار کوتاه تر اعتصاب کردند؛ آنان که در کار پوست خز بودند ۱۷ هفته به اعتصاب ادامه دادند تا سرانجام برنده شدند.

آمار دایرهٔ کارگران چنین نشان میدهند که در سال ۱۹۲۷، دیگر ۵ روز کار در هفته "در عمل به قاعده ای معمول در قراردادهای تجاری صنعت پوشاک [که عمدتاً متشکل از یهودیان بود] تبدیل شده بود".



تلمود به ما می آموزد که "شبات از همهٔ تورا اهمیتی بیشتر دارد و هر کس که شبات را نگاه دارد تمامی گناهانش بخشیده خواهند شد"



ربای ها چنین پیشرفتهایی را ترغیب میکردند و امید داشتند که آنها را در سطح صنایع دیگر نیز منتشر سازند.

ربای لوینتال، که یک ربی ارتدوکس بود چنین نوشت که "به منظور حفظ شبات برای یهودیان تنها یک راه پیش رو میبینم و آن برقراری هفتهٔ کاری پنج روزه است". او به منظور آن که دامنهٔ تأثیر خود را گسترش دهد تا یهودیان غیرمذهبی و دیگر عناصر کارگری را نیز شامل شود افزود: "من هفتهٔ کاری پنج روزه را حتی اگر علاقه ای به حفظ شبات یهودی نداشتم ترجیح میدادم. من هفتهٔ پنج روزه را از آن جا که بر سلامت و قدرت مردم آمریکا می افزاید ترجیح میدادم. هفتهٔ کاری پنج روزه خانه و زندگی خانوادگی را ترویج میکند و به پدر خانواده فرصتی افزونتر میدهد که به گونه ای صمیمی تر با فرزندان خود آشنا شود".

اظهارات ویلیان گرین، رهبر فدراسیون کارگری آمریکا، بازتابی به استدلال لوینتال به نظر می‌آید. او نوشت: "باید به گونه ای تدریجی از ساعت کار کاسته شود تا مردان و زنان بتوانند وقت داشته باشند انرژی جسمانی از دست رفته شان را باز یابند...به ویژه آن که در فرآیند به غایت تخصص یافتهٔ صنعت مدرن، سرعت و یکنواختی [کار] حداکثر فشار را بر وجود جسمانی وارد می‌آورند". در سال ۱۹۲۷ یک ربای رفورم به نام ربای ابا هیلل سیلور،استدلال گرین را به سطحی روحانی ارتقاء داد. ربای سیلور، شبات را به عنوان نوشدارویی علمی، فرهنگی "بی ذوق و مادی گرا"، معتاد به کار و مصرف گرای آمریکا پیش رو گذارد. از دید سیلور، شبات "پیمانی تقدیس یافته میان خدا و انسان...بسی بیش از آسایش صرف و دست کشیدن از کار است. شبات نشانه و نمادی از سرنوشت عالی تر بشری است". او از هر فرد آمریکایی مصرانه خواست تا بگوید: "من روحی دارم و باید به آن وقت، انرژی و علاقهٔ [کافی] معطوف کنم". شبات همین فرصت بود.

امروزه هفتهٔ کاری پنج روزه در همه جا رواج دارد، و بیشتر قوانین به اصطلاح آبی رنگ، حتی اگر مشروب فروشی ها روزهای یکشنبه بسته بمانند، فرو پاشیده اند. دیگر انواع فروشگاهها معمولا همهٔ روزهای سال، از جمله چهارم ژونیه و کریسمس، و بسی کمتر، در ایام روش هشانا و کیپور باز هستند. به این ترتیب کسبهٔ یهودی بر زمینه ای منصفانه با دیگر تجار رقابت میکنند چرا که آمریکاییان، از هر مذهبی که باشند، قانوناً میتوانند در هر دو روز شنبه و یکشنبه خرید کنند. مبارزه برای برابری میان مسیحیت و یهودیت در بازار کار پیروز شده است. با این حال، آدمی با تردید در این اندیشه فرو میرود که آیا ربی لوینتال، ربی درکمن و ربی سیلور جریان فعلی غیر مذهبی شدن شبات یهودی و شبات مسیحی را پیشرفت مینامیدند یا نه؟

"چراها" را رها کنید

در برابر فاجعه ایدز در جهان، وظیفه ما یهودیان چیست؟

به قلم: Daniel Fink
برگردان: آلبرت دانش راد

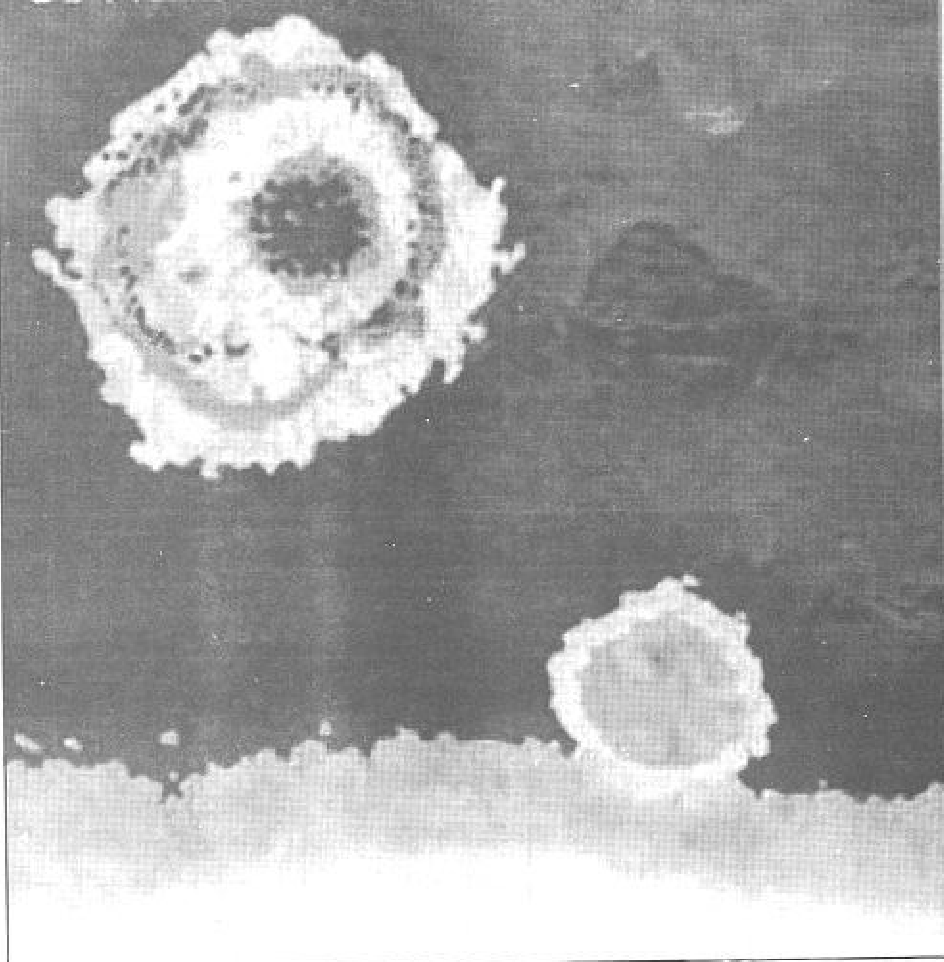
رنج و عذاب پدیده ای است که در همه جا وجود دارد و تحمل آن هم در همه جا هست. این پدیده خود را به اشکال مختلف، مانند جنگ، عشق، احساس گناه و بیماری، به انسان نشان میدهد. مقدار زیادی از فلسفۀ یهودیت به درک وجودی این پدیده اختصاص دارد. چرا ما باید عذاب بکشیم؟ چرا ما یهودیان و یاهر یک از اعضای نسل بشر باید در دنیایی از عذاب زندگی کند؟ گر چه این پرسش ها مهم به نظر می‌آیند، ولی سئوالاتی نسبتاً جدید است و در فلسفۀ یهودیت این سئوالات تا چند قرن پیش مد نظر نبوده اند.

حخامیم کتاب مقدس ایدۀ عذاب را خارج از محدودۀ بحث و گفتگو میپنداشتند و عقیدۀ خود را از طریق یک افسانۀ مشهور تلمودی واضح ساخته اند. در این داستان خداوند موسی را میبرد تا ربی عقیبا (Rabbi Akiba) را در حال تعلیم تورا مشاهده نماید. موسی برای اینکه بداند چه نوع سرنوشتی برای چنین فرد صالح و نیکوکار در نظر گرفته خواهد شد، از خداوند دربارۀ آینده Akiba پرسش میکند. در پاسخ، خداوند Rabbi Akiba را نشان میدهد که به خاطر تعلیم تورا، تا حدّ مرگ زیر شکنجه قرار دارد و سپس موسی صحنه های دلخراشی را میبیند که گوشت Akiba بر حسب وزن فروخته میشود. موسی در حالیکه شوکه شده روی به خداوند کرده میگوید: "ای پادشاه مطلق عالم، چنین توراتی و چنین پاداشی؟!" خداوند به این گفته پاسخ میدهد: "خاموش باش زیرا این خواست من است." پرسش "چرا؟" حتی خارج از فهم موسی بود.

برای مؤلفین کتاب مقدس و حخامیم تلمود، وجود عذاب چون و چرا نداشت. زیرا که فکر میشد درک آن خارج از گنجایش عقل انسان است. مانند این بود که بپرسیم چرا خالق خیراندیش زندگی را به وجود آورد؟ چنین سئوالی ارزش پرسیدن نداشت. در عوض، فکر اولیه یهودی خودش را وقف تحقیق دربارۀ این پرسش که چگونه عذاب بر مخلوقات تحمیل شده نمود و نهایتاً، طبیعت بی نظم و قاعده و دل بخواهی آن چیزی بود که افکار ابتدائی یهودیت را به خود مشغول کرده بود.

گر چه این فکر ابتدائی ممکن است به خاطر قصور در بحث دربارۀ وجود عذاب مورد انتقاد قرار گیرد، این اندیشمندان به طور ضمنی ما را به انجام عمل تشویق کرده اند. برای آنها، فکر کردن دربارۀ عذاب کافی نبود. بدون شک آنها در پی چیز دیگری بودند. فهمیده بودند که عذاب محو شدنی نیست، بلکه در قالب روح بشر قرار دارد. معهذا، تمرکز بر طبیعت اختیاری عذاب، خواه ناخواه ما را به سوی دانستن دانستنی ها سوق میدهد. اگر ما قادر نیستیم وجود عذاب را به طور کامل از میان برداریم، لااقل باید بر تخفیف طبیعت اختیاری و اتفاقی آن فکر خود را متمرکز کنیم.

برای من تمثیلی روشن تر از بیماری همه جا گیر برای طبیعت بی نظم و قاعدۀ عذاب وجود ندارد. به عنوان مثال، اگر من در کشوری مانند زیمبابو (Zimbabwe) زاده شده بودم، یعنی در کشوری که۳۳ درصد افراد بالغش از بیماری HIV/AIDS رنج میبرند، احتمالاً من هم حالا گرفتار آن بیماری شده بودم. ولی من در کشوری به دنیا آمدم که میزان سرایت این بیماری کمتر از یک درصد است و حتی اگر به این ویروس مبتلا شوم، مداوای آن به راحتی در دسترس میباشد. نظر ابتدائی یهودیت این واقعیت را تشخیص داده بود که من ممکن بود به سادگی در آن سر دنیا زاده شوم. به خاطر این و اینکه ما همگی جزو یک جامعه میباشیم، من و شما همگی دارای مسئولیتی مشترک هستیم.



بسیاری از کشورهای رو به رشد بودجه ای را که صرف پرداخت اقساط بدهی به صندوق پول بین المللی (IMF)، بانک جهانی (Word Bank) و یا سایر مراجع منطقه ای وام میکنند، بیشتر از بودجه ای است که صرف مراقبتهای تندرسی مینمایند. ما در کشوری زندگی میکنیم که برای هر نفر تقریباً ۴۰۰۰ دلار صرف بهداشت میگردد. در حالی که این مبلغ در کشور کنیا کمتر از ۴ دلار میباشد. پیش بینی میشود که در کشورهای بوستوانا (Bostwana) و زیمبابو ۷۰ درصد نوجوانان در اثر ایدز هلاک میشوند. همینطور، تخمین زده میشود که تا سال ۲۰۱۰ این ناخوشی همه جا گیر نزدیک به چهل میلیون را یتیم میکند. گر چه آمار در جلب کردن توجه بشر به این فاجعه عاجز مانده، متأسفانه آمار تنها چیزیست که در اختیار ما قرار دارد. میلیونها نفر انسان عذاب میبینند زیرا در محل هایی زاده شده اند که میراث استعمارگری اروپایی و استبداد در آنجا سایه گسترده. بدین ترتیب هر فردی که از این بیماری رنج میبرد قربانی تاریخ و پیشامد اتفاقی میباشد.

در اثر یک چنین حالت بی عدالتی و عذاب غیر قابل توضیح، موج فعالی برای مقابله با این بیماری جهانی (AIDS) آغاز شده. شاید موثرترین نیرو در داخل آمریکا فعالیت جمعیت محصلین برای مبارزه جهانی با (AIDS) میباشد، جمعیتی که یک نهضت اساسی بوده و ۵۰ دانشگاه و سازمانهای فعال را در خود دارد. خود من هم در این نهضت شرکت دارم. روحیهٔ مسئولیت مشترک مردم برای این نهضت اساسی است. ما، حالت اتفاقی، عذاب و اینکه همهٔ انسانها به یک جامعهٔ واحد ارتباط دارند را درک میکنیم. ما در مقام مسئولیت مشترک با کسانی که به این بیماری دچار هستند ایستاده ایم زیرا

در حال حاضر در قاره در لبهٔ خاموشی قرار گرفته. بنا به یک تخمین، ۲۶ میلیون از مردم آفریقا مبتلا به بیماری HIV/AIDS هستند. تابستان گذشته در گزارش آمده بود که منطقهٔ بخصوصی در آفریقای جنوبی در مرحلهٔ نابودی قرار دارد. این بدین معناست که تعداد کسانی که به HIV/AIDS مبتلا میشوند یا در اثر آن تلف میشوند بیش از تعداد کودکانی است که زاده میشوند. تقریباً ۹۵ درصد تمامی مردمی که به این بیماری دچار هستند در کشورهای رو به رشد زندگی میکنند و در آنجا اصولاً دسترسی به داروهای Anti Retroviral که میتواند بهداشت و سلامت را بهبود و توسعه بخشد وجود ندارد.

به گفته مارتین لوترکینگ: "بی عدالتی در یک جا، تهدیدیست به عدالت در همه جا."

اولین هدف این نهضت، فعالیت برای ازدیاد بودجهٔ دولتی برای رفع این بیماری میباشد. در حالیکه ایالات متحده حدود ۳۳ درصد اقتصاد جهان را در دست دارد، با در نظر گرفتن کمکهای رسمی توسعه، این کشور کمتر از نیم درصد در راه مبارزه با بیماری ایدز خرج میکند. و بدین ترتیب، مقام بیست و دوم را در میان تمام ملتها دارا میباشد. ما از آمریکا انتظار داریم که، در مقام تنها کشور مافوق قدرت (Super Power)، در مبارزه با این بیماری صعب العلاج و همه جا گیر نقش رهبری را بر عده بگیرد.

هدف دوم ما درمان مردم است. معتقدیم که مردم نباید، تنها به خاطر اینکه در بخشهای گوناگونی از جهان زندگی میکنند، از دسترسی به داروهای نجات بخش محروم باشند. بین وضعیت اتفاقی و جغرافیا یک ارتباط غم انگیز وجود دارد. ما قراردادهای بازرگانی بین دولتها و شرکتهای بزرگ را هدف قرار میدهیم تا محدودیتهای موجود علیه تهیهٔ داروهای Genric ازمیان برداشته شود تا این داروهای همنوع (Generic) با قیمت بسیار ارزانتری به فروش برسند. هم اکنون دو کشور هندوستان وبرزیل توانسته اند زیربنای تولید و فروش این نوع داروها را فراهم نموده و به فروش برسانند. با این عمل موفق شده اند میزان ابتلا به این بیماری را کاهش دهند.

سومین و آخرین درخواست ما در رابطه با بخشودن بدهی میباشد. اکثر کشورهای در حال رشد با بدهیهایی روبرو هستندکه با بهرهٔ آن به صدها میلیون دلار بالغ میشوند. در اصل این پولها در عصر استعمار زدائی به صورت وام در اختیار آن کشورها قرار داده شد تا بتوانند اقدام به خودکفائی بکنند. ولی این امر تحقق نپذیرفت و به دنبال پیش آمدن بحران نفت،نرخ بهره افزایش یافت و خیلی زود این کشورها را در بندگی قرار داد. ما از جامعهٔ جهانی درخواست داریم که به موقعیت این کشورها توجه داشته باشند و کاری بکنند که اشتراک مسئولیت و همدردی به جامعه را نشان دهد. کسانی که به این بدبختی دچار شده اند، هنگامی که این وامها در اختیار کشورشان قرار گرفت هنوز به دنیا نیامده بودند. در پاراشای ویقرا (Vayikra) در سفر لاویان ۲۵:۱۰ آمده:

"آزادی را در سَراسر زمین و تمامی بندگان روی آن اعلام کن. چنین اقدامی برای تو همانند جشن تصرف کنعان و آزادی برده ها و واگذاری زمینها به صاحبان اصلی آنها میباشد."

بنابراین ، این پاراشا از ایدهٔ بخشیدن وام حمایت میکند و هر ۷ سال مردم باید از زنجیر های بدهی آزاد شوند.

طبیعت مطلق عذاب چیزیست که باید شناسائی شود. زمانی که حخامیم تلمودی دربارهٔ عذاب اتفاقی به بحث فلسفی و اخلاقی روی آوردند، امید داشتند این کارشان الهام بخش عمل باشد. امید داشتند شما متوجه شوید تراژدی شخص دیگری میتوانست به همان سادگی تراژدی شما باشد. به این دلیل و پذیرش اینک هیچ کس نمیتواند مقصر عذاب کسی دیگر باشد، این حخامیم میخواستند کسانی که از ثروت و راحتی شانسی برخوردار هستند به کمک نیازمندان بشتابند. همانگونه که ما در سر میز Seder خودمان، بردگان بالقوه، می خوانیم، پذیرفتن طبیعت شانسی و اتفاقی عذاب به ما اجازه میدهد با دیگران بیشتر همدردی کنیم.

اگر ما فقط به این پرسش که **"چرا خداوند میگذارد چنین اتفاقی رخ دهد؟"** فکر خود را متمرکز کنیم، انجام این همدردی غیر ممکن خواهد بود، درک آن خارج از گنجایش ماست و ما را به هیچ جایی رهنمون نمیشود. در عوض، اندیشمندان یهود از ما میخواستند پرسشهایی را مطرح کنیم که بهبود بخشیدن وضع موجود را تسریع نمایند. با چنین روشی،آنها زمینه فعالیت اجتماعی از طریق تفکر را فراهم نمودند. سه هزار سال بعد هم هنوز این ایده مانند همیشه مناسب و لازم میباشد.



چه کسی نیاز به یک کشور یهودی دارد؟

برگردان: آلبرت دانش راد

انتفاضه دوم، یا جنگ فلسطینیها علیه اسرائیل، هم اکنون چهار ساله شده. گر چه در این انتفاضه از تفنگها و بمبهای انتحاری استفاده شده، به هر حال مانند انتفاضه اول که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳ به طول انجامید و در آن سنگ و کوکتیل مولوتوف مورد استفاده قرار گرفته بود ناکام مانده. در ازای هر کشته اسرائیلی سه فلسطینی کشته شده اند. هزار نفر زخمی شده اند و هزاران نفر دیگر در اثر سیاست انتقام گیری اسرائیل از بمبهای انتحاری که تخریب خانه های اقوام بمب گذاران را در بر داشته بی خانمان شده و به جمع پناهندگان پیوسته اند. اقتصاد فلسطین، که تقریباً به طور کامل متکی به دستمزد کار در اسرائیل میباشد، یک ویرانی کامل میباشد و این از آن جهت است که اسرائیل در انتخاب افرادی که میتوانند وارد قلمرو اسرائیل شوند سخت گیرتر شده، عملی قابل درک است.

تیتر بزرگ اخبار، یک پیشرفت مهم مثبت را در تاریکی نگهداشته و آن پذیرش اصولی یک کشور فلسطینی از طرف اسرائیل است. حتی اریل شارون، که سرسخت ترین سیاستمدار ضد عرب قلمداد شده، آن را به طور اصولی پذیرفته است. در حقیقت او دست به کار احداث جداریست که نشان میدهد به نظر او سرحد اسرائیل با آن کشور در کجا باید باشد.

رهبران فلسطینی مبهوت و برآشفته هستند و بعضی از آنها از راه حل دو کشوری،اسرائیل و فلسطین که در کنار یکدیگر زندگی کنند، دست کشیده و به سوی راه حلّ یک کشور غیر مذهبی،که در آن یهودیها و اعراب، در محیط توافق و تفاهم دموکراتیک، همزیستی خواهند کرد،گرایش یافته اند. این ایده در میان روشنفکران غربی و حتی در میان چپ گرایان اسرائیل نیز نفوذ کرده است.

پس مسئله چیست؟ مسئله این است که یک چنین کشوری یهودی نخواهد بود. پایه و اساس صیونیزم و اسرائیل بر اساس نیاز و استحقاق یهودیان به کشور متعلق به خودشان استوار است. اسرائیل پیوسته در این رابطه به خود میبالد که اعراب ساکن محدودهٔ قلمروش از مزایای کامل و مساوی شهروندی برخوردار هستند. این از این جهت امکان پذیر است که بسیاری از اعراب هنگام اعلام موجودیت کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ از آن کشور یا فرار کردند یا به زور اخراج شدند.

طرح بوجود آوردن کشوری که شامل اسرائیل و سرزمینهای مورد اختلاف میشود این مسئله را دوباره پدید می‌آورد. اولاد بسیاری از فراریان سال ۱۹۴۸ به انضمام سایر اعراب به مسئله وارد میسازد. و از آنجا که میزان زاد و ولد اعراب مشکلی بالا تر است یهودیان را در اقلیت رو به کاهش قرار خواهد داد. بسیاری از آمریکائی ها ممکن است بپرسند، مگر چه ایرادی دارد؟ ایالات متحده از اینکه ملغمه ای از نژادها، قومها و ادیان گوناگون است به خود میبالد. ولی اکثر کشورها مانند اسرائیل هستند. آنها خودشان را قومی و یا دینی معرفی میکنند یا (مانند کشورهای جدیدی که پس از فروپاشی امپراطوری روسیه شوروی بوجود آمدند) توسط توسل جستن به میهن پرستی جغرافیائی قدیمی معرفی میکنند.

دیوارهای خوب، به گفتهٔ Robert Frost ، همسایگان خوبی را ایجاد میکند. دولت انگلستان در سال ۱۹۴۷ فلسطین را ترک نمود و در همان زمان شبه قارهٔ هند را رها کرد ولی قبل از آن شبه قاره را به دو ملت تقسیم کرد. هندوستان را به هندیها و پاکستان را به مسلمانان داد. گر چه نتیجه خوبی ببار نیاورد، و در ظرف ۳۳ سال جنگ تمام عیار هم بین دو کشور رابطه خوشایندی بوجود نیامد. راه حل یک کشوری میتوانست به مراتب بدتر از این باشد.

اسرائیل باید یک کشور یهودی باقی بماند و برای اینکه یهودی باشد و یک کشور دموکراسی هم باشد لازم است همواره از اکثریت یهودی برخوردار باشد. و این یک حدّی برای جاه طلبی های بعضی از رهبران نه چندان جالب اسرائیل بوده است. همچنین این راه حلی است که جهان و فلسطینی ها میتوانند انتظار داشته باشند که اسرائیل بپذیرد.

ده ها سال طول کشید تا اسرائیلی ها فکر یک کشور فلسطینی در جوارشان را بپذیرند. زیرا بوجود چنین کشوری در کنارشان به مانند پایگاهی برای تسخیر و نابود کردن کشور اسرائیل می نگریستند. راه حل "یک کشوری شدن" همین هدف نامشروع را به دست می‌آورد،منتهی از طریقی پاکیزه تر.

من یهودی هستم - تأثیرات و انعکاس احساسات شخصی:

آخرین کلمات Daniel Pearl دانیل پرل:

آخرین کلام Daniel Pearl روزنامه نگار Wall Street Journal وال استریت ژورنال که به وسیله تروریست ها در پاکستان به طرز فجیعی کشته شد این بود:

"من یهودی هستم"

نویسنده: روت مسینجر

برگردان: ایرج کاهن زاده

به همین مناسبت پدر و مادر دانیل، آقای جودیا و خانم Ruth Pearl از خانم Ruth Messinger روت مسینجر و از سایرین درخواست نمودند که مقاله ای کوتاه که "یهودی بودن" برایشان چه معنی و مفهومی دارد را مرقوم بدارند.

مقاله ای که از نظرتان تحت عنوان "من یهودی هستم" میگذرد در رابطه با آخرین کلام Daniel Pearl و تأثیرات و انعکاس احساسات شخصی اوست که خانم Ruth Messinzer روت مسینجر در (Jewish Lights ۲۰۰۴) نگاشته است.

Daniel : من ایمان راسخ دارم که پیروی از عدالت و دادخواهی هدفی است که من و تو هر دو خواهان آن هستیم. میدانم که این پیروی متکی است به اصول محکم یهودیت. همانطوریکه به قوم ما از قرنها پیش آموخته اند: عدالت - عدالت را دنبال نمائید. کتاب مقدس تورا، دواریم ۱۶:۲۰. بنا بر اصل این ایمان و اعتقادات است که ترا راستگو



مینماید. و بالاخره برای یک روزنامه نگاری چون تو در پاکستان جان خود را به خطر میاندازد. روی این هدف است که من نیز سیاست محلی و داخلی را فراتر گذشته ام و به سوی اکناف عالم از ال سالوادر، افغانستان، اوگاندا تا اوکراین را آن را سوق داده ام.

و در هر جائی عدالت و دادخواهی را به وسیله قلم و خدمت انجام داده ام.

به عنوان یک یهودی، من قلباً وظیفه خود میدانم و خود را مسئول ملتهائی میدانم که در حکومتهای استبدادی زندگی میکنند. باید به آنها کمک نمایم که آزادانه زندگی نمایند. تا برای میلیونها انسان که در فقر مفرط زندگی میکنند وسیله ای فراهم شود که زندگی مرفه و محترمانه ای برای خود و خانواده شان ایجاد شود.

با نگاه و نظاره ای عمیق به کشور و ملت یهود، من خود را ملزم میدانم که بیش از حد امکان به کشور اسرائیل، ملت یهود و یهودیت توجه ای خاص بر احتیاجات آنها نموده و آرزوها و خواسته هایشان را برآورده نمایم. و بخصوص اینکه آن افرادی که در فقیرترین قشر اجتماع در کشورهای در حال توسعه هستند کمک شود.

بعنوان یک یهودی من با گروه کارشناسان در آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین،

خاورمیانه، روسیه و اوکراین کار میکنم. کمک به گرسنگان، توجه خاص به افراد غریب، اجرای آزادی بر حکومت ظلم و بیدادگری. پیش بینی میکنم که روزی فرا خواهد رسید که خدمات یهودیان در قالب یهودیت منشا، تغییرات کلی در راه و روش اجتماعات یهودی خواهد بود. این کار به وسیله مشارکت آحاد ملت از هر سن و سالی، پیر و جوان، یهودی و غیر یهودی انجام پذیر خواهد شد. تورای مقدس ما اقلاً ۳۶ مرتبه به ما گوشزد نموده که: "**غریب را بخاطر آور**". زیرا که در سرزمین غریب بودی. (اشاره به مصر).

خدمات یهودی برای کشورهای غیر یهودی و همینطور غریبه ها ما را وادار مینمایدکه به خارج از محدوده رفته و برای آنهائی که با ما تفاوت دارند در راه عدالت اجتماعی اقدام جدی بعمل آوریم. این اقدامات را در یهودیت به نام "**صداقا**" مینامیم. به این صورت که ما به آنها کمک میکنیم که خودشان به خودشان کمک نمایند. با اجرای این روش، کارهای ما از طریق جامعه به دنیا مرتبط خواهد شد. با اجرای این خدمات، یهودیان نماینده مؤثری در دنیا خواهند شد.

همکاری بر ضد دشمنی و بوجود آوردن همبستگی در جامعه و اکناف عالم. ما با مشارکت خود سعی خواهیم نمود که احتیاج روزافزون تجربیات مورد نیاز در جهت ترقی و تشویق و در راه درک و فهم ترویج فرهنگهای سایر ملل تشکیل شود. با دوراندیشی و تفکر باید در فکر دیگران بود و سیاست و دیپلماسی بکار برد. در اجرای این اقدامات میشود تغییرات کلی بوجود آورد و یهودیان را تشویق نمود که در راه یهودیت بیشتر فعال و جدی باشند.

باید کاری کرد که به آنچه که دنیا به یهودیان نسبت میدهند تغییر کلی داده شود. همین طور نیز باید تغییر روش و درک یهودیان نسبت به وظایف آنها در دنیا ایجاد شود.

خدمت به همنوع یکی از راهها و روشی است در راه همکاری با خداوند در دنیا. زیرا خداوند ما را در اعمال و کارهایی که نسبت به احتیاجات دیگران انجام میدهیم میخواهد. پس جواب ما امیدوار شدن به انجام "تیکون عولام" و یا(ترمیم دنیا) است. همانطوریکه در "گفتار پدران" در کتاب "پیرکه آووت" Pirkeh avot به ما می‌آموزد که: این وظیفه ما نیست که کارها را تکمیل نماییم، ولی در راه جلوگیری آنهم آزاد نیستیم.

ELI WIESEL: ON ATROCITIES IN SUDON



برگردان: ایرج فرنوش

نوشتار زیر متن سخنرانی "الی ویزل" در کنفرانس اضطراری دافور که در مرکز فارغ التحصیلان دانشگاه نیویورک در تاریخ ۱۴ژوئیه ۲۰۰۴ برگزار شد میباشد. این کنفرانس به همت و همکاری و تحت نظر سازمان سرویس جهانی یهودیان آمریکا، موزه یادبود هولوکاست و چند مؤسسه خیریه و اجتماعی دیگر یهودی تشکیل شده بود.

اِلی ویزل:

بیرحمی در سودان

این روزها منطقه بحران زده دارفور با مشکل بزرگ بشری روبرو است. این ناحیه به یک مرکز تراژیک انسانی تبدیل گشته، زیرا که مردم آن از محنت و ذلت زیادی رنج میبرند. دو گروه با هم در جدال هستند و در نتیجه، مردم دسته دسته کشته و یا از گرسنگی و بیماری هلاک میشوند. با وجود این همه مرگ و میر و قتل عام دسته جمعی در اردوگاههای دافور، دنیای به اصطلاح متمدن چشم خود را بر این وقایع بسته و انگار هیچ اتفاقی نیفتاده. ولی حالا که کلیه جوامع جهانی از بُعد وقایع دافور مطلع هستند، هیچ بهانه ای نمیتواند بی تفاوتی و اهمیت ندادن آنان را در مورد این بحران توجیه کند.

من به شخصه از فجایعی که در دافور به وقوع پیوسته مطلع و از بدو شروع آن انزجار خود را از این تراژدی انسانی چه در مجامع سیاسی و چه در مجامع بین المللی اظهار داشته و خود را درگیر جریانات دارفور کرده ام.

متجاوز از چهار سال پیش وقتی که من در کاخ سفید واشنگتن به مناسبت جشن هزاره دوم شرکت کرده بودم در طی سخنرانی خود که تیتر آن **"خطر بی تفاوت ماندن"** بود، بحران دارفور را مطرح کردم. پس از خاتمه سخنرانی خانمی از میان حضار بلند شد و گفت که او یک "راواندائی" است و از من پرسید که نظر خود را در مورد بی تفاوتی جوامع بین المللی در مورد فجایعی که منجر به قتل عام دسته جمعی صدها هزار نفر کودک و پیرزن و پیرمرد در راواندا شده اظهار دارم.

در اینجا من رویم را به طرف پرزیدنت کلینتون که در سمت راست من نشسته بود برگردانده و به او گفتم که آقای پرزیدنت بهتر است که شما به سئوال این خانم پاسخ دهید. جواب پرزیدنت بسیار ساده و صادقانه بود. او اظهار داشت که ما همگی از وقایع فجیعی که در راواندا اتفاق افتاده با خبر هستیم و از تراژدی بشری که منجر به کشتن ۶۰۰،۰۰۰ تا ۸۰۰،۰۰۰ نفر مردم بیگناه گشته مطلع می باشیم. در مورد اینکه ایا این امکان را وجود داشته که از این تراژدی جلوگیری کرد، آقای پرزیدنت اقرار کرد که تراژدی در راواندا قابل اجتناب بود و به آسانی میسر بوده که از آن جلوگیری کرد.

پرزیدنت از اینکه به موقع اقدامی در این مورد نکرده اظهار ندامت کرد و اظهار داشت که برای جبران این کوتاهی او شخصاً به راواندا رفته و از مردم آن کشور معذرت خواهی کرده و در اینجا تعهد نمود که او نمیگذارد که تراژدی راواندا در جای دیگر تکرار شود.

روز بعد از این جریان چند نفر سودانی و دوستداران سودان به رهبری یک کشیش آواره سودان به دیدن من آمدند و به من گفتند که از این به بعد شما مسئول اجرای تعهدی هستید که پرزیدنت کلینتون داده و در طی آن گفته بود که نمیگذارد بحران بشری راواندا تکرار گردد: آنان از من خواستند که به پرزیدنت بگویم که به تعهد خود عمل کرده و نگذارد تراژدی بشری دافور ادامه یابد و کمک کند که به نسل کشی در سودان خاتمه داده شود.

تأسف من از این است که بحران دافور هنوز ادامه دارد. شبکه های تلویزیونی و روزنامه های معتبر دنیا وقایع دافور را به خوبی منعکس می کنند. نمایندگان کنگره، نمایندگان مؤسسات خیریه و انساندوستانه، مقامات مذهبی به منطقه دافور رفته و از نزدیک شاهد فجایع نسل کشی بوده اند. آنان از نزدیک دیده اند که چگونه متجاوز از یک میلیون زن و مرد، پیر و جوان از جایگاه خود رانده شده و به صورت آوارده در آمده اند. هر روز صدها زن و مرد مورد تجاوز جنسی قرار میگیرند. روزانه صدها کودک به خاطر درگیری و بیماریهای مختلف جان خود را از دست میدهند.

ما باید از خود سئوال کنیم که: چگونه مردمی که در یک کشور دمکرات زندگی میکنند و خود را مترقی میدانند نسبت به این بحران بی تفاوت هستند. چگونه است که این عملیات شنیع باعث آزردگی خاطر آنان نمیشود؟

در اینجا به عنوان یک یهودی من نمیخواهم این فاجعه را به هولوکاست تشبیه کنم ولی بحران بشری دافور را امری مهم میدانم و نمیتوانم نسبت به آن بی تفاوت بمانم. ما یهودیان باید در این مورد پیشقدم شده و نشان دهیم که اگر غیر یهودیها نسبت به مسئله تراژدی یهودیان بی تفاوت ماندند، ما نباید نسبت به بحران دافور ساکت باشیم. ما باید با تمام قدرت از ادامه این بحران جلوگیری کنیم. تراژدی دافور اولین نیست. در کامبوج اتفاق افتاده، در یوگسلاوی سابق اتفاق افتاده حالا هم در راواندا و هم در دافور ادامه دارد. آیا قاره های آسیا، اروپا و آفریقا به یک دشت مرگ و گورستان تبدیل شده؟ ما نباید اجازه دهیم این تراژدی ادامه یابد. در تورات فرمانی است **"لوتامور آل دام ریخا"** که معنی آن این است که وقتی میبینی که امکان دارد خون همنوع تو بریزد ساکت نباش به او کمک کن که خونش نریزد، صرفنظر از اینکه او یهودی یا غیر یهودی است...

همه افراد بشر در مقابل خداوند محترم بوده و هیچکس بر دیگری برتری نیست. هیچکس نباید در ترس و وحشت بسر برده و از درد و محنت رنج ببرد. در صورتی که ما به یاری قربانیان سودان نرویم خلاف قوانین یهود رفتار کرده ایم. دین ما به ما می‌آموزد که خداوند یکتاست ولی مخلوق او را نباید تنها گذشت. چیزی که باعث تألم خاطر میشود این است که در اینجا به ما می‌آموزند که چگونه میتوان انسان بود ولی در سودان و جاهای دیگر آدمکشی و نسل کشی انسانها یک امر عادی به شمار می‌آید.

آیا قربانیان دارفور خود را فراموش شده و تنها می پندارند؟ ما باید خود را مسئول بدانیم و از اینکه تا کنون در کمک به آنان کوتاهی کرده ایم خود را گناهکار و مقصر بدانیم.

هنوز هم دیر نیست. ما باید فعالانه در این امر انسانی شرکت و مداخله کنیم و به این بحران خاتمه دهیم در این صورت نه تنها وظیفه دینی و انسانی خود را انجام داده ایم بلکه رضایت خاطر مردم محنت زده دارفور را هم فراهم کرده ایم.

الی ویزل، مؤلف کتابهای متعدد، فیلسوف در رشته بشر دوستی و برنده جایزه نوبل صلح در سال ۱۹۹۵ میباشد.

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هشتاد و ششم

۱۲۲ - یهودیان و ملل جهان

یکی از انگیزه های نگارش این مقاله دعوتی بود که از بنده برای شرکت در **کنفرانس بین المللی هماهنگی میان ادیان** بعمل آمد. این کنفرانس میبایست در اواخر مارس ۲۰۰۴ در اورشلیم برگزار میگردید و نگارنده در نظر داشت مطالبی زیر عنوان این مقاله ایراد نماید. به عللی، که یکی از آنها سفر شتاب زدهٔ من به لس آنجلس برای انجام کارهای فوری سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی کالیفرنیا بود، این مهم انجام نیافت. بدیهی است، اکنون (ماه اوت ۲۰۰۴) که در لس آنجلس این چند کلمه را مینویسم تأکید دارم روشن کنم که مطالب و مضامین این مقاله، بخصوص برای خوانندگان فارسی زبان که پرسشهایی در خور توجه دارند، انتخاب گردیده؛ لهذا با مباحث صرفاً علمی کنفرانس های بین المللی همانند نیست.

خواننده این مقاله از هر صنف و طیف عقیدتی باشد گمان کنم خواهد پذیرفت که دنیای امروز با دنیای دیروز از بسیاری جهات فرق میکند. قرن بیست و یکم میلادی کمتر به قرن بیست و یکم قبل از میلاد شباهت دارد. آنهایی که به سن بالای شصت سالگی رسیده اند میدانند کم و کیف تحولاتی که در دورهٔ زندگی آنان رخ داده با آنچه در قرون گذشته اتفاق افتاده قابل مقایسه نیست. گامی فرا تر می نهیم: دنیای پس از یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱، طرز تفکر و جهان بینی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، و شاید هم دینی، دنیای پیش از آن را بهم زده است. پیشرفت های تکنولوژی، به ویژه در زمینهٔ ارتباطات، دنیایی را که در گذشته لایتناهی، نا مرئی، نا معلوم و غیر قابل دسترس می نمود، به کلی تغییر داده و آن را به اندازه یک قوطی سیگار یا یک جعبهٔ چند سانتی متری کوچک کرده است. آنچه در بالا نوشتم نکاتی است که همه میدانند و تذکر فشرده آن فقط بخاطر یک یادآوری ضمنی برای شرح عنوان این مقاله است.

ما یهودیان، که ملتی واحد ولی پراکنده در میان ملت ها هستیم، باید از خود بپرسیم چه واکنش معقولی میتوانیم در قبال این همه تغییرات و تحولات جهانی از خود نشان بدهیم. بگذریم از اینکه در دو سه هزار سال پیش، یا حتی دویست سیصد سال پیش، راحت تر میتوانستیم خود را از بسیاری جهات از ملت های دیگر منزوی نماییم. نوشتم «راحت تر»، ولی تاریخ بما نشان میدهد که این انزوا یک جدایی کامل و مطلق نبود. در طول تاریخ، کرهاً یا طوعاً و یا بر پایه صلاح و مصلحت و یا حتی رویارویی های دوستانه یا غیر دوستانه، با ملت های دیگر تماس داشته ایم، ولی این تماس ها تماس مشروط بوده است. چرا؟ برای اینکه در اصل و اساس، بر خلاف بسیاری از ملت های دیگر، ملیت (ناسیونالیزم) ما از دین ما جدا شدنی نبود، و الان هم جدا شدنی نیست. شبیه این پدیده را شاید نتوان در میان ملت های دیگر جهان یافت. و در روزگار ما، این موضوع را هر طور بخواهیم تحلیل کنیم بالاخره به نحوی با موجودیت کشور اسرائیل بستگی نا گسستنی پیدا میکند.

بگذارید از همین الان موضع خودم را در این مورد روشن کنم: اگر دین یهود را از ناسیونالیزم یهود جدا کنیم، مفهوم ملت و ملیت از وجود ما محو میشود و کشور اسرائیل علت وجودی خود را از دست میدهد. از این روی، ما نمیتوانیم و نباید از کنار این همه تغییرات و تحولات بی سر و صدا بگذریم و بی تفاوت بمانیم. هر کدام از ما باید از خود بپرسیم: «تکلیف ما با این ملت های دور و بر چیست و این مسأله را چگونه و از چه راهی باید حل کنیم؟»

برای اینکه مسأله ای حل شود، باید جزئیات، مجهولات و معادلات دقیق آن را از روی واقعیات، و نه از روی توهم و خیال و یا احساسات، بدانیم — درست مثل حل یک مسأله جبر و مثلثات. اول باید بدانیم که ما کیستیم، چیستیم، از کجا آمده ایم، چه میخواهیم و چه توانی در انجام خواسته های خودمان داریم. دوم اینکه همان سؤآل را باید در بارهٔ ملت های دیگر بکینم و بپرسیم آنها به ما چه میگویند و از ما چه میخواهند. سوم اینکه در این کنش و واکنش برای برطرف کردن مشکلات چه راه حل های ابتکاری و شدنی میتوانیم از خود نشان بدهیم و عمل بکنیم. داد و قال بر سر اینکه یهودیان کیپا بر سر بگذارند یا نگذارند؛ در کنیساها از میکروفون استفاده بکنند یا نکنند؛ و مباحثی چنین، که همه در درون جامعه در خور بحث و گفتگوست، متأسفانه در روابط میان ما و ملت های دیگر از اهمیت زیادی برخوردار نیست. ما یهودیان، چه کیپا بسر بگذاریم و چه نگذاریم، از گروه های بیخردِ انسان ستیزِ موجودِ

در میان ملت های دیگر، صدمات فراوان دیده ایم، و هنوز هم می بینیم ـــ در این راستا، عقلیون رفورم گرای اروپایی هم از کوره های آدم سوزی رهایی نیافتند، و لبه خانمانسوز شمشیر یهود ستیزی به آنها مصونیت و معافیت نداده است.

در میان عواملی که میتوان باختصار روی آنها تکیه نهاد، دو عامل مهم را انتخاب کرده ام: **دموگرافی و اقتصاد**. میخواهم در بارهٔ عامل نخست مطالبی، لااقل برای بیدار نگاهداشتن مسأله در ذهن خودمان، ارائه بدهم. چیزی تازه نمی کنم و همهٔ ما بر اهمیت این مسأله واقفیم. میکوشم در یکی از مقالات آینده رابطهٔ این دو عامل، یعنی دموگرافی و اقتصاد، را مطرح نمایم تا شاید نقش سرنوشت ساز کشورِ در حال رشد و توسعهٔ چین، که احتمالاً ممکن است خاور میانهٔ اسلامی را تحت نفوذ خود قرار بدهد، تا اندازه ای روشن گردد. باید پرسید: اگر چین در آینده نه چندان دور به چنین قدرتی برسد، در آن صورت، تکلیف کشور یهودی اسرائیل، که قطره کوچکی است از دریای بزرگ چه خواهد بود؟ آیا ایالات متحده آمریکا، برخلاف روند طبیعی فروپاشی قدرت های بزرگ جهانی در تاریخ، مانند یونان، روم، اسپانیا، پرتغال، عثمانی، فرانسه، انگلستان، اتحاد جماهیر شوروی، همچنان بر سکوی قدرت عمر جاودانی خواهد یافت؟ آیا ما در این روزها داریم آسیب پذیریِ این قدرت بزرگ نظامی و اقتصادی را احساس میکنیم؟ در این صورت، تکلیف یهودیت چه خواهد بود، و سرنوشت کشور اسرائیل به کجا خواهد انجامید؟ پاسخ به این پرسش ها چندان آسان نمی نماید.

دموگرافی در مفهوم ساده آن یعنی جمعیت. سرّی را افشا نمی کنم اگر گفته شود که در دنیای تقریباً شش میلیاردی امروز، ملت یهود با تاریخ و فرهنگ عالمگیر خود از لحاظ کمیت در حاشیه قرار گرفته است. در جهان امروز میلیاردها مسیحی، مسلمان، بودایی، هندو و پیروان ادیان دیگر زندگی میکنند، که ده دوازده میلیون یهودی از لحاظ محاسبه عددی در برابر آنها ناچیز است ـــ آمارگران گزارش میدهند که این عدد متأسفانه سال به سال در حال تنزل است. برای من که این مقاله را مینویسم این یک پدیده وحشتناک است. وحشتناک از این جهت که در دنیای «متمدن» امروز، یهود ستیزی نه تنها کاهش نیافته، بلکه در آشکال مختلف خود چهره منحوس خود را بما نشان میدهد.

من یک یهودی حیلونی هستم؛ یعنی لائیک، یعنی **secular** هستم. **داتی**، به مفهومی که در اسرائیل حیلونی ها را از لحاظ پوشش و اجرای تمام مراسم دینی از آنها جدا ساخته، نیستم. نه تنها ضدیتی با داتی ها ندارم، بلکه برای آنانی که افراطی و قشری و متعصب نیستند احترام قائلم. چرا؟ برای اینکه می بینم داتی ها دیسیپلین و انضباط کار و زندگی شان معلوم است. اینها ممکن است فیزیک و شیمی مثل حیلونی ها ندانند ـــ که البته خوب نیست ـــ ولی ایمان دارند و با ایمان زنده اند و با ایمان، ما حیلونی ها را یهودی نگه داشته اند. منِ حیلونی میخواهم با این دیندارها در صلح و صفا و هماهنگی زندگی کنم. از خشونت و تعصب ویران کننده، که در هر دو گروه حیلونی و داتی وجود دارد، بیزارم.

این دیندار ها (یعنی داتی ها) هزاران بدبختی که ملت های دیگر بسر ما یهودیان می آورند حل آن را حوالت به چیزهایی میدهند که قبول آن برای منِ حیلونی مشکل است. باید گفت خوشا بحال آن عده از مؤمنان که اتکا به معجزات الهی و قدرت های متافیزیکی دارند و اطمینان میدهند که ماشیح (ناجی ملت یهود و مردم جهان) کار ها را آسان و مشکلات را حل میکند. این گونه باورهای وابسته به ماوراء طبیعت مرا قانع نمی کند. باید دنبال چاره باشیم و در انتظار ماشیح ننشینیم، چون آن شهسوار عالی مقام که میبایست در دردناک ترین روزگار تاریخ ما، در ایام هالاکاست، بیاید، نیامد. صغری کبری بهم نبافید ـــ نیامد!

ایمان به ماشیح به عنوان یک «اصل» در یهودیت، یک پدیده تازه است. وقتی رامبام (۱۱۳۵ ـ ۱۲۰۴) در کتاب **پیروش میشنایوت خود** (در ارتباط با رسالهٔ تلمودی سنهدرین) آن را جزء ارکان سیزده گانه ایمان یهودیت قرار داد، تعداد قابل توجهی از بزرگان و فلاسفه یهود با وی به مخالفت برخاستند، از جمله مخالفان، یکی از فلاسفهٔ از آن خودمان بود. علامه یهودا بن العازار کاشانی (۱۶۸۶ میلادی) در کتاب ارزشمند خود به نام **حووُت یهودا** (به عبری חובות יהודה اورشلیم، ۱۹۹۵، ص ۴۹۹)، اعلام میکند که ایمان به ماشیح نمی تواند «اصل» باشد. به عبارت دیگر، اگر یک یهودی این موضوع را جزء فروع بداند ونه اصول، وی هنوز یک یهودیِ مؤمنِ دیندارِ خوبی است.

شاید برای آنانی که این مقاله، یا سایر مقالات مرا در اینگونه موارد میخوانند، شگفت انگیز باشد، اگر منِ حیلونی، با یک

دید تاریخی و بدون تعصب، بگویم که در میان تیره های یهودی موجود: ارتدوکس، کنسرواتیو و رفورم، یهودیت واقعی همان یهودیت ارتدوکس است (من این موضوع را در مباحث شفاهی بارها گفته ام). بسیاری از سخن ها که در جوامع غیر حرفه ای و مغرض علیه یهودیت ارتدوکس زده میشود، ناروا و بی اساس است ـــ انکار نمی کنم که هستند افرادی در میان گروهک های ارتدوکس که نا سخته سخن میگویند و آسمان و ریسمان را بهم می بافند و حرف های بی منطق میزنند. به نظر من تعداد اینها کم است و انتظار ما از آنها زیاد. وانگهی، ما عادت کرده ایم که یکی دو سخن نا مربوطِ این عده را پیراهن عثمان کنیم و تمام یهودیان ارتدوکس را زیر تازیانه انتقاد غیر منصفانه قرار بدهیم ـــ گاهی، بدون اینکه خودمان بدانیم چه میگوییم و چه مینویسیم. شایسته نیست کار و فکر نا درست چند تن را که به بلای بلاهت گرفتار آمده اند به حساب همه بگذاریم.

نمیخواهم از این گفته چنین استنباط بشود که خواننده لازم است یهودیت کنسرواتیو یا رفورم را نفی کند. خیر! ولی خوب توجه کنید، گفتم: «... یهودیت واقعی همان یهودیت ارتدوکس است.» تنها این یهودیت است که ریشه در تاریخ باستانی ما دارد، و دو تیره دیگر بخاطر مصلحت روز، همرنگی با محیط غیر یهودی، و بقول خودشان جلوگیری از یهود ستیزی، یهودیتی از خود ساخته اند که از بسیاری سنت های باستانی ما فاصله گرفته است. گروهک های افراطی درون این دو تیره، یک پایشان ظاهراً در یهودیت و پای دیگرشان خارج از یهودیت جای دارد. این پدیده چه را ماند: مانند اینست که، برای مثال، ما در ایران، برای همان انگیزه ها، شماری از آداب و رسوم مذهبی شیعیان را در مراسم نیایش و اعیاد خود می پذیرفتیم و خودمان را در محیط شیعه اصلاح (رفورم) میکردیم. در هر حال، نباید از حق بگذریم ـــ یاری های سیاسی و اقتصادی یهودیان کنسرواتیو و رفورم به کشور اسرائیل در خور ستایش است و در اوضاع کنونی نمیتوان و نباید این وزنهٔ پر بها و جدی را نادیده گرفت.

اگر بگوییم که یهودیت ارتدوکس دقیقاً همانست که در دو سه هزار سال پیش وجود داشته، درست نگفته ایم. در این مقالهٔ کوتاه نمی توانم به تمام مواردی که یهودیت ارتدوکس در چارچوب یهودیت تغییرات و تحولاتی در ساختار و وظایف اصولی خود به وجود آورده، اشاره کنم. یکی از این موارد، که با موضوع این مقاله ارتباط دارد، تبلیغ در یهودی کردن غیر یهودیان است.

تبلیغ به گرایش دادن ملت ها به دین یهود وجود داشته و تلمود تاکید میکند که در های یهودیت را نباید به روی بیگانگان ببندیم. در گذشته مسیونر های یهودی در دنیای شناخته شده روزگار قدیم در این راستا سخت کوشش و فعالیت میکرده اند. در قرن دوم قبل از میلاد، یوحانان هورکانوس، پسر شیمعون بن متتیاهو، شاه دورهٔ حشمونایی ها (۱۳۴ ـ ۱۰۴ ق م)، دستور داد که اتباع إدومی مملکت را به دین یهود بیاورند. از میان ادومیانِ یهودی شده قهرمانانی پیدا شدند که تاریخ یهود به وجود آنان افتخار میکند. در دوران امپراطوری یونان و سده های نخستین امپراطوری روم، ده ها هزار (طبق پاره ای منابع، صد ها هزار) بر اثر تبلیغات و فعالیت های مسیونری یهودیان، به دین یهود گرویدند. در غرب ایران، در نواحی کرمانشاهان و اطراف آن، در سالهای قبل از میلاد مسیح، هزاران نفر به دین یهود روی آوردند. چند تن از بزرگان یهود دورهٔ میشنا و قبل از آن، مانند ربی شمعیا و ربی ابطالیون، و نیر مترجم توراة به زبان آرامی، آنقلوس، بیگانگانی بوده اند که به دین یهود مشرف شدند. ربی عقیبای معروف از اولاد خانواده های یهودی شدهٔ بیگانگان آن ناحیه بود. در تلمود مطالبی آمده که فعالیت در یهودی نمودن جوامع غیر یهودی را تشویق میکند و حتی به آنها جنبه تقدس میدهد. در تفیلاها (نیایش ها) نام آنها در کنار اولیا و انبیا و صدیق ها به نیکی و برکت یاد میشود. در یمن، حبشه و شمال آفریقا شمار قابل توجهی به یهودیت گرویدند. آخرین رویداد تاریخی، روی آوردن دستجمعی بزرگان و سپس تعداد کثیری از یک ملت بیگانه به یهودیت بود که در اطراف دریای خزر در مملکت خزری ها در دورهٔ پادشاهی بولان (۷۸۶ ـ ۸۰۹ میلادی) رخ داد.

تبلیغ مسیونری یهودیان همچنان ادامه داشت تا اینکه در قرن چهارم میلادی، به علت نیرّو گرفتن مسیحیت در دنیای روم، از آن جلوگیری بعمل آمد و سپس، بخاطر مواجهه با خطرات جانی، از سوی ربان های اروپا ممنوع اعلام گردید. ولی تبلیغ در سرزمین هایی که مسیحیت در آنها نیرو نگرفته بود، مانند خاور میانه، ادامه داشت. با قدرت یافتن اسلام در خاور میانه و شمال آفریقا، بار دیگر از سوی ربان ها تبلیغات مسیونری یهود غدقن گردید. در این صورت باید گفت که ممنوعیت در تبلیغ نه از اوامر توراة و تلمود و نه از فرمان پیامبران است بلکه با شرایط محیطی دوره های مختلف ارتباط داشته است، و ربان

های ارتدوکس این شرایط را از نظر دور نداشتند و اعمال خود را با شرایط روزگار خود وفق میداده اند.

واقعیت این است که در ایام ما، که مساله جمعیت برای ملت یهود یک مساله حیات و ممات گردیده، ربان های ارتدوکس در مراسم یهودی نمودن بیگانگان بیش از اندازه سختگیری میکنند، و در مقابل، تیره های کنسرواتیو و رفورم این موضوع را اغلب اوقات «سرسری» می انگارند. این تفاوت ها وضع بسیار ناگواری در کشور اسرائیل ایجاد نموده بطوریکه نهادهای دینی رسمی این کشور، که موضوع های ازدواج و طلاق و کفن و دفن در اختیار آنان است، حاصل کار دو تیره تازه به دوران رسیدهٔ نام‌برده را قبول ندارند. از سوی دیگر، دولت اسرائیل نمی تواند و نمی خواهد کنسرواتیو ها و رفورمیست ها را از خود براند، چون اینها پر قدرت ترین و با نفوذ ترین مدافع کشور اسرائیل هستند. به عبارت دیگر، وجود کشور اسرائیل تا اندازهٔ زیادی به وجود این دو تیره وابستگی پیدا کرده است. چه باید کرد؟

به نظر من، در این مورد بخصوص، راهی بهتر از این نیست که ربان های معتدل ارتدوکس با ربان های کنسرواتیو و رفورم به صحبت و مشاورت بنشینند و روی تمام جزئیات مربوط به مراسم گشودن درهای یهودیت بسوی غیر یهودیان به توافق برسند. ما نیاز مبرم داریم که جمعیت ما تا پایان قرن بیست و یکم لااقل به بیش از شصت میلیون نفر برسد. اگر دفاتر و دوائر لازم و بودجه چند میلیارد دلاری در این امر مهم بکار رود، و فرستادگان ورزیده، دانا، ایثارگر، صادق و صدیق برای این مهم به اطراف و اکناف جهان فرستاده شوند، انجام این خواسته شدنی است. افزوده بر این، این تحول بستگی به رفتار و کردار خودمان و رفتار و کردار کشور اسرائیل با خانواده ملل دارد.

راه گفتگو را باید باز کرد و یهودیت را باید واقع بینانه به مردم شناساند. رویدادهای تاریخی و اوامر و نواهی را باید در چارچوب فرهنگ و باور های دورهٔ خودشان تجزیه و تحلیل نمود. از انتقاد نباید هراسناک بود، و سود و زیان پدیده ها را نباید پنهان نگه داشت. اگر میخواهیم نیرومند باشیم و نیرومند بمانیم، باید اول عیوب خودمان را بشناسیم. جامعهٔ بی عیب، دین بی عیب در دنیا وجود ندارد. תיקון עולם (تیقون عولام / اصلاح عالم) را برای همین هدف وضع کرده اند. «عولام» یعنی من و شما و همهٔ کائنات.

فرستادهٔ محترم باید از دروغ گویی و مغلطه بازی، پیچ وخم های لفظی آلوده به سفسطه، غلو و مبالغت در دین خود و اهانت به ادیان و باور دیگران، رفتاری که اغلب ناشی از کبر وکم دانشی است، بپرهیزد. هدف نخست باید کاشتن تخم انسانیت و بشر دوستی در میان انسانها باشد ــ نه با حرف، بلکه در عمل، و آنگاه به هدف دوم که گرایش طرف به یهودیت است بپردازد. در غیر این صورت، به قول ربان های دورهٔ تلمود، رنج بیهوده برده ایم و مزاحمت زیانبار برای ملت یهود ایجاد کرده ایم (یباموت، برگ ۴۷، ص دوم). اگر تنها در انجام هدف نخست موفق بشویم، باید خود را پیروزمند بدانیم، چون از این راه توانسته ایم لااقل حجم خانمانسوز یهود ستیزی را کم کنیم.



طلاق

برگرفته از کتاب: زن و شریعت یهودی

این مقاله بخشی از مقالهٔ زن و شریعت یهودی است که در کتاب پادیاوند شماره اول چاپ گردیده است.

نویسنده: راحل بیاله
معرفی کتاب: ناهید پیرنظر (اوبرمن)

عگونا و یباما

سرنوشت زنان عگونا شاید تأثر انگیزترین نتیجه قوانین ازدواج و طلاق در دین یهود باشد. عگونا زنی است که ازدواجش معلق و یا در حقیقت به پایان رسیده، ولی قانوناً هنوز در بند ازدواج شوهرش بوده قادر به ازدواج مجدد نمیباشد.

مواردی که باعث عگونا شدن زن میشود از این قرار میباشند:

۱ - شوهر همسرش را ترک کرده و ناپدید شده است.

۲ - شوهر فوت کرده است ولی هیچ شاهد معتبری برای اثبات این امر وجود نداشته است.

۳ - ادامه ازدواج برای زوج دیگر امکان پذیر نباشد، ولی شوهر با وجود دستورات و تهدیدات دادگاه مذهبی همچنان از طلاق همسرش سر باز زند.

۴ - ادامه ازدواج برای زوج دیگر امکان پذیر نباشد، ولی شوهر قانوناً صلاحیت طلاق همسرش را به عللی از جمله جنون نداشته باشد.

۵ - زن، بیوهٔ بدون بچه ای باشد (یباما، در تلفظ yevamah) که برادرشوهر از ازدواج با او و یا آزاد کردن او (حلیصا) سر باز زده، مفقودالا ثر شده و یا از دین برگشته باشد.

در تورات فقط یک بار در داستان روت (باب اول، آیهٔ ۳۰) به مسئلهٔ عگونا،آن هم بدون توضیح معنی قانونی کاملی که بعداً پیدا کرد، بر میخوریم، ولی در میشنا و تلمود، و در نوشته های مربوط به نظرخواهی های مذهبی قرون وسطی بسیار به این مسئله برمیخوریم. مسائل عگونا در شریعت به دو دلیل بسیار مورد بحث قرار میگیرند:

اول به علت تأثرانگیز بودن شرایط آن، و دوم به علـــت



عگونا زنی است که ازدواجش معلق و یا در حقیقت به پایان رسیده، ولی قانوناً هنوز در بند ازدواج شوهرش بوده قادر به ازدواج مجدد نمیباشد.

مشورتها و نظر خواهی هایی که در این باره بین بزرگان و سران مذهبی به دلیل اهمیت موضوع وجود داشته است. آزادی بخشیدن به زن برای ازدواج دوم، و بیم از امکان بازگشت شوهر اول و چگونگی سرنوشت فرزندان متولد از ازدواج دوم برای رهبران مذهبی بسیار دردناک، و اتخاذ تصمیم در این مورد برایشان همواره مشکل بوده است. آنها بین دو



مشکل، محکوم نمودن زنی به زندگی تنها تا ابد و صدور رأی اتهام به زنا علیه زنی شوهردار (در صورتی که بدون اجازه دادگاه مذهبی ازدواج بکند)، قرار گرفته بودند. در مواردی که مدرکی برای فوت شوهر وجود نداشته باشد، شریعت شهادت فقط یک نفر را، که میتواند خود بیوهٔ متوفی باشد، معتبر میشمارد، ولی شهادت سایر زنان وابسته و نزدیک به شوهر را معتبر نمی شناسد.

هنگام جنگ این شرایط فرق کرده، شهادت زن مبنی بر فوت همسرش دیگر معتبر نمیباشد. راب یهودا (دوره تلمود) شهادت همسر را تنها وقتی معتبر میشناسد که زن برای شوهرش به عزا بنشیند.

شرایط ارائه مدارک برای اثبات مرگ یک شوهر آنچنان محکم و سنگین میباشد که اثبات آن گاهی غیر ممکن است.

مسئلهٔ عگونا و سرنوشت آن گروه زنانی که به طرز معجزه آمیزی در کشتارهای دسته جمعی نازیها (در فاجعه جنگ جهانی دوم) زنده ماندند باعث گردید که راه حلهای منتشر نشده ای، که قبلاً در منابع شریعت پیشنهاد شده بودند، مورد توجه و پیگیری قرار گیرند.

راشی و راب تام راههای گوناگونی

برای جلوگیری از عگونا شدن زن در موقع جنگ پیشنهاد میکنند.

از جمله میتوان از طلاق مشروط به عدم بازگشت شوهر به هنگام عزیمت او به جنگ، ازدواج با محدودیت زمانی و یا باطل نمودن کتوبا بعد از مدت زمان معینی از غیبت شوهر، نام برد. متأسفانه هر کدام از این راهها خود دارای اشکالات قانونی و مذهبی بوده هیچ کدام نتوانسته اند مفید واقع شوند.

در آمریکا نهضت کنسرواتیو نیز در این مورد کوشش بسیار نموده است، از جمله میتوان از پیشنهاد شائول لیبرمن نام برد که در سال ۱۹۵۴ ارائه گردید. لیبرمن پیشنهاد میکند تبصره ای به متن کتوبا اضافه شود که طبق آن زن و شوهر در صورت عدم توانائی حل مشکلات خود در مورد طلاق اختیار تصمیم گیری را به دادگاه مذهبی واگذار کنند. این پیشنهاد با مخالفت روحانیون ارتدکس مواجه گردید. پیشنهاد دیگر در سال ۱۹۶۸ توسط جامعه رابهای کنسرواتیو ارائه شد که طبق آن ازدواج را منوط به اجرای شرایط بخصوصی میکرد. این راه حل هم مشکلات بخصوصی را در شریعت در برداشت.

در همین اواخر نیز، سوای اصول شریعت، سعی شده است که از طریق دادگاههای کشوری مرد را ملزم به رعایت شرایط حقوقی همسرش بنمایند، و حتی در اوت ۱۹۸۳ در ایالت نیویورک در این مورد قانونی وضع گردید. طبق این قانون، درخواست کننده طلاق قبلاً باید برای مدتی هر گونه قید و یا محدودیتی را در مورد ازدواج مجدد همسر مطلقهٔ خود باطل گرداند. در غیر آن صورت، هیچ گونه طلاق مدنی نباید صادر گردد. این قانون جدید نیز مانند سایر قوانین گذشته به دو علت مورد بحث و انتقاد قرار گرفته است. عدم تمایل شریعت به اعتبار بخشیدن به حکم دادگاههای کشوری غیر یهودی و درگیری با



اصول قانون اساسی آمریکا در مورد چنین امور مذهبی علت این گونه انتقادات میباشند. با وجود اختلافات موجود، پشتیبانی رهبران ارتدکس و کنسرواتیو از قانونگذاری ایالت نیویورک در این مورد نشانگر ناتوانی جامعهٔ یهودی برای حل این مسئله در قالب قوانین شریعت است.

کلیه راه حلهای شریعت برای مسئله عگونا از دو جهت مشترک میباشند. اول آنکه تمام آنها جنبهٔ پیشگیری دارند، و دیگر آنکه همه از طرف صاحب نظران شریعت مردود و یا بی اهمیت تلقی شده اند. آنچه که مسلم به نظر میرسد این است که مسئله را باید از راه پیشگیری و یا پیش بینی های قبل از ازدواج حل کرد، زیرا پس از آن در بعضی مواقع، شریعت نمیتواند هیچ راه حلی را برای آزادی بخشیدن و یا ازدواج مجدد زنان پیشنهاد کند. حل این مشکل نیاز به تغییرات اساسی شدیدی در شریعت دارد. زنی که با این مشکل روبرو میشود دو راه در پیش دارد: اول آنست که با رنج و مشقت سرسختانه مبارزه بنماید تا احتمالاً یک شخصیت مذهبی بتواند با پیدا کردن ایراد و یا تفسیر یک نکته فنی باعث لغو ازدواج او شده او را آزاد نماید. راه دوم پشت پا زدن به شریعت برای نفع شخصی و خارج شدن از جامعه یهودی میباشد - از بدو تأسیس کشور اسرائیل کوشش تعداد زیادی از مردم در

اصلاح مقررات ازدواج و طلاق بی اثر مانده است.

تنها راه رفع مسئله عگونا، به علت پیچیدگی قوانین آن و اشکالاتی که تا به حال در این راه وجود داشته اند وضع مقررات مذهبی جدیدی به منظور بوجود آوردن اصلاحات اساسی لازم میباشد. این قوانین جدید اساسی تر از قوانین راب گرشوم درمورد تعدد زوجات و طلاق میباشد. چنین قوانینی باید قدرت لغو عقد نکاح را بعد از غیبت شوهر، پس از مدت زمان معینی، و یا قدرت زن را در گرفتن طلاق بدون رضایت شوهر، شامل باشند. این تغییرات دو عامل را باید در بر گیرند:

اول آنکه اعتبار عقد نکاح را مشروط به شرکت و حضور شوهر در زندگی زناشویی نموده؛ و دوم آنکه ماهیت طلاق را از صورت امری یک طرفه (که شوهر را صاحب اختیار میسازد) خارج کنند.

بیوه زن بدون بچه ای که دارای برادر شوهر باشد **یباما** نامیده میشود. چنین زنی پس از فوت شوهرش در قید برادر شوهرش در میآید. برادر شوهر میتواند با او ازدواج کند و یا از طریق **حلیصا** (رهایی از قید ازدواج قبلی)، و یا به علت مرگ خود او را از قید خویش آزاد سازد. اگر او (برادر بازمانده) از ازدواج و یا آزاد نمودن زن از طریق حلیصا سر باز زند، آن زن عگونا شمرده خواهد شد.

قانون ازدواج بیوه زن بدون بچه، با برادر شوهر، از زمان تورات ادامه داشته، داستان **تامار** و داستان **روت** در عهد عتیق هر دو نمونه هایی از این قانون میباشند. این وظیفه به این علت به عهدهٔ برادر شوهر گذاشته شده است تا نام خانوادهٔ برادر فوت شده را جاودان سازد.

میشنا به توضیح جزئیات بیشتری در این مورد میپردازد، و گمارا انتخاب بین ازدواج با بیوهٔ برادر (یباما) و یا آزاد کردن او از طریق **حلیصا** را مورد مقایسه و بررسی قرار

میدهد. در تلمود، بر خلاف تورات که ازدواج را توصیه میکند، آزاد کردن (حلیصا) ترجیح دارد. این بحث همچنان در شریعت بعد از تلمود نیز ادامه پیدا کرده، راشی که خود طرفدار آزاد کردن بیوه زن میباشد، ازدواج با او را یکنوع تجاوز جنسی میداند. برعکس، رامبام طرفدار ازدواج برادر شوهر با بیوه زن میباشد. در شریعت بین سفارادیها و اشکنازیها در این مورد اختلاف نظر وجود دارد. به طوریکه سفارادیها به پیروی از رامبام طرفدار ازدواج و اشکنازیها به پیروی از راشی طرفدار آزاد ساختن میباشند، مگر آنکه طرفین هر دو به این کار تمایل داشته باشند. راب تام پا را از راشی فراتر گذاشته میگوید حتی اگر تمایلی هم وجود داشته باشد، تا زمانی که نیت اصلی طرفین مبنی بر انجام فرمان (در راه رضای خدا) ثابت نشده باشد، نباید چنین ازدواجی صورت بگیرد.

در کشور اسرائیل ازدواج با بیوهٔ برادر منع شده،از این روی به آزاد ساختن زن توجه بیشتری میشود. دادگاهها میتوانند مرد را مجبور به این کار بنمایند، و حتی به این منظور او را به زندان بیندازند. مسئله یباما به علت شرایط ذیل گاهی با اشکال مواجه میشود:

۱ - برادر شوهر زیر ۱۳ سال میباشد و صلاحیت ازدواج (ییوم yibum) و یا آزاد ساختن (حلیصا) را ندارد.

۲ - برادر شوهر از نظر روانی دارای صلاحیت نمیباشد.

۳ - برادر شوهر به علت رذالت حاضر به ازدواج و یا آزاد کردن بیوه زن نمیباشد.

۴ - برادر شوهری وجود دارد ولی هیچکس از او خبر ندارد.

در این مورد تلمود به کمک برخاسته برادر شوهرهای بعدی را که شناخته شده اند به این کار موظف میداند. این امر، بخصوص در مورد مهاجرینی که خانواده هایشان پراکنده هستند، اشکالات زیادی را تولید کرده است.

اگر چه زن عگونا در موقع ازدواج در انتخاب سرنوشت خود کمی دخالت دارد، ولی در حقیقت او و یباما هیچکدام اختیاری در مورد یک عمر گرفتاری و پایبند بودن اجباری را ندارند. بحث در مورد هر دوی آنان قسمت اعظمی از نوشته های شریعت را در بر گرفته است.

اگر چه زن عگونا در موقع ازدواج در انتخاب سرنوشت خود کمی دخالت دارد، ولی در حقیقت او و یباما هیچکدام اختیاری در مورد یک عمر گرفتاری و پایبند بودن اجباری ندارند. بحث در مورد هر دوی آنان قسمت اعظمی از نوشته های شریعت را در بر گرفته است.

***

علل **عگونا** در ایران اغلب فرار شوهر از محیط و پنهان کردن خود به علت عدم رضایت از همسرش بوده است. آنان اکثراً به شهرستانهای دیگر و یا دهات رفته و با اسم مسلمانی زندگی میکردند. صدور فتوای طلاق عگونا در ایران بسیار بعید و تقریباً میتوان گفت دیده نشده است. برای مثال میتوان دو مورد را بازگو کرد. مورد اول مربوط به زنی است که پس از بیست سال بی خبری از شوهرش نتوانست موفق به اخذ فتوای طلاق بشود. در این شرایط ناگهان شوهرش بعد از بیست سال پیدا میشود و به زندگی او باز میگردد و به ازدواج خود ادامه میدهد. مورد دوم ارتباط با زنی دارد که هفتاد یا هشتاد سال پیش در یکی از شهرستانها، پس از هفت سال غیبت شوهرش، توانست حاخامی را راضی کند تا حکم طلاقش را صادر کند و او را به همسری مردی دیگر در آورد. پس از مدت کوتاهی، شوهر اول او باز میگردد؛ نتیجتاً، چون در این صورت آن زن به هر دو شوهر حرام میباشد، همان حاخام شخصاً حکم طلاق او را از هر دو شوهر صادر میکند. در ایران فقط شهادت همسر برای فوت شوهر کافی نیست؛ اقلاً یک شاهد عینی معتبر دیگر برای تأیید این امر لازم است.

حخامیم ایران در این گونه تصمیم گیری ها اکثراً بطور مستقل رفتار میکردند و کمتر با حخامیم کشورهای دیگر در تماس بودند. تنها موردی که با حخامیم کشورهای دیگر مشورت میکردند در مورد مسایلی بود که قوانین یهود درباره آنها توضیح کامل و کافی نداده است. این نظر خواهی ها ابتدا با حخامیم بغداد و، پس از تشکیل دولت اسرائیل، با سران مذهبی آن کشور صورت میگرفت؛ ولی، با اینکه گاهی راه عمل مسلم بود، به علت رفع مسئولیت از خود وب رای رفع گرفتاری از جانب افراد ناباب، از بغداد نیز نظرخواهی میکردند.

در مورد تعیین سرنوشت یباما (در تلفظ **yevamah**، بیوه زن بدون بچه ای که دارای برادر شوهر باشد، رک به فصل چهارم در بالا) در ایران یکی از دو روش، **حلیصا** (آزاد ساختن زن طبق شرایطی) و یا **ییبوم**

(عملی ساختن ییاما و ازدواج زن بیوه با برادر شوهر) بسته به شرایط و موقعیت طرفین انتخاب میشد. در این تصمیم گیری دو اصل مهم در نظر گرفته میشد:

اصل اول موقعیت برادر شوهر بود. در بسیاری موارد برادر شوهر خود متأهل و دارای خانواده بود؛ یا اینکه از نظر سنی تناسبی برای ازدواج با بیوه برادر وجود نداشت. در این صورت روش آزاد ساختن (حلیصا) توصیه و تشویق میشد. اصل دوم رعایت رضایت و تمایل زن بود؛ همواره سعی میشد که در این امر هیچگاه جنبه اجبار وجود نداشته باشد.

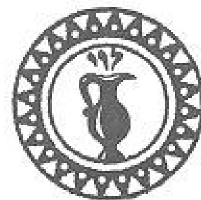
مراسم حلیصا عبارت است از پوشیدن کفشی مخصوص و بدون پاشنه توسط برادر شوهر. این کفش معمولاً بدین منظور ساخته میشد، و نمونه آن گاهی از کشور اسرائیل آورده شده و در دفاتر مذهبی نگاهداری میشد. رسم بر این است که برادر شوهر کفشها را که گره های متعددی دارد میپوشد و زن برادر خم شده تک تک گره ها را باز میکند. او پس از انداختن آب دهان خود بر روی زمین و تلفظ عباراتی از توراه خطاب به برادر شوهرش از قید آن ازدواج آزاد میشود. در ایران هر گاه تناسب سنی بین زن و برادر شوهر وجود میداشت، در صورت علاقه و وابستگی خانواده شوهر به نگاه داشتن زن بیوه در فامیل، و از طرفی به علت نداشتن تأمین مالی از جانب زن، روش ییبوم بیشتر دیده میشده است.

***

در این ماههای آخر سال ۲۰۰۵ - معرّف این کتاب لازم میداند اضافه کند که طیّ چند سال اخیر جامعهٔ یهودیان ایرانی توجه بیشتری به مسائل و حقوق بانوان یهودی نموده مانند سایر جوامع یهودی پیشرفته در پی راه حلّی برای مسائل گت - عگونا و ییاما در چهارچوب اصول شریعت بوده اند. خوشبختانه در این راه علاوه بر بانوان، مردان روشنفکر و پایبند به عدالت، نسبت به حلّ این مشکل ابراز علاقه نموده اند. از جمله افرادی از جامعهٔ روحانی و غیر روحانی ایرانی پشتیبانی خود را در مورد حل این مسائل همراه و همگام با جوامع یهودی اشکنازی و نیز جوامع سفارادی ابراز نموده اند. در میان کسانی که آرام ولی سازنده در این راه گام برداشته اند میتوان از مساعی سرکار خانم پروانهٔ صراف از گروه "ایما" در نیویورک و نویسندهٔ این سطور از سوی سازمان بانوان یهود ایرانی در لوس آنجلس یاد کرد. در این راه قدمهای بسیاری برداشته شده است و فعالیتهای این سازمانها خوشبختانه چه در نیویورک و چه در لوس آنجلس از پشتیبانی سایر سازمانهای ایرانی و گروهی از روحانیون جامعه برخوردار بوده است. امیدواریم که در آینده ای بس نزدیک با همراهی مراجع مذهبی ایرانی توضیحات و گزارشات بیشتری را در مورد این پیشرفتها در اختیار جامعهٔ ایرانی بگذاریم. باشد که این اقدامات سرآغازی بحساب آیند و بانوان یهودی ایرانی بتوانند همگام با زنان یهودی جهان غرب، در چهارچوب اصول یهودیت و در حین احترام به تمام مبانی آن بتوانند از حقوق انسانی خود در قرن بیست و یکم برخوردار گردند.

ناهید پیرنظر (اَبرمن)

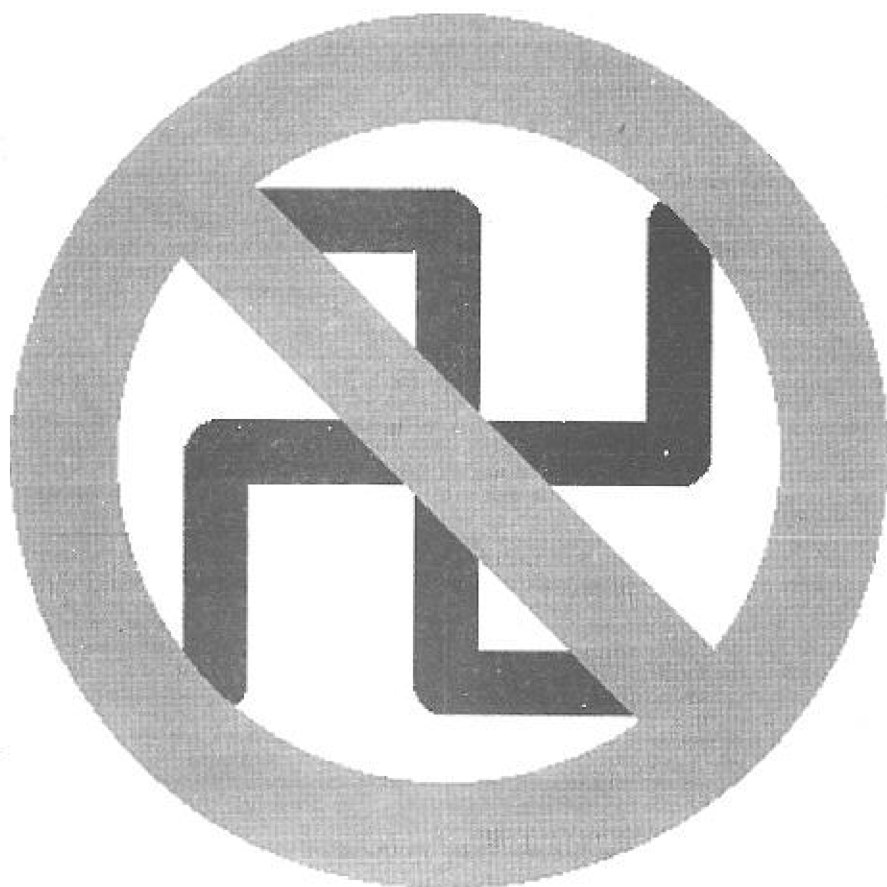
بنیاد فرهنگی و آموزشی حبیب لوی



یادی از دکتر هوشنگ ابرامی

یکسال از فوت نابهنگام روانشاد دکتر هوشنگ ابرامی گذشت و ما هنوز در بهت و حیرتیم که او چگونه از میان ما رفت. در این یک سال افراد خانواده ودوستان و شیفتگان قلمش چه بسا که بارها یادش راگرامی داشتند و فقدانش را در کنار خود حس نمودند. یاران او در بنیادفرهنگی و آموزشی حبیب لوی نیز از این قاعده مستثنی نبوده اند. آنان نیز عکس او را همیشه در کنار خود داشتند و نامش را روزانه در میان دهها و صدها مکاتبات و نوشته ها و مقالات مرور میکنند. مرگ نابهنگام او بار دیگر فلسفهٔ زندگی را در ذهنمان مطرح میسازد - چرا به این دنیا قدم میگذاریم، نقش ما در زندگی چیست و چرا و چگونه باید با این جهان وداع نمود. در این عمر گذران آنچه که باقی خواهد ماند آرمانها و افکار بشریست و هوشنگ ابرامی و یارانش در بنیاد لوی با وقوف به این امر در راه پی گیری آرمانهای خود و او کوشا میباشند - بنیاد لوی از آغاز پیدایش خود در راه پیشبرد آرمانهای خود که همانا از افکار و نیّات زندهء یاد دکتر حبیب لوی سرچشمه میگیرد گام برداشته است. این آرمان چیزی نیست مگر دوستی و برابری از طریق آشنایی و تفاهم و دانش. راهی که این کاروان آرام و ممتد همواره در آن در حرکت خواهد بود. چنین کاروانی ساربانان و مسافران بسیاری را به خود دیده و خواهد دید. آنچه که میتواند باعث تسلی خاطر بازماندگان و روان مشعل داران و رهبران آن باشد همین تداوم، پیوستگی و ثبات قدم به سوی سرمنزل مقصود است.

هیئت مدیره بنیاد لوی بار دیگر فقدان این یار از دست رفته را به خاندان آن مرحوم، به جامعه و دوستان آن زنده یاد همچنین به خود به مناسبت از دست دادن یک همکار گرامی تسلیت گفته آرامش و آسایش روحش را طلب می نماید.



مانند زمانهای قدیم

نویسنده: Zev Chafet

ترجمه از: آلبرت دانش راد

فاشیسم نوین متّفقین بزرگ تاریخ را دوباره به هم میپیوندد

سه سال پس از فاجعهٔ یازدهم سپتامبر، ائتلاف بزرگ ضد فاشیست های دوران جنگ جهانی دوّم دارد دوباره به جای قبلی خویش برمیگردد. اول، آمریکا به تنهایی با فاشیسم جدید میجنگید سپس انگلستان داخل شد و اکنون روسیه دارد به این جمع میپیوندد. این همراهی سه سال طول کشیده زیرا انگیزهٔ اولیه مسکو همواره همکاری با فاشیسم است. استالین در سال ۱۹۳۹ با انعقاد قرارداد عدم تجاوز با هیتلر این اشتباه را انجام داد و دو سال بعد هنگامی از خواب بیدار شد که ارتش آلمان در داخل روسیه پیشروی میکرد.

دولت ولادیمیر پوتین (و قبل از آن دولت بوریس یلتسین و رژیم های پی در پی کمونیستی) در حسابهای خود، اشتباههای مشابهی را انجام داده اند. به طور مثال روسیه در برنامه های هسته ای ایران به آن کشور کمک کرده، اسلحه و مهمات جنگی به صدام حسین و سوریهٔ بعثی فروخته و به فلسطینی ها حمایت سیاسی داده و از این راه امیدوار بود که ای کارها، روسیه را از جهاد فاشیستها مصون میدارد. تا اینکه سر و کله رزمندگان مسلمانی که خود را وقف خدا کرده اند در ساختمان مدرسه در شهر بسلان (Beslan) پیدا شدند، و پوتین، تحت تأثیر این جنگ با تروریستها، به صف معتقدین "اصل بوش" (Bush Doctorine) پیوست و در پی کشتار همگانی مدرسه، به روسها گفت: "باید بپذیریم که ما خطری که در کشور خودمان و در جهان اتفاق افتاده را درک نکردیم. ژنرال یوری بالویوسکی (Yuri Baluyevsky)، رئیس ستاد، قول داد که "تروریستها را در هر کجای جهان که باشند از بین خواهیم برد".

وزیر خارجهٔ انگلستان، Jack Straw ، این موضع جدید روسیه را "قابل درک" توصیف کرده و کاخ سفید با این طرز تفکر موافقت دارد.

چند روز پس از واقعهٔ Beslan ، پوتین، Sergei Lavrov ، وزیر امور خارجه اش را به اورشلیم فرستاد. وی در

آنجا دربارهٔ همکاری استراتژیکی این **"منازعهٔ سراسری جهان"**، با نخست وزیر ایسرائل، اریل شارون گفتگو کرد.

در همان زمان، فرمانده نیروی هوائی هند نیز به اسرائیل آمد. هندوستان، مانند روسیه، عرفاً کوشیده است که با حمایت از جهاد علیه اسرائیل، خطرات ناشی از جهاد را از کشور خود منحرف نماید. ولی، پس از اینکه پاکستان بمب اتمی اسلامی را تولید کرد، سیاست دهلی دستخوش دگرگونی شد. هنگامی که رزمندگان مورد حمایت پاکستان پس از واقعهٔ یازدهم سپتامبر اقدام به کشتار مردم بی دفاع در کشمیر کردند، هندی ها چیزی را دریافتند که پوتین اکنون به آن میگوید **"تجاوز محلی"** که در عمل، بخشی از یک نبرد جهانی امپریالیسم اسلامی است".

اسرائیل مقصد مقامات هندی و روسی بود نه به خاطر اینکه - طبق تصور تاریک مجلهٔ Nation و Pat Buchanan - مشایخ صیون (Elders of Zion) جهان را اداره میکنند، بلکه در این نبرد، مانند نبرد جهانی دوم، تنفر از یهودی نقطه مرکزی احساسات تشبث فاشیست ها میباشد. در نتیجه، روی آوری آشکار این کشورها به اسرائیل، اعلان سمبولیک استقلال و بیرون رفتن از مدار امپریالیسم اسلامی است که در عین حال قدمی بسیار عملی میباشد. برای کشورهایی مانند روسیه و هند (و آمریکا و انگلستان به همچنین) اسرائیل یک منبع عظیم خبره گی نظامی در هنر و علم در هم کوبیدن تروریسم در جهان میباشد.

محور مسلمان، اگر می بینید که ائتلاف قدیمی متفقین جنگ جهانی دوم دارد دوباره شکل میگیرد، باید خود را سرزنش کند حمله به کودکان Beslan اشتباه وحشتناکی مانند تهاجم هیتلر به روسیه بود. روشن اندیشی و تفکر استراتژیکی لباسی نیست که بر قامت فاشیسم دوخته شده باشد.



اسلام گرایان به این امید دل بسته اند که اتحاد دوباره برقرار شده بی دوام خواهد بود. از این خوشحالند که فرانسه به این اتحاد ملحق نشده است. ولی آنها فراموش میکنند که فرانسه در زمان جنگ جهانی دوم هم از یک قدرت وابسته به متفقین بسیار دور بود و هنوز هم هست. کانادا تنها کشور مهمی است که از گروه متفقین خارج شده ولی در عوض کار ژاپن و ایتالیا از سیاست عدم مداخله گذاشته است. مهاجم بودن آلمان، نبودن کانادا را بیشتر از بودنش جبران میکند. سه کشور بزرگ دلایلی برای گرایش به هم دارند. روسیه به این زودیها کشتار کودکان را نمی بخشد، و پوتین، اگر بخواهد رهبری با اعتبار باقی بماند، باید به حرفهایش یک چاشنی عملیات جنگی بزند. انگلستان به روابط ویژهٔ انگلیس و آمریکا همچنان پای بند باقی مانده (و تونی بلر، علیرغم اخطارهای مطبوعات چپ گرا، هنوز به تسلط بر حزب خودش و پارلمان ادامه میدهد). اما در مورد ایالات متحده، آمریکا آنقدر خواهد جنگید تا تهدیدها و اشباح یازدهم سپتامبر مغلوب گردند. مردم آمریکا هیچ چیزی کمتر از این را نمی پذیرند.

روشن اندیشی و تفکر استراتژیکی لباسی نیست که بر قامت فاشیسم دوخته شده باشد

در مورد ایالات متحده، آمریکا آنقدر خواهد جنگید تا تهدیدها و اشباح یازدهم سپتامبر مغلوب گردند.

مردم آمریکا هیچ چیزی کمتر از این را نمی پذیرند.



خانم بزر گ هم
خانم بزر گهای قدیم

شهره حکمتی نوفر

مادر بزرگهای ما در چهل سالگی لقب "خانم بزر گ "میگرفتند، زمستانها به روی مخده مخمل مینشستند و قلیان میکشیدند و دستور میدادند و تابستانها زیر سایه درخت روی تخت چوبی و تشکچه ساتن (چون ساتن خنک تر است) در کنار کاسه پر از یخ و خاک شیر مینشستند و دستور صادر میکردند. حالا بعضیها که خانه دارتر بودند در میان أرد دادنهایشان یا بافتنی میبافتند و یا جورابهای سوراخ دار را رفو میکردند. در این میان نیز دخترها و عروسها به اتفاق کلفت و نوکر و گماشته و خانه زادها تند تند کار میکردند و جرأت جیک زدن نداشتند.

احترام **خانم بزر گ** و **آقا بزر گ** از نان شب واجب تر بود. کی جرأت داشت روی حرف خانم بزرگها و آقا بزرگها حرف بزند و اظهار عقیده کند. ما بچه های بیچاره کجا اجازه عرض اندام داشتیم. دلمان به این خوش بود که ما هم روزی **خانم بزر گ** و **آقا بزر گ** میشویم و دمار از روزگار دیگران در میآوریم. حالا نمیدانم ما چه هیزم تری فروخته بودیم که ما را به آمریکا تبعید کرده اند!



چهل سالگی که سهل است شصت سالگی هم کی جرات دارد اسم "**خانم بزر گ و آقا بزر گ**" بیاورد! با این همه عمل جراحی پلاستیک، بوتاکس، لا یپوساکشن، موهای رنگ شده و غیره همه خانمها و آقایان در میان سالهای ۳۵ تا ۴۵ سالگی سالهاست که در جا میزنند.

و اما برویم بر سر حافظه که با وجود انواع و اقسام ویتامینها و املاح معدنی و دستورات و رژیمهای رنگارنگ متأسفانه بین ۳۵ تا ۴۵ سالگی باقی نمیماند و دیر یا زود همگی گرفتار بیماری "کمی حافظه و اختلال حواس به دلیل پیری

خواهیم شد.

اگر اتفاق زیر کم و بیش برایتان اتفاق افتاده، متأسفانه شما هم به این بیماری دچار شده اید:

فرض کنید بنده تصمیم گرفتم که اتومبیلم را بشویم. (عرض کردم فرض کنید)!

همان طوری که به سمت گاراژ روان بودم ناگهان متوجه نامه هایی شدم که به روی میز ناهار خوری تلنبار شده بود. تصمیم گرفتم که قبل از اینکه ماشین را بشویم، نامه ها را باز کنم و آشغالهایش را به دور بیاندازم.

بنابراین کلید ماشین را به روی میز گذاشتم، پاکتها را باز کردم و نامه های آشغال را به سطل آشغال ریختم. در این میان متوجه شدم که سطل آشغال پُر است.

فکر کردم قبل از اینکه صورتحسابها را بپردازم سطل آشغال را خالی کنم. دوباره فکر کردم از آنجایی که سطل آشغال بزرگ کنار جعبه پست است بهتر است چکها را اول بنویسم و با یک تیر سه نشان زده، هم صورتحسابها را پست کنم، هم سطل آشغال را خالی کنم و هم اتومبیلم را بشویم.

دسته چکم را از کیفم در آوردم و متوجه شدم که فقط یک چک بیشتر ندارم. چکهای سفیدم در کشوی میز اتاق کارم بود، وقتی به اتاق کارم رفتم متوجه شدم که لیوان آبی که صبح دستم بود، روی میز کارم است.

فکر کردم ممکن است لیوان واژگون شود و ترتیب کاغذهایی که به روی میز کارم بود داده شود، بنابراین این لیوان رابرداشتم که به آشپزخانه ببرم.

چشمم به میز اتاق مهمانخانه افتاد و گلدان گل که داشت پژمرده میشد. لیوان آب را به روی میز گذاشتم و گلدان را روی پیشخان آشپزخانه گذاشتم تا آبشم را عوض کنم. خوشبختانه عینکم را که از صبح به دنبالش بودم روی پیشخان آشپزخانه یافتم. فکر کردم تا یادم نرفته بهتر است که عینکم را در کیفم بگذارم، ولی اول آب گلدان را بهتر است عوض کنم. ناگهان دیدم که ریموت



کنترل تلویزیون روی میز آشپزخانه است. میدانستم اگر ریموت را روی تلویزیون نگذارم امشب نمیتوانم به خاطر بیاورم که ریموت کجاست و از تلویزیون خبری نخواهد بود.

ناگهان دستم لغزید و گلدان به زمین افتاد و شکست! رفتم جارو و خاک انداز را بیاورم که خرده شیشه ها را جارو کنم، به گاراژ که رسیدم یادم آمد که میخواستم امروز ماشینم را بشویم.

به دنبال کلید ماشین به آشپزخانه بازگشتم، پایم به روی آب گلدان که روی زمین ریخته بود لیز خورد و با صدای مهیبی به زمین افتادم. متأسفانه به غیر از درد باسن،دست و پایم با تکه های کریستال گلدان شکسته پاره شد و خون به راه افتاد.

با صدای افتادنم و آه و ناله ام خوشبختانه همسر و فرزندانم به دادم رسیدند و زخمهایم را پانسمان کردند و به روی مبل مخمل درازم کردند، و چای و خرما و قرص مسکن برایم آوردند و یک ساعتی چرت زدم.

وقتی از خواب تازه بیدار شدم، اتومبیلم هنوز کثیف بود، صورتحسابها هنوز پرداخت نشده بودند، لیوان آب به روی میز مهمانخانه زنگار انداخته بود، گلها همه خشک شده بودند و گلدان کریستالم شکسته بود، سطل آشغال پر از کاغذ هنوز خالی نشده بود، نه ریموت تلویزیون را میتوانستم پیدا کنم و نه عینک خواندنم را، تن و بدنم درد میکرد و دست و پایم مثل "خر زخم آلود" باند پیچی شده بود و از همه مهمتر نمیدانستم کلید ماشین را کجا گذاشته ام.

مطمئن بودم که از صبح تا عصر این طرف و آن طرف خانه در رفت و امد بوده ام ولی نمیدانستم چرا خانه اینقدر ریخت و پاش است، چرا شام نداریم و کلید لعنتی ماشین کجاست!

ولی دلم خوش بود که برای چند ساعتی به روی مبل مخمل (نه مخده مخمل) دراز کشیده ام و برای چند دقیقه ای احساس "خانم بزرگی" کرده ام.

بهتر است زیاد نخندید، اگر این بلاها تا کنون به سرتان نیامده است به زودی خواهد آمد!

نوشته: منصور مقیمی

یادی از روانشاد

دکتر هوشنگ ابرامی

شانزدهم نوامبر ۲۰۰۴ مصادف است با یکسال از درگذشت نویسنده ای پر توان چیره دست و خستگی ناپذیر دکتر هوشنگ ابرامی که متأسفانه در سن ۶۴ سالگی درگذشت و همسر عزیز و فرزندان گرامش را و همچنین بسیاری از آشنایان وابستگان و بسیاری از دوستدارانش که با شوق و ذوق و علاقه آثار گرانبهایش را مطالعه میکردند و در محافل و مجالس نقل میکردند در غم واندوه فرو برد.

اکنون یک سال است که دکتر هوشنگ ابرامی را ما دوستانش، نمی بینیم و آثاری که او با گشاده روئی و علاقمندی مینوشت در رسانه های گروهی فارسی زبان نمی یابیم. هوشنگ ابرامی شوری و شوقی به نوشتن داشت او علاوه بر آنکه نویسنده ای چیره دست بود اندیشمند تعقّل گرائی هم بود. او در تجزیه وتحلیل و سمت گیری در مسائل مورد علاقه اش مهارت زیادی داشت. در نوشته هایش به اعماق مناسبات و روابط چهره های عناصری که نقش و سهمی مهم داشتند نفوذ میکرد و سئوالات خود را هوشمندانه، بدون موضع گیری مطرح میکرد و میشود گفت دکتر هوشنگ ابرامی همزمان با طرح سئوالات منطقی اش تجزیه و تحلیل و نتیجه گیری از طراحی سئوالات را در اختیار خواننده خود قرار میداد. به عنوان نمونه در کتاب **"یهودیت اصیل و یهودیت اسیر"** بخش ۳۰ پرسش یهودیت چیست پیش از آنکه پرسی یهودی کیست مینویسد به گواهی اسفار پنجگانه این پایدارترین سند یهودیت موسی ارمغان گرانسنگ یکتاپرستی را جز به قوم یهود به دیگر اقوامی که در جمع بردگان رها شده، به او پیوستند عطا کرد و با دعوت آنان به یهودیت حامی سرسخت آنان گردید... او با ارائه سند معتبر خواننده را همراه خود به



ژرفای تاریخ میبرد، یعنی به زمانی که سنگ بنای آئین یهودیت را که میشود گفت (صبحدم آزادی) گذارده میشود وادار به سئوال میکند که به راستی (آن اقوام گوناگون دیگر) که در جمع بنی اسرائیل از مصر خارج شدند کجا رفتند و بر آنها چه رفت!

به هر ترتیب هر یک از نوشته هایش و آثارش پرس و جو است و این روش هوشمندانه را آن روانشاد از اندیشمندان یهودی که در طول درازنای تاریخ حضور پیدا میکردند و چشم به عقل خلاق در یهودیت داشتند فرا گرفت و آگاهانه به کار میبرد.

روانشاد دکتر ابرامی هر آینه در جامعه ای که آزادی بهائی گران بود و ساختارش و نظام فرمانروائی اش به شالوده آزادگی و عدالت و حفظ حرمت انسانی بنیان گرفته بود حضور پیدا میکرد یکی از نخبه ترین و مشهورترین اندیشمندان ظهور و جلوه میکرد ولی افسوس این نویسنده هوشمند و تعقّل گرای با آن روحیه و اخلاق قابل تحسین در جائی از این سیاره حضور پیدا کرد که استبداد رأی همراه با توسری زدن به فهیمان قرنهای بسیار دوام پیدا کرده و امروزه هم بیچاره مردمان آن جامعه دست بگریبان ظلمی و ستمی فاحش و بی عدالتی مضاعف گرفتار آمده اند.

بدیهی است آثار قلمی آن روانشاد مهر جاوید خواهند یافت چه در آینده دستمایه پژوهشگرانی خواهد شد که از آن آثار بهره هایی خواهند گرفت. یادش و نامش برای همگی دوستداران و علاقمندان بر آثارش گرامی و روانش شاد.

***

نامه وارده

دَرد دلی با شما جناب آقای فاخری (از فریدون برادر (او))

دیدگان پر اشک و گریانم پیوسته در جستجوی (او) بود، گوشهایم و قلبم همه گاه و همه جا در انتظار شنیدن طنین صدای زیبا و دلگرم کننده (او) بود، درون وجود و ضربان قلب و افکار مغزم پیوسته در جستجوی خنده ها و لبخندها ی پر امید و توان بخش (او) بود، همه جا را در جستجوی (او) گام برمیداشتم، با دیدگان آلوده به اشک و زاری ام در انتظار دیدار (او) و شنیدن آوای (او) بودم - هیچ و هیچ جا به جا نشد - نه او را یافتم و نه او را دیدم فریادهای بی صدا و فغانهای با طنین قلبم به هیچ جا و مکانی برای یافتن ودیدار (او) راه به جائی نبرد.

تا به آنگاه...

به ناگه (او) را یافتم و با چشمانی پر از اشک و قلبی پر طپش وجود عزیز و بی همتای (او) را در حالیکه همچنان پیوسته ایام گذشته لبخند امیدبخش (او) را با چشمانم میدیدم یافتم و در حالیکه سیمای خندان او را در آغوش پر حرارت و تلاطم وجودم می فشردم و بوسه بر چهرهٔ سیمای زیبا - خندانش میزدم با او حرفها زدم و دل از دردهای درونم در نبودن با (او) درد دلها کردم صدا و حرفهای لرزانم هر لحظه بیشتر و پر طنین تر میشد، اما هر چه در انتظار ماندم پاسخی از او نشنیدم. در شگفت ماندم که چگونه بر خلاف گذشته و گذشته ها پاسخم را با لبان لبخند آمیزش نمیداد... که ناگه به خود آمدم، دیدگان سیل آب اشک آلودم را که گشودم به ناگه دریافتم که با هزار و هزاران آه و افسوس برای ابد از شنیدن صدا و خنده های آموزنده اش محروم و محروم شده و دیگر هرگز (او) را نخواهم دید و صدایش نخواهم شنید و به آن هنگام که به خود آمدم با هزار امید و آرزو وجود خیالی (او) را در تصویری که از او در مجله ای که برای آن زحمتها کشیده بود دریافتم. در این حال ناچار با آهی جگرسوز به نظاره سیمای خندانش نشستم و با دیدگانی اشک آلود و لبانی بسته با او به گفتگو نشستم. آری تنها با تصویر زیبای او بود که در رؤیا با (او) درگفتگو بودم و تنها خاک آرامگاه ابدی بودکه (او) را لمس میکرد و نه مَن!

جناب فاخری آخرین شماره مجله، مجله ای که با تدبیر و درایت و کاردانی (او) و نیز خود جنابعالی نشریه ای بی مانند شده بود دریافت کردم شرح و بیان لحظه در بافت آن آنچنان بود که با دنیائی آه و افسوس و جگرسوز برای جنابعالی یادآور شدم، توانائی و قدرت یادآوری و نوشتن کلمه "مرحوم" و یا "روحش شاد" در کنار نام پر افتخار و جاودانه (او) را ندارم زیرا جمع این کلمه و جمله قلب و وجودم را از خود بیخود ولرزان میکند چرا که باورش برایم بسی مشکل و دشوار است، یادآوری نامش نام پر افتخار (او) دنیائی از افتخار و سر بلندی و سرافرازی برای من، خانواده، فامیل و جامع یهودی بود.

و ای کاش امثال تو را باز هم و باز هم خدا بیافرینند که گریان به دنیا آیند و با آرامشِ روح و وجدانِ خوش و خندان بروند!

جناب فاخری قصدم از ارسال این نوشته در عین حال شاید کم شدن جزئی از درد ناباور درونم از این اندوه سنگین ونیز تشکر و سپاس فراوان از این همه لطف و محبت و یادآوریهای شما به وجود عزیز و نازنین برادرم هوشنگ و انتشار آخرین شماره مجله با تصویری خندان از او که متأسفانه نام مبارکش را دیگر هرگز در فهرست نمیبینم میباشد و شاید هم این همه لطف شما در انتشار یادها و نوشته ها وعکس زیبا و خنده جاودانه (او) است که تا حدودی ناچیز آرامش بخود میبینم در جبران برای جنابعالی دوست و همکار ارجمند و گرامی (او) و دیگر همکارانتان در نشریه چشم انداز سلامتی و موفقیت خواهانم.

در خاتمه با اجازه چند سطر ناقابلی را که به یاد (او) نوشته و چند لحظه ای را در عالم خیال و رویا با (او) گذرانده ام را برای جنابعالی بازنویسی میکنم.

با تشکر و سپاس
دکتر فریدون ابرامی
۱/۲۱/۲۰۰۴

عزیزم هوشنگ جان

به یاد داری آن زمان که دیده به جهان گشودی چه گریه و زاریها سر میدادی در حالی که همه آنها که تو را تازه به دنیا آمده و چشم به دنیا باز کرده بودی میدیدند همه شاد و خوشحال و خندان بودند؟

حال که سر به بالین در خوابگاه ابدی گذاشته ای در حالیکه همه و همه برای تو اشک ریزان و گریان وغمگین اند تو خود پیوسته شاد و خندان در خواب ابدی فرو رفته ای چرا که وجود عزیزت پیوسته همراه با آرامش و آسایش خیال و وجدان از بی همتا و نیکو بودن بود...

و ای کاش امثال تو را باز هم و باز هم خدا بیافرینند که گریان به دنیا آیند و با آرامشِ روح و وجدان خوش و خندان بروند!

تبریکی به کنیسای نصح و مژگان حکیمی

ما سوره ای ز مصحف آل محبتیم
آیات روشنیم به تفسیر ما بیا

حسین وصال

روزی که نازنین دوستی خبر انتخاب مژگان حکیمی به ریاست هیئت مدیرهٔ کنیسای نصح را به من داد، با احساسی مملو از سرور و افتخار با خود گفتم "آفرین بر تو مژگان عزیز که راه را برای سایر زنان لایق و با هوش یهودی ایرانی ما در جامعه مان باز کردی" و این واقعیتی است.

از جانب دیگر در ذهن خودم به هیئت مدیرهٔ نصح نیز تبریک گفتم که بالاخره سدها را شکستند و ریاست این مرکز بزرگ مذهبی فرهنگی را بر اساس لیاقتها و کارآئیها و بدون در نظر گرفتن سایر عوامل انتخاب کردند.

آشنائی من با مژگان حدود سه سال و اندی پیش و در منزل آقا و خانم فاخری، در یک جلسه مطبوعاتی که زنده یاد دکتر ابرامی تشکیل داده بود شروع شد. در آن جلسه به محض اینکه مژگان شروع به صحبت و ابراز نظر کرد، ناخودآگاه در دلم او را به خاطر آگاهی و اطلاعاتش به مسائل روانی و اجتماعی موجود در جامعه مان تحسین کردم. در آن زمان من در اورنج کانتی زندگی میکردم و کمتر با افرادی چون مژگان در جامعه مان آشنائی داشتم، و به این خاطر بسیار متأسف شدم. زیرا در آن جلسه نه تنها مژگان که تنی چند خانمهای دیگر نیز حضور داشتند که حس تحسین مرا برانگیختند. به هنگام خداحافظی فقط در یک جمله توانستم به آنها بگویم که چقدر از آشنائی با آنها خوشحالم و این به هیچ وجه آنچه را در قلبم احساس میکردم، ابراز نمیکرد.

به خوبی به یاد دارم که در راه برگشت به اورنج کانتی، زنده یاد همسر نازنینم نیز از آشنائی با آنها خوشحال بود و به من پیشنهاد کرد که من بهتر است با تمام این خانمها طرح دوستی ریخته و رفت و آمد بیشتری داشته باشم، که این به علت دوری راه چندان میسر نبود.

به هر حال بعدها دست تقدیر از طریق برنامه های اجتماعی، فرهنگی باعث ملاقاتهای مجدد من با مژگان شد. به یاد دارم که در یکی از ملاقاتهایمان به من خاطر نشان کرد که مشکلات اجتماعی که گریبانگیر جامعه یهودی ایرانی مقیم آمریکاست، همانند مشکلات جامعه بزرگ در آمریکاست، و مابایستی از تجربه و منابع موجود در جامعه بزرگ، به اضافه منابع جامعه خودمان استفاده کرده و در حل این مشکلات کوشا باشیم. او از یاری به زنان و بچه های مورد جور و ستم قرار گرفته، و خانواده هائی که به علت مهاجرت و برگردانی بین دو فرهنگ ایران و آمریکا که منتج به مشکلات خاص خودشان میشوند، سخن میگفت. در طول مدت کوتاه آشنائیمان متوجه شده ام که هدف او به جز اداره درست و مناسب مؤسسهٔ مذهبی، فرهنگی نصح، کمک و یاری به بهتر شدن جامعه و جلوگیری از بروز مشکلات بدون در نظر گرفتن شخص، مؤسسهٔ خیریه و یا انجمن خاصی نمیباشد. او معتقد است که مسائل و مشکلات جامعه یهودی ایرانی با کمک و همیاری همه سازمانها و مؤسسات خیریه موجود بهتر و مؤثرتر حل و فصل خواهد شد و من میگویم هله لویا.

ما تکروان بادیه های تفرقیم
فریادمان رساست که توحید در کجاست

حسین وصال

اعتقاد به کمک و همیاری با سایر سازمانها، در استقبال و همکاری گروه بانوان نصح، از گروه خیریه سازمان سیامک در برنامه نهار چند ماه گذشته شان بخوبی هویدا بود و به این دلیل از گروه بانوان سازمان نصح و مژگان حکیمی سپاسگزاری میکنیم و امیدوارم که این همکاری و همیاری پایدار بوده و در حل مشکلات جامعه مان مؤثرتر باشد.

منیژه یومطوبیان

Joke # 3

Iranian Jewish parents want their children to marry into a "good family." This sounds fairly arbitrary, but I think there actually is an equation to assess this: Add the number of Mercedes Benzes, BMW's and Doctors and/or Lawyers in the family, multiplied by the frequency the family name comes up in gossip circles, divided by the square footage of marble flooring in the home. This calculates the Good Family Index. (Mom's Voice, doing some calculations on a chalkboard) "...Carry the one... oh, sorry honey, the Mazel Tov family is only a 2.6, you can't marry that girl. But let me know if her brother ever passes the Bar exam and we'll try again."

One of the greatest strengths and blessings of Iranian-Jewish Americans vs. the average American is our focus on family togetherness. My friend Mike McDermott commented once, "Why do you guys call your 3rd and 4th cousins...your cousins? That is not a cousin if it's not your uncle or aunt's kid." It really put into perspective how extensive and beautiful our connection is with families. There is a reason many of the dining room tables found in Iranian Jewish homes are larger than my apartment. They always want to make sure they have enough room for the entire family. As a young boy, I remember being instructed on the importance of marrying into a "good family." As I grew older and started thinking for myself (shhh, don't tell my parents), it became quite conspicuous that a "good family" was not measured by generosity of spirit, positive attitude and a loving environment, as much as a clear ability to cultivate post-graduate degrees, German cars and multi-port garage in which to store them. I don't really believe that the good-family-wish-list is devoid of the cultivation of the spirit and the heart, I'm quite sure it's implied. But parents, it's still nice to be reminded of these things once in a while. And mom, if you are reading this, please stop asking my doctor friends if they will marry my sisters.

It's getting embarrassing.

Continued from page 30

MADE IN HEAVEN

EXPLORING THE DELIGHTS OF PERSIAN ICE CREAM

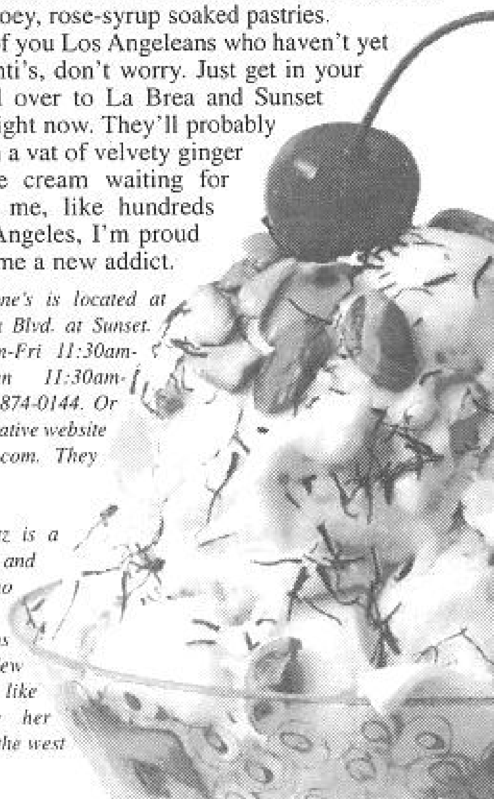
cream but also carries multiple health benefits. As the sign reports, it's used "as a rejuvenating agent, stimulant, antidepressant and as a regulator of menstrual flow." In other words, ladies, next month forget the Midol and get yourselves a cup of heaven instead.

For those, like me, whose slight intolerance to lactose can make a trip to the ice cream store regretful, Mashti's ginger rosewater flavor is just the thing; the ginger, which is just spicy enough, helps to ease the stomach, and can prevent "motion sickness, increase appetite, and reduce stomach acidity." (Mashti's also carries rosewater ice cream in soy and low fat/no sugar versions. I myself went straight for the gold.)

Other divinely inspired choices include orange blossom, rosewater saffron (made with the finest Persian saffron), laced with chewy pistachios, and a host of irresistible sorbets, including (when it's in season) pomegranate, sour cherry faloudeh, made with rice fibers not unlike glass noodles, and my favorite, herbal snow, a dazzling concoction of lime juice, rosewater, poppy seeds, and mixed herbs. Cherie, the good-natured and helpful server, suggested a splash of sour cherry or lime juice (from the graceful dispensers on each table) for the sorbets, or a drizzle of chocolate for the ginger rosewater ice cream.

Like most American ice cream parlors, Mashti's also carries the standards of rocky road and peanut butter cup, and can make shakes, malts, and banana splits out of everything. My bet is on the Persian varieties, like the Mashti, a scoop-of-whatever-you-please wedged between two thin wafers or the Macaroon Malone, a sundae piled with gooey, rose-syrup soaked pastries.

For those of you Los Angeleans who haven't yet been to Mashti's, don't worry. Just get in your car and head over to La Brea and Sunset Boulevards right now. They'll probably be open, with a vat of velvety ginger rosewater ice cream waiting for you. As for me, like hundreds around Los Angeles, I'm proud to have become a new addict.



Mashti Malone's is located at 1525 N. LaBrea Blvd. at Sunset. Hours are Mon-Fri 11:30am-11pm; Sat-Sun 11:30am-11:30pm. (323) 874-0144. Or visit their informative website at www.mashti.com. They ship anywhere!

Avigail Schotz is a freelance writer and filmmaker who divides her time between Los Angeles and New York. Places like Mashti's make her happy to be on the west coast.

Written By Marvin Kharrazi

Hey kids, what time is it?
-It's Behind the Humor time!



Get ready to laugh because you are about to enjoy a generous helping of succulent material from my stand up comedy performances. We will digest the jokes and absorb their nutritious contributions to our lives. In honor of the Thanksgiving holiday, I have included some jokes about food – something which is, of course, near and dear to the Iranian Jewish community. I love that our families have embraced the celebration of Thanksgiving, a truly American holiday. As if our mothers would ever let us miss out on a holiday which showcases their culinary talents and mandates stuffing their guests into food comas. I'm thankful for Alka Seltzer, and I'm thankful for Behind the Humor, so let's begin!

Joke # 1

We are a food-oriented culture. Iranian households feed their guests. Jewish households feed their guests. IRANIAN JEWS FORCE FEED their guests. (Mom's voice) "Please have a little? I was cooking since six o'clock yesterday morning." "No thanks, I'm not hungry." "Please, eat! Just one bite, JUST TASTE. Or else I have to throw it all in the garbage!" "Ok, Ok, I'll eat, I'll eat, just stop with the guilt!" I think this is what might have started the whole Iran-Hostage Crisis situation – Americans tried to refuse food inside Iran! 440 days later, President Reagan was on the phone, "Well, they want you to eat that last kabob – do it for America. Well, just pretend its SALSBURY STEAK! No, don't ask them for a side of mashed potatoes, you'll start World War III!"

Joke # 2

I realized how deep my mom's obsession with feeding me was when I went away to college. Her first question to me on the phone was: "What did you eat today?" And she needed me to report to her EVERY DAY! It was like having a phone-food-stalker, (sung to the tune of "Every Breath You Take" by the Police – mom's voice) "Every meal you make, every bite you take, every fast you break, when you have eh-steak, I'll be calling you. Oh can't you see, you must be eh-hungry, your tummy aches, please have some Corn eh-Flakes."

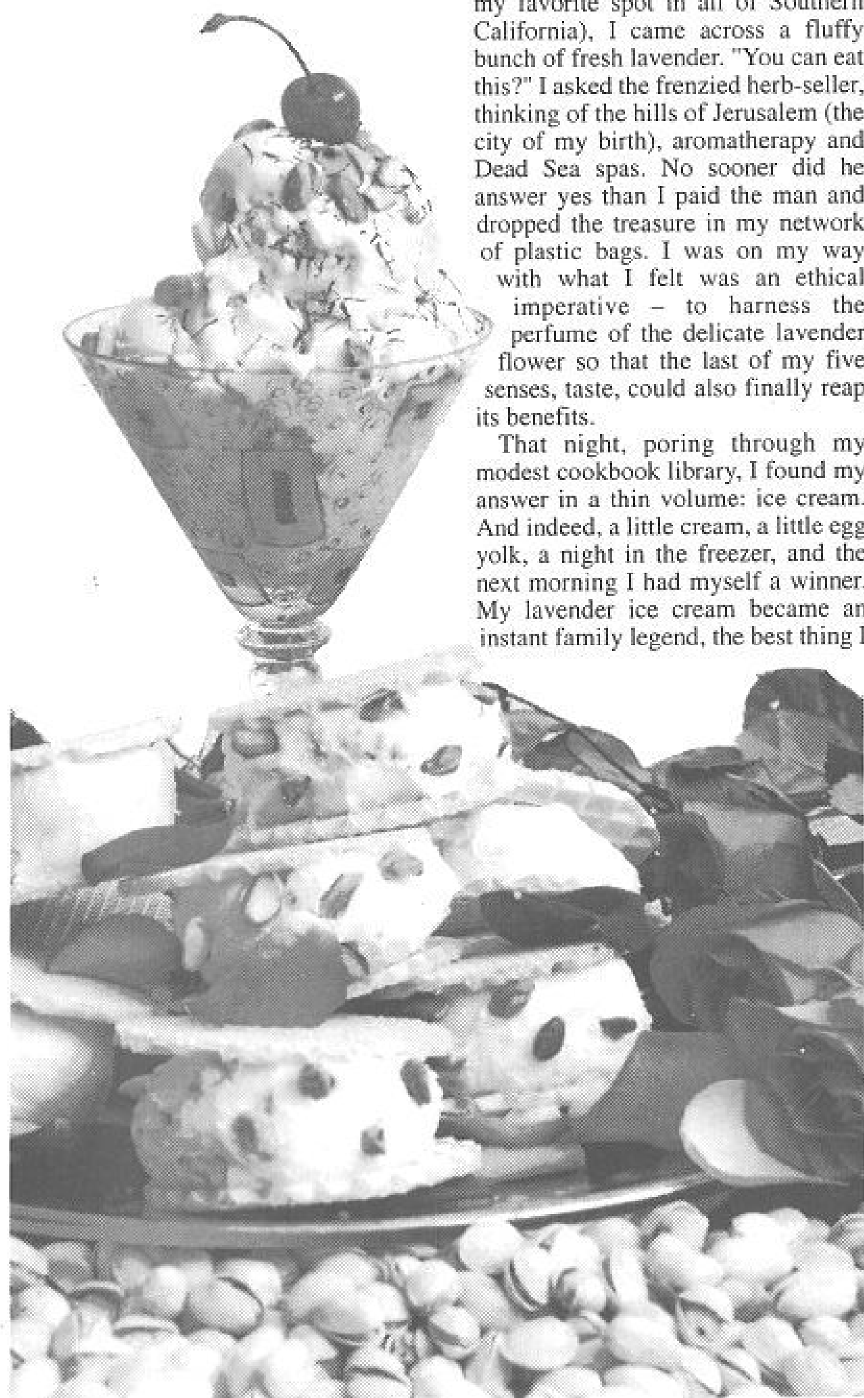
Few things are certain in life. Death, taxes and if you go to an Iranian Jewish home and the lady of the house is there, you will be offered food. Multiple times. When friends would visit as I was growing up, I often felt I was living that scene in the Indiana Jones movie where Indiana had to coax the American visitor into graciously accepting the unfamiliar foods so as not to upset the host. And if our guest approved of the first thing they put in their mouth – look out. The table would be adorned with every edible morsel in the house – ghondi, torshi, chicken, rice dishes, goulashes, fruit plates and pastries. It was like watching the "I Love Lucy" episode in the chocolate factory, Lucy scrambling to accomplish the hopeless task of adequately handling a never-ending conveyor belt of chocolates. Kind of funny, kind of cruel, kind of bizarre and a one of a kind experience that probably caused my friends to endure nightmares.

I made the link to force-feeding…or, at least, highly-urged eating, with people being taken hostage for a few reasons. The first reason is obvious if you have ever been over to my house, or in the presence of any adamant Iranian Jewish cook – you feel like there is no way out and no negotiating – you are captive until they are through with you. The second reason is because over 20 years after the fact, Iranians in the United States as a whole are still somewhat associated with the hostage taking that was perpetrated by a specific, small faction that in no way represents all Iranians. Infusing humor into the incident is a hope to help laugh at the ridiculousness of it all, and share some kabob, which is really, really good – especially with mashed potatoes.

Written By Avigail Schotz

MADE IN HEAVEN

EXPLORING THE DELIGHTS OF PERSIAN ICE CREAM



Earlier this year, on one of my walks through the Wednesday Santa Monica Farmer's Market (perhaps my favorite spot in all of Southern California), I came across a fluffy bunch of fresh lavender. "You can eat this?" I asked the frenzied herb-seller, thinking of the hills of Jerusalem (the city of my birth), aromatherapy and Dead Sea spas. No sooner did he answer yes than I paid the man and dropped the treasure in my network of plastic bags. I was on my way with what I felt was an ethical imperative – to harness the perfume of the delicate lavender flower so that the last of my five senses, taste, could also finally reap its benefits.

That night, poring through my modest cookbook library, I found my answer in a thin volume: ice cream. And indeed, a little cream, a little egg yolk, a night in the freezer, and the next morning I had myself a winner. My lavender ice cream became an instant family legend, the best thing I had ever made – probably the best thing I will ever make. I can't take full credit, as I know the real author was the flower itself.

Something happens, something exquisite, when food is infused with the scent of a flower. The flavor engages us far beyond our tastebuds; it brings back moments of physical and visual pleasure, of calm, and of joy in a crop that, in the art of most cultures, defines beauty.

Not long after my lavender coup-de-gras, I hurried to my local Iranian market (Tehran Market on Wilshire) and loaded up my cart with dried rosebuds. I myself am not Persian, but I take much joy in wandering the aisles of the Iranian markets around town – the flavors excite both the foodie in me, and the Israeli Sabra who craves the scents and textures of Middle Eastern food. Again, the results were heavenly, especially when topped with a drizzle of bittersweet chocolate.

And so, though I may be the last in Los Angeles to have discovered it, when I recently made my inaugural trip to Mashti Malone's ice cream shop, I felt like I had come home.

Open since 1980, the modest storefront on La Brea and Sunset Boulevards has seen its retail sales explode over the past few years, due in part to the popularization of food that is both culturally sophisticated and healthful. Ice cream healthful, you ask? The first thing one sees in Mashti's is a sign describing the ingredients, many imported from Iran and elsewhere in the Middle East. Like most Persian food, the recipes at Mashti seems to follow the basic but inspired credo that good food – the best food – begins with natural ingredients. Rosewater, the "vanilla" of Persian cuisine and the basis of Mashti's signature flavors, not only adds an elegant complexity to the ice cream but also carries multiple health benefits. As the sign reports, it's used "as a rejuvenating agent, stimulant, antidepressant and as a regulator of

Continues in page 32

Written By Seth Avergon

Healthy Holiday Eating

It is that time of year to prepare for holiday feasts, company parties and a variety of other social get-togethers calculated to challenge your normal, dietary common sense. Soon you will be awash in a sea of fatty foods, pastries and copious amounts of alcohol.

Be of good cheer, there is a way to circumvent this minefield of macaroons, latkes, cookies, and cakes this holiday season:

1 Be Reasonable:

The holidays are a time to enjoy the company of family and friends and to celebrate together. Not to feel like you are depriving yourself, so set reasonable goals for enjoying yourself, but not over doing it. Being "good" is a balance between maintaining healthy life habits and allowing certain indulgences in moderation.

2 Check Out The Scene:

There is nothing more depressing than feeling like you are the only person at the table unable to eat what they want. Take a hard look at the various dishes and ask yourself if that is something you REALLY want. If the answer is yes, then have some. Just exercise good portion control. You'll be doubly happy because A) you ate what you wanted and B) you demonstrated good restraint in limiting yourself only to your true craving.

3 Seek Out the Healthy Stuff:

Scout the table looking for the vegetable dishes, lean protein and the other healthier options. If you fill-up on the good stuff you will be less likely to binge-out on that desert plate you know is coming.

4 Desert Tray Danger:

Sugar can make you crave more sugar. Try to mix in a little protein with your sweets this season. It can lesson the desire to scarf down that entire plate of cookies in front of you. You'll be happier, the hostess will be happier and you will probably get an invite back next year.

5 Order a Side of Water:

It is often difficult to distinguish between hunger and thirst. People tend to keep eating when they are really craving something to quench their thirst. Keep up your healthy consumption of water throughout the various events you attend this season. It will diminish your thirst and keep you feeling full.

The exact opposite is true of alcohol. Not only is it empty calories, but it also dehydrates you and can lead to even greater snacking. So limit your holiday toasts or make them non-alcoholic. This will keep you safer on the highways and slimmer on the scale.

6 The Chanukah Heave-To:

Many use the holidays as an excuse to get off their normal workout schedule. I encourage people to stick with it – especially during the holidays. Most get-togethers start later in the day or in the evening, so get out there first thing in the morning and do something; walk, bike, run, head to the gym or do some calisthenics at home. Always try to get in a little pre-feast exercise.

7 Walk It Off:

Instead of making a be-line for sofa or your favorite chair after a holiday meal go for a walk. Even a short jaunt around the neighborhood can stimulate your body's metabolism to start burning the food you just consumed.

Most importantly and above all else, enjoy your holiday season. Be thankful for all the good things you have in your life and the caring people around you.



The Name Game

Written By Sara Nazarian

What's your name? I asked the little Persian girl. "Courtney," she responded.

I did a mental double take. Courtney? This isn't exactly a regal, meaningful Persian name.

More often now than ever, I seem to meet Persians named Lindsey, Madeline, and Dylan.

What has happened to all the Firouzehs, the Niloofars, the Shabnams and the Omids?

In recent years, there has been something of a nominal assimilation, which has virtually done away with authentic Persian names.

Even if traditional Persian parents do choose to name their child Homeirah, in most cases, the name is Americanized, butchered and processed into an easy-to-pronounce popular equivalent.

Mahine becomes Mary, Sahar becomes Sara, Masood becomes Mike and Jamshid becomes Jake.

I remember being in high school and hearing the Persian guys make fun of each other as they would run through the hallways and scream out, "Negatollah" or "Chambaba" (ancient Persian names).

I specifically remember one girl whose name was Mastaneh. The teachers butchered her name, the American kids harassed her, and the Persian kids called her "Nasty Masty". Was there emotional scarring? Just a bit.

So is it simply easier to pick user-friendly American names instead of Persian or Hebrew names? Yes. Is it also negating the history and traditions of the Persian culture? Absolutely.

My parents are guilty of the Americanize-your-name-game too. In his store, my father no longer goes by Saeed, but Sam. My mom is not Farideh, but Frida.

There is a markedly different attitude among Israelis I've encountered.

What's your name? I asked the raucous, curly-haired Israeli girl behind the counter at the Israeli supermarket.

"Tzviah," she said.

"T-z-v," I tried to repeat.

"We can't make that "Tz" sound," said the American woman in line behind me.

"Well, if you practice, you can make it," said the unbending, young Israeli girl.

"If I can learn your name, you can learn my name," Tzviah responded emphatically. And that was the end of that.

So why do Persians do this? Why do we feel the need to cut and paste the very frame of our identities?

The name change is the easiest of all assimilation-inspired changes. Then comes the blonde hair, the thin eyebrows, the nose job, the fake tan and I can go on and on (use your imagination).

There is something to be said for the guys and girls who still look Persian and have authentic Persian names.

I think the correct terminology is "FOB" (Fresh Off the Boat).

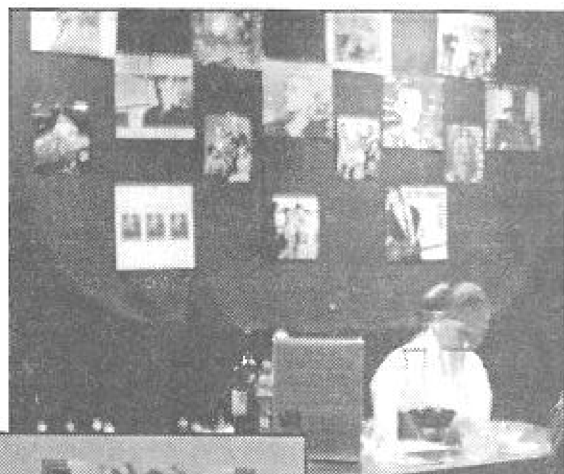
In all honesty, when I meet a guy named Babac, I wonder if he has just recently arrived from Iran, if he has a strong Persian accent and if he knows what hip-hop is.

There is undoubtedly an intrinsic desire to "fit-in," and not be the odd-man-out when you are in America. It is difficult to live, work and go to school among Americans in the post-September 11 world with a name like Saeed, Ali or Reza.

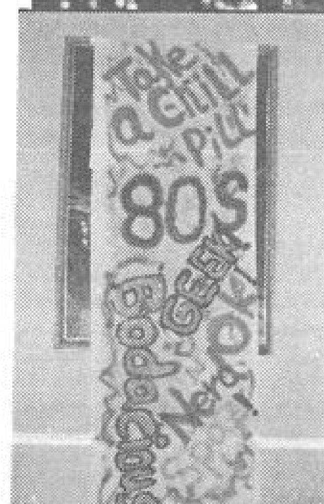
The Persian culture is so majestic, rich and profound, and I certainly do not think that young Persians are ever going to abandon their heritage. In the end, it is up to each person to decide exactly how much of his/her culture and identity is up for compromise. Assimilation means the ability to be incorporated into another culture. It does not mean a loss of self.

THE TEN COMMANDMENTS

The Ten Commandments is a new musical playing at Kodak Theater on December 4th. This story is about faith, persistence, triumph and everlasting love. It chronicles the story of Moses leading the Hebrew people out of Egypt. This pop musical tells the 3,300 year old story of Moses' exodus from Egypt into a journey of happiness, life and rebirth- one of the most moving stories of civilization. Limited seats are reserved by Eretz-Siamak cultural Center. Call to get yours now!





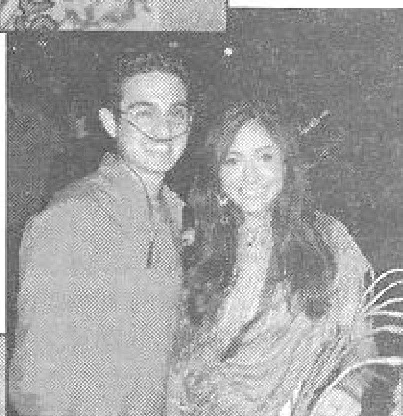


80's PARTY

The Eretz-SIAMAK Cultural Center hosted an 80's evening on Saturday, November 13th. 80's music filled the room as party-goers with big hair, M.C. Hammer pants, and lots and lots of eye-shadow "got down" on the dance floor to "Dancing Queen," and "Can't Touch This", amongst other memorable songs. The 80's celebrity look-alikes were hilarious, the oxygen bar was funky and the overall atmosphere brought me straight back to those middle school days when jocks said "dude" and when girls used way too much hairspray. I met wonderful new people, and will definitely attend Eretz-SIAMAK's next event!

The party was wonderfully catered by Royal Catering. For more information on events like this, call the Eretz-SIAMAK Cultural Center at 818-342-9360





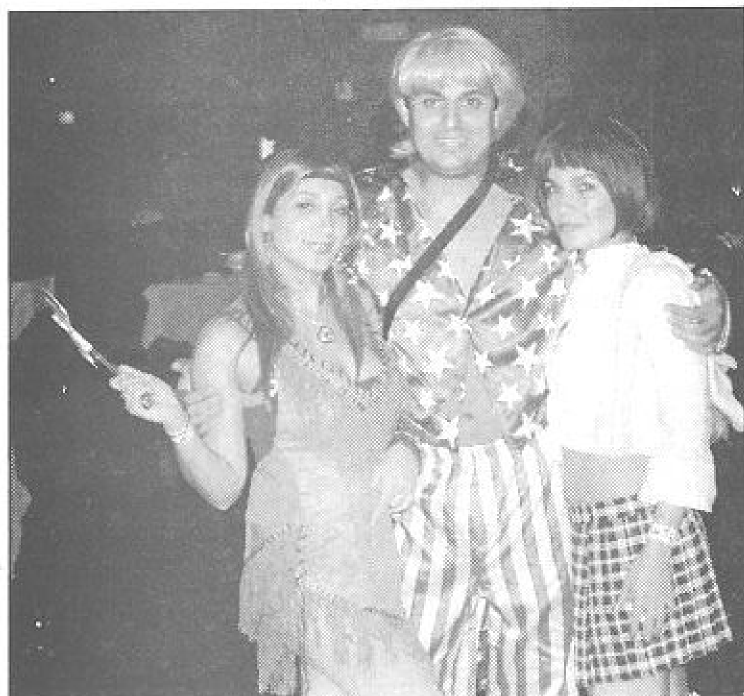


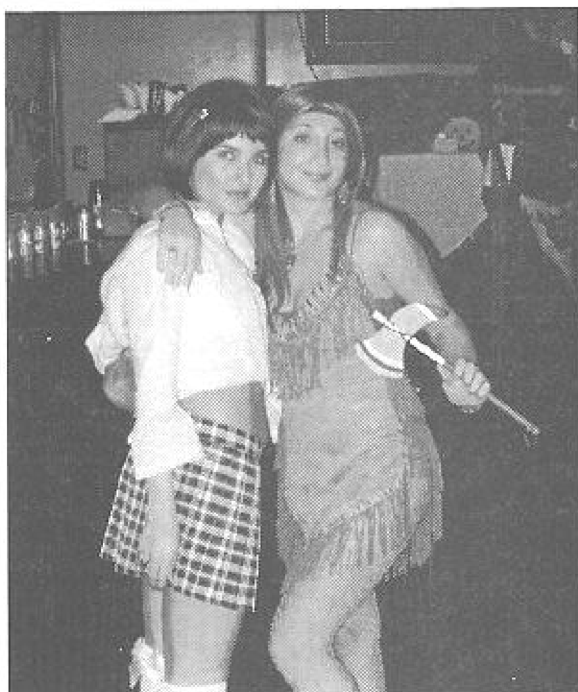


ARM's Party

On Thursday night October 28th, ARM hosted an exotically eccentric costume party. Over 1000 people in colorful customs attended. The party took place at the Sunset Room in Hollywood, a club with three huge rooms. Upon entering, one had a choice of two different DJ's; one spinning International songs and the other playing Techno music. This event was comparable to the atmosphere on the streets of New Orleans during Mardi Gras. Everyone attended including Moses, Jesus, Elvis, recently escaped prisoners, Arab Sheiks and more. Costume prizes were handed out. The winners included a female belly dancer and a fat male stripper. Walking through the party, friends and relatives bumped into one another, if they could, in fact, recognize the many masked familiar faces that roamed the room. Party-goers were able to reconnect with 200-300 of their closest friends. As hours passed, no one noticed, and the wild, fast-paced evening was a joyful success.







Magbit's Classy Night In Red!





Saturday night October 9th was a classy night for the Young Leadership of Magbit's "Red II" event at the Afra family home in Beverly Hills. Like last year, young professionals from the Iranian Jewish community dressed in stunning red for a classy night of drinks, dinner, and dancing in support of Magbit's charitable efforts. Funds raised from the evening's event will provide eligible students at various Israeli universities with loans and other financial assistance to help pay for their education.



6th Open Discussion

AT ERETZ-SIAMAK CULTURAL CENTER

This was the 6th extremely successful discussion the Eretz-SIAMAK Center has hosted. These discussions have been created and facilitated by Mr. Dariush Fakheri, to whom much gratitude is owed.

Close to 100 young professional Iranian Jews gathered at the Eretz-SIAMAK Cultural Center in Tarzana Sunday, October 17th for the 1st Annual Champagne Brunch and Open Discussion Forum.

The discussion focused on marriage expectations of the younger generation. A topic that provided hot debate was bachelorette parties getting out of hand, which was combated with the idea that if bachelors celebrate with crazy parties, so should bachelorettes.

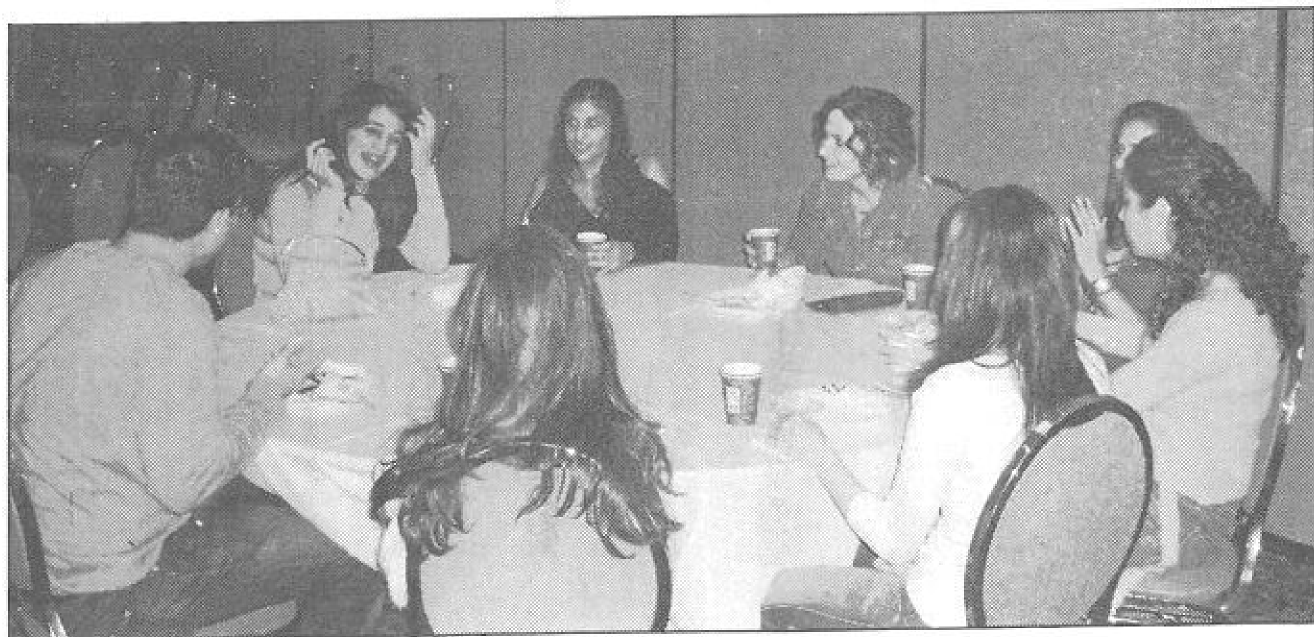
The discussion also entered the subject matter of parents trying to "set up" their children.

The discussion was entertaining for all, and provided participants with a great atmosphere to meet new people and gain new perspectives.

Those interested in sponsoring or volunteering for upcoming Eretz-SIAMAK events are encouraged to contact their offices at: (818) 342-9360



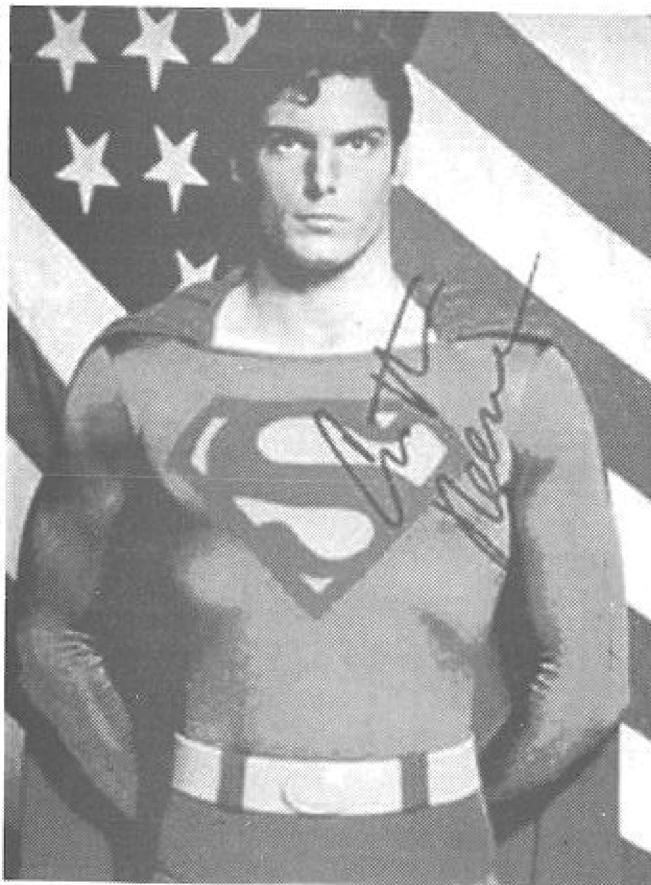




cell research, a field that he believed held a cure for his otherwise incurable condition. On Capitol Hill, he lobbied for better insurance protection against traumatic injury and his tireless efforts on behalf of stem cell research were invoked by Senator John Kerry during the second Presidential debate. Reeve even directed a 1998 remake of the Hitchcock classic Rear Window, in which he also acted—the role, initially defined by Jimmy Stewart, was redefined by Reeve's performance, acted within the all-too-real constraints of his own immobilizing injury. (He even won a SAG award for the performance.)

His skin could not deflect bullets. The Superman known by Generation X was proven to be a mere mortal—eminently fallible, delicately human. But in the end, Christopher Reeve was undeterred. That he couldn't walk didn't mean that forward strides weren't possible. His was a life of progress. To his last moments, he kept moving forward—still fast as a locomotive, still able to hurdle great obstacles in a single bound. And he managed to do it without ever leaving his chair.

Esther D. Kustanowitz is a freelancer writer who lives in New York City. This article first appeared on her blog, My Urban Kvetch (http://myurbankvetch.blogspot.com).



Continued from page 14

a plain wooden podium and whiteboard.

There were students wearing kipot, crosses, black caps sold in the bookstore emblazoned with "The Way" in bold white letters, sweat suits, and 3-piece suits. Many carried bottles of holy water.

"I've tried everything," said Aliza Zisman, who has been attending the Kabbalah Center for four years. "When I came here, it was like, this is it. I wish I had the guideposts that Kabbalah has given me when I was learning about life."

I listened intently to this week's lesson, L'ech Lecha – literally to go outside of yourself- for the guideposts Aliza had mentioned. I left intrigued, yet not quite convinced to invest in holy water and a Zohar (and slightly disappointed that I did not bump into Madonna).

Contemplating the purpose of my existence has been on my on my to-do list for a while, right between registering to vote and remembering to pick up toilet paper. In a society where sometimes the most meaningful thing I read all day is a fortune cookie and I can purchase the promise of spiritual fulfillment in the form of a scented candle, the mere concept of finding my true life's purpose seems almost farcical. It's no wonder the Kabbalah Centre's promotion "cosmic paybacks" and "insights into every aspect of our existence" is appealing to many (myself included). Yet I had a feeling that Kabbalah could not be easily distilled into such digestible kernels of truth.

Rabbi David Wolpe of Sinai Temple and the author of numerous books including "Why Be Jewish," is of a very different school of thought on Kabbalah.

"Kabbalah is deeply rooted in Jewish texts and traditions," he explained. "To teach it without knowledge of such is to renege what is most distinctive about Kabbalah."

He emphasized that the study of Kabbalah is inherently a Jewish practice, and that a Kabbalah that is not firmly grounded in Jewish tradition is something else entirely.

For example, those who study Kabbalah in English are "loosing a lot," since the puns and wordplay that contribute meaning don't translate from the original Aramaic and Hebrew texts. According to Wolpe, Kabbalah, "an investigation into invisible realms," is more than meets the eye.

He made the distinction between "spiritual nomads, who try a little bit of everything, and spiritual farmers, those who plant roots and make things grow. Spiritual growth only happens with investment and understanding."

This theory presents a contemporary conundrum for seekers of spiritual fulfillment. In searching for "the way" that will transform lives, many reach a point where they choose to turn back if going forward doesn't validate who they already are.

But if a spiritual practice doesn't initiate an internal revolution, then is there a point?

"The goal of any religion is to make people feel," Wolpe asserted.

I wondered if those who try to illuminate the invisible realms of Kabbalah by grasping at attractive and easily accessible ideas are stealing the seeds of truth instead of planting them. I decided that in my own search for the truth of Kabbalah, it would be best to stop trying so hard to see, and instead simply feel.

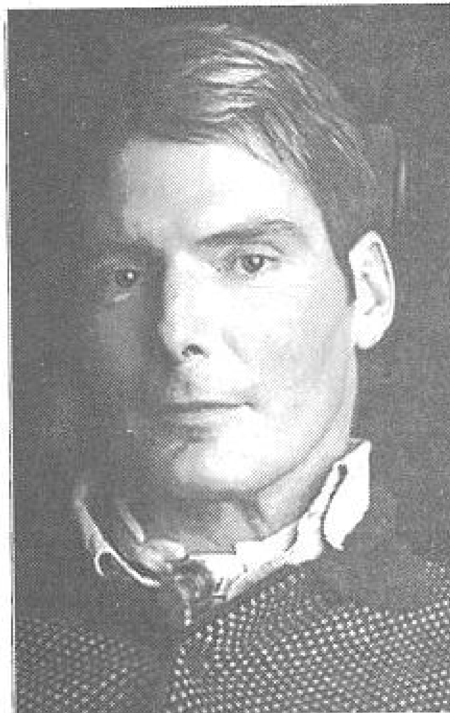
Written By Esther D. Kustanowitz

Man or SUPERMAN

Like most teenage girls of the 1980's, I spent more than a few years in love with Christopher Reeve. There was something about the perfect black curl over his forehead, the stammering self-doubt of Clark Kent paired with the supreme superness of Superman, combined with the smile to end all smiles, that appealed to my inner geek and my inner princess at the same time. I didn't even mind the tights, which—let's face it—were a little too, um, tight.

That is not to say that I was in love with all the Superman movies. One and Two were terrific. (Two, with the campy extremeness of Ursa, Non, and Terence Stamp's General Zod invading "Planet Houston," was especially fun.) But then the franchise took an odd turn; there were strange plot and casting decisions (Nuclear weapons? Mariel Hemingway?) that forged my disenchantment with the exploits of this particular superhero. Not that implausible plotlines and less-than-stellar dialogue detracted from Reeve-as-Superman's innate superness. He was (as many comic book heroes were) half-geek and half-god, outwardly all-American and intrinsically alien. But it was the stammering humility in the man behind the muscle, the Clark within the Kal-El, that drew us all to him.

For Superman, the character, the inner battle has classically been rooted in the hero's knowledge that he may be able to help save the citizens of Earth on a daily basis, but he will never fully belong. He is a freak among men; his alienness will always outweigh his humanity. He knows it. He's ashamed by it. And he tries to



suppress it so that he can be like everyone else. Every superhero goes through it, the desire to be normal, flawed, human, and ultimately, realizes that it is his very power that limits him.

While a superhero can leap tall buildings in a single bound, an actor, being mere mortal, is unable to recover from a fall while horseback riding. Seeing a virile man in his physical prime struck down by paralysis is hard enough. Logically, we all knew it wasn't Superman who had become a quadripelegic. But that still didn't stop the thoughts from coming: how could we integrate the solid image of Superman with the shrunken remnant of his injured portrayer? It was as if an individual humanity had asserted itself over a hero's immortality, becoming his Kryptonite.

Where there is tragedy, there is also grief that the end is near, fear that there will be no recovery, depression that tomorrow will bring only more suffering. But Christopher Reeve showed America that where there is love, support, and respect, there is hope. His family rallied around him in his impossible medical situation, providing him with hope and faith, and an environment of support that convinced him that, someday, he would walk again. From then on, every figurative step he made was toward that goal.

When Christopher Reeve was seen in public for the first few times after his accident, we were all shocked at the deterioration. Healthy shock of black hair—gone. Strong limbs and solid frame—atrophied. Resonant voice—reduced to a rasp as he breathed and spoke through the oxygen tubes he needed to survive.

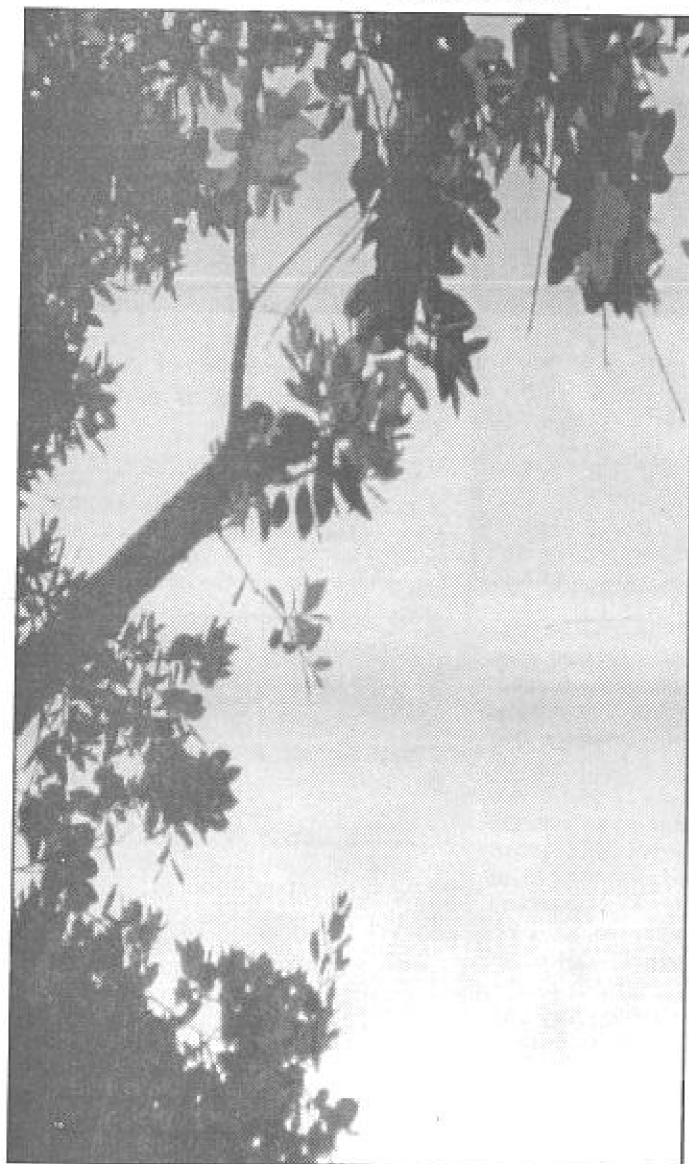
But we all soon saw that his physical limitations were not constraining his intellectual and emotional energy, which he funneled into spinal cord injury research. He used his celebrity status to call attention to research, and to raise funds for the study of traumatic injury. The Superman money undoubtedly helped. But he managed to make a significant impact on scientific study, and served as role model to thousands worldwide. He spoke at college graduations and medical conventions. He became a spokesperson for stem

with beloved ones and friends. During the blessing over the wine, take this moment to share one good thing that happened to you that week. It does not have to anything grand; sometimes what appears to be the smallest encounter can be the most grand.

Between the blessings of the wine and the bread we wash our hands with water, pouring water 3 times on each hand. Use this time to wash away all of the difficulty that you had that week.

By celebrating Shabbat with a simple meal we give ourselves space to mark the holiness of our life experiences, and time to stop, sit and look around at where we are in life and from where we've come.

If we do not stop, we may never realize the vistas that we pass, the vistas that we experience, and will only experience once during this beautiful and sacred journey. The Journey is only sacred and holy if we make it so, and allow our selves time to experience the holiness. ➾



Mitzvah Day

A report from Eretz-Siamak Sisterhood Committee

Sunday November 8, 2004 was Mitzvah Day in Los Angeles. The Sisterhood Committee, Eretz Alliance School Students and faculties visited the Elderly Residences of Center of Park West, despite the heavy rain.

This year, as the previous years our Mitzvah Caravan brought love, joy, food and music to the sick and elderly residents. The Sisterhood committee members, led by Manijeh Pournazarian, cooked and baked wonderful meals and deserts. The school's faculty served the meals. Children brought their smiles and hugs and the singer "Mashia" was the entertainer of the day. The gratitude for the participants was the joyful faces of the elderly residents.

Our Sova Bank Bin is located at the Eretz Alliance School. The everyday generosity of parents and Temple members to fill the bin with nonperishable food is a reminder to the students of doing mitzvot every day. Please join us to continuously fill the Sova Bank.

May every day be a "Mitzvah Day" for your and your family to build a stronger society, from one generation to the next. ➾



Written By Ryan Bauer

Where do we go from here?

THE JOURNEY OF CHOOSING A BLESSED LIFE

We have undergone a great journey throughout the last few months, beginning with Erev Rosh HaShannah as we reviewed our stories, experiences and emotions from the past year. On Rosh HaShannah day, we worked towards coming to peace with our actions. And on Yom Kippur, we faced our inner selves directly. It is difficult to challenge our selves and our relationships. Yet we know this struggle can ultimately bring us profound peace. By coming together as a community and daring to challenge our past actions, we continued with the process of caring for and nurturing our souls.

Though these holidays have concluded, we have not yet reached our destination.

This journey that we travel together and alone is life. Rosh Hashannah, Yom Kippur and Sukkot are benches that provide distinct, beautiful views along the journey.

When we reach these benches again next year, the view will change. The only constant we have on our journey is "change".

In Rabbi Alvin Fine's piece he writes that, "Birth is a beginning, and death a destination…but life is a journey, a sacred pilgrimage".

So life is our journey. It is our sacred journey – one that Judaism places above everything else. Our focus is on the here and now – how we live our lives, and how we make each day meaningful.

But the holiness of our journey is only as holy as we make it.

If you hand a person a 72" x 84" bed sheet and an American flag of the same dimensions and ask them to start folding, it is likely the cloths will be treated very differently. The bed sheet will be hung on the ground and tucked under the person's chin as they struggle to fold the sheet into 1/2 then 1/4 and then 1/8's. In contrast, the American flag would be held taut by two people, and folded into a small triangular package. They are both cloth, but they are treated very differently.

The American flag is treated with a certain amount of holiness. By folding the American flag into a tight triangular package, the cloth is transformed into a holy object.

The mundane has been made holy.

Hundreds of Jewish stories talk about the sweetness of Shabbat from numerous angles. However, I do not believe that Friday night and Saturday inherently have a different feeling about them as many of the Shabbat stories suggest in their romanticizing of the holiday. I believe Shabbat is holy because as Jews, we make it holy.

Abraham Joshua Heschel argues that Judaism is a religion not about space but about time, a religion about attempting to sanctify time.

Judaism is about recognizing the sacred events in our lives. Every week we stop, have a ritualized meal together and demarcate time. Abraham Joshua Heschel writes in his book The Sabbath:

"Most religions care about space and things and cathedrals. While we have in other religions deities being associated with places or things, the G-d of Israel was the G-d of events: The redeemer from slavery, the revealer of the torah, manifesting Himself in events of history rather than in things or places." Pg. 8

In addition to the Shabbat, let's look at other things we make holy.

• Our Kosher food. In order for food to be Kosher, it must be specifically treated and prepared.

• Before eating, we say a blessing over the bread, wine and candles. Everyday acts of eating are acknowledged as being holy.

• The process of reading our communal story, the Torah, is made holy by the ritualized acts we place around it.

Judaism is about making the mundane holy.

On the holy day of Yom Kippur we are told to stop caring for our bodies and only to care for our souls. We are given a powerful 10-day period to prepare, and then 25 hours out of the year demarcated as our holiest time.

But we know that these holiest of days come to an end. We resume caring for our bodies and essentially reenter the real world. We have the choice to leave the High Holy Days and think "phew, done for another year." We can also consider- how we can keep the essence of the High Holidays in our everyday life? How we can continue to focus on our spiritual and emotional growth in the midst of everyday stress and time constraints? How do we make this upcoming year more sacred and precious?

I believe we begin integrating "real life" and spirituality by simply finding more benches. These benches can re-center us, and provide us with the opportunity to sit down, stop and truly experience life. We learn from this awareness and reviewing.

As a resolution, how will you add more benches along your life's journey? Begin by setting reasonable and attainable ways to mark your time. Perhaps Shabbat can be an entryway for you. You can acknowledge and celebrate Shabbat with family or friends. The event does not have to be complex; all one needs are candles, wine and bread, and to say the three blessings. These small acts demarcate time, indicating that the week is over. We can also use this time intentionally to sit, talk and be

this absurd argument is becoming more popular. It has even been used by Bobby Fischer; after blaming Jews for 9/11 and venting his spleen against Israel, the former world chess champion defended himself from accusations of bigotry by saying "I don't hate Arabs; therefore I'm not an anti-Semite." To me, this is as logical as claiming that if I hate Blacks but not Asians, I'm not a racist. No, I don't think so.

First of all, the dictionary definition of "anti-Semite" is unambiguous: it refers to bigotry against Jews, and only Jews. The word is not a perfect function of the "anti" prefix; there is no mention of "Semites" per se in the Dictionary definition. Just as homophobia refers to hatred against homosexuals rather than fear, Anti-Semite is a new word of its own, regardless of roots. If Arabs wish to refer to prejudice against themselves, they can use the word "anti-Arab." Anti-Arab is more precise in any event, since Jews and Arabs are targets of different types of prejudice.

The source of the word "Anti-Semite" is more telling. It was coined in the 19th century by a Jew-hating German by the name of Wilhelm Marr. Marr had a particular problem: the term "Jew-hatred" was going out of style. Saying you hated a religion such as Judaism sounded uneducated: the uncouth ranting of a bigoted Churchman. But by altering the supposed target of bigotry from Jews to the Semitic Race, anti-Semitism sounded more sophisticated. Marr was able to say: "I don't hate Jews; I only hate Semites." Considering Racism was employed during this historical era to justify slavery, Marr subtly changed hating a religion (unsophisticated) to a racial/genetic tag (sophisticated).

Arabs never factored into this equation; few Arabs lived in Europe. There were however, quite a few Jews, and as far as Europeans were concerned, those were the ones who would bear the brunt of this bigotry.

In our modern enlightened age, we no longer ascribe to racial theories that were used previously to justify slavery or making Jew-hatred a racial, rather than a religious quarrel. So "anti-Semite" is no longer a term people are proud to adapt. The Nazis bore the badge with pride; their descendants do not.

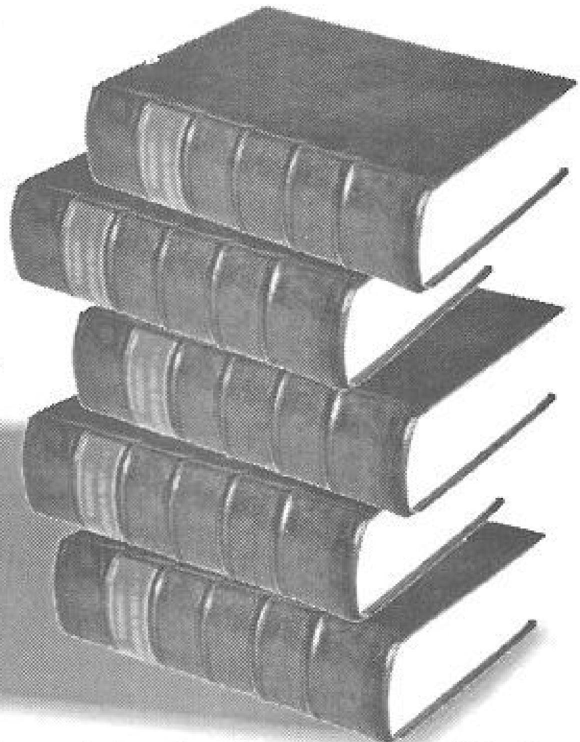
Today, "anti-Semite" has been replaced by the word "anti-Zionist." Hating people for belonging to a race is uncouth. Hating people who support the existence of the state of Israel is now sophisticated.

The anti-Zionist defends himself by saying he only is "criticizing actions of the Israeli government." He finds interesting ways of doing so; at SFSU, the Palestinian and Muslim organizations revived the blood libel, claiming Jews use the blood and flesh of Palestinian babies for religious rites. How this is a criticism of Israeli policy is mysterious, and involves extensive academic theatrics. To understand it as anti-Semitism is simple... but don't call them anti-Semites. That would be uncouth.

It would pierce the disguise that they wear. The anti-Semite first wishes to hide his/her identity, because he/she can then spread more of these fabricated myths. But it is these myths that I seek to uncover. ➾

Written By Benjamin Epstein

ANTI-SEMITIC MYTHOLOGY



My name is Benjamin Epstein. I'm a college instructor, Generation X'er, playwright and screenwriter. I'm here to write about the mythology surrounding anti-Semitism.

What do I know of anti-Semitism? Keep in mind, I was born in 1975. I missed the Holocaust. I missed the 1960's. And the state of Israel is older than I am. But here is my story.

I became interested in the history of Israel when I was a student at San Francisco State University (SFSU). I went there to earn my teaching credential, leaving New York one month before 9/11. The Arab-Israeli conflict pulled me in soon after, because it has a habit of traveling the university circuit.

Yom Kippur was days after 9/11. On Yom Kippur of 2001 (likely no coincidence), there was a rally of Black Muslims at SFSU. They claimed that 9/11 was reflexively blamed on Arabs. Arabs look like Jews, they said. Israel stood to gain the most from 9/11, so therefore the attack was perpetrated by Israel. The Jews destroyed the World Trade Center!

I was never terribly devout, but I shouted many words that cannot be written in a family magazine. The security staff pulled me away; not the speaker. That's what happened when they had the floor: they got to stay there and continue spouting poison. I was the one lectured that if I didn't control myself, they may restrict my access to campus. They told me to go to Hillel if I wanted to fight back.

So I did.

Keep in mind; there's no anti-Semitism on SFSU. How do I know this? It's quite simple: because the anti-Semites denied they were anti-Semites. They were only anti-Zionists, whatever that means (Yes, I am being sarcastic). But if I learned anything from those days it's that anti-Semitism purveys itself through disguise and the creation of myth.

Perhaps I will write more about SFSU in the future; I have more stories to tell, and anti-Israel rallies continue; one is coming to Duke University in the very near future.

To fight back, I now respond with my weapon of choice. Moses may have used stone tablets, and Shalom Alechem probably used a pen. I use my laptop keyboard. This, combined with my study, may help unveil the myths of anti-Semitism.

Anti-Semitism and Myths

Anti-Semitism empowers itself through the spreading of myths. These myths are fabrications, libels, lies and half-truths that are resurrected every generation. The lies are many, but they all center on one specific purpose: the delegitimization of the Jews.

How do you delegitimize a people? When those people are Jews, you attack their character, their religion, but most of all you attack their history. And one of the targets of modern anti-Semites is the word anti-Semite itself.

Myth#1: Etiology of the word "Anti-Semite"

"Anti-Semite" looks like as simple word: a prefix that everyone recognizes preceding the word "Semite." Why? Obviously it means someone who hates people of Semitic descent; though this includes Jews, it would also include their relatives, the Arabs. Therefore, these people reason, prejudice against Arabs should fall under the dictates of anti-Semitism.

I tell you now: it does not.

Many are the times I heard this defense. The Arab students of SFSU protested that they could not possibly be anti-Semitic because they are Semites themselves. How that prevents them from hating Jews is a logic that eludes me. Nevertheless,

the black ethnic groups in Darfur; and to thoroughly end resistance to the Arab led government in Khartoum. Furthermore, it seems probable that the disposition of the parties in the conflict has contributed to its significance here in the States.

In addition to stirring the passions of African-Americans, the violence in Darfur and Sudan as a whole has taken on a particularly odd role for Jews in America. While beginning to evolve into a prominent cause supported by the organized Jewish community, it has also served other interests.

Motivation for this scrutiny is not hard to discern. Certainly the Jewish memory of the Holocaust has served as motivating factor for this involvement. Jewish activists have taken visible roles at protests and rallies against the violence. In one such case in New Jersey, Jewish community leaders joined together with congressman and others to raise awareness of the Darfur question.

"It is from a particular perspective that the Jewish Community responds to the genocide in Sudan," said Lori Price Abrams, director of the Community Relations Committee of United Jewish Communities of MetroWest NJ, in a statement concerning the event. "In the aftermath of the Holocaust, we have vowed that 'Never Again' shall the world stand in silent indifference when conscience calls on us to act."

Rabbis have also addressed the issue, urging their congregations to take action. In a sermon prepared by Rabbi Barry H. Block, of Temple Beth-El in San Antonio, he encourages Jews to break the silence about Sudan referencing a passage in the Torah that says, "You must not remain indifferent."

"Untold violence has raged in Sudan for decades. The victims are Christians, Muslims, and Animists. I am a Jew. My own people have problems. Is this one mine? My own nation is at war, engaged in a great conflict against the evils of terror. Does the conflict in Sudan merit my great concern?" he continues. "Countless times, our Torah commands us: 'Remember the heart of the stranger, for you were strangers in the land of Egypt.' Today, the world's strangers are the dark-skinned peoples of Sudan, Christians and Animists in the South and Muslims in Darfur, in the west. Let us remember them, and let us never forget. Let us intervene in today's attempted genocide, before it must be called another Holocaust, before it is too late."

While many Jews are motivated by the wish to prevent the mass slaughter of another people, some voices have also prominently featured the Darfur crises while advocating for Israel. This branch of activism has taken off along two veins, but both try to diminish criticism of the Jewish state.

Firstly, activists have pointed to a double standard at their favorite international forum the UN. While the Security Council recently passed a stinging condemnation of Sudan, and further action remains a possibility, the world body was conspicuously quiet while civil war claimed 2 million lives. While resolution after resolution has been passed against Israel, Sudan has only recently attracted the attention of the diplomats in New York.

Dr. Charles Jacobs, co-founder and President of the American Anti-Slavery Group in Boston, and Director of the Sudan Campaign, points to the fact that the aggressors in the conflict are non-westerners and therefore are avoiding the scrutiny of the developed world.

"'Not in my name' is the worthy response of moral people. South African whites could not be allowed to represent 'us.' But when we see evil done by 'others,' we tend to shy away," he wrote in the Boston Globe.

Additionally, the fact that Arabs are responsible for the conflict cannot be ignored as a motivating factor. When Arab professors and activists stand up on campuses and in communities and label Israel as the greatest abuser of human rights on the planet, pro-Israel activists furiously object to what they see as unconscionable hypocrisy.

While the hypocrisy of the labels thrown at Israel seem self-evident, it remains unclear whether mentioning the Darfur crisis is a suitable mode of combating anti-Zionist propaganda. However, a people can only be force-fed so much refuse before they choke on it.

Daddy,

There is no word that exists on this earth that can describe how very much I've missed you this past year. How much I miss hearing your laughter... how much I miss joking and teasing each other ...and more importantly how much I miss our special times that we spent together, just talking. It's hard to believe that I no longer have a dad.

But, I want you to know one thing:

YOU WILL ALWAYS BE ALIVE TO ME.

Physically, you may no longer be here. But, your soul will live forever. Dad, with every step that I took this past year I felt your present next to me. You did not leave me for a minute. You were always there, just like before. I asked for your advice and you continued giving me your advice, support and your love, just like before.

Daddy, I love you with all my heart and soul.

Rozita Ebrami



Written By Jonah Balfour

The Darfur Crises

THE JEWISH REACTION

Once again violence is raging in Africa. The crisis in Sudan's western Darfur province has gradually crawled to the forefront of many news outlets and NGOs. The developed world is finally looking to this beleaguered nation with eyes toward stemming the ever-increasing flow of refugees and victims. Millions have already been displaced, and tens of thousands have died. Those numbers will only increase in the coming weeks.

The crisis in Sudan, like many others in Africa and the Middle East, is often written off as a factor of the African world that cannot be stopped. Indeed, sorting through the web of ethnic barriers often leaves outside observers grasping to comprehend the twisted alliances and divisions that drive the conflict.

The current violence in Sudan is not directly linked to the massive civil war that gripped the country for twenty years and claimed up to two million lives. That conflict was primarily between the Arab-dominated north and the black Christian and Animist south. Darfur is a Muslim province, which nevertheless noticed an upswing in violence following the peace accords that supposedly signaled an end to the nation's problems. The violence there has often been simplified as an Arab campaign of ethnic cleansing — or genocide by some observers —waged against and black Muslim population. These labels, which are simplistic and misleading as racial features and appearances, rarely differentiate the two groups. What seems certain from all accounts however, is the ongoing use of any means, including murder, rape and slavery to break the back of



Eretz-Siamak Happenings

Past

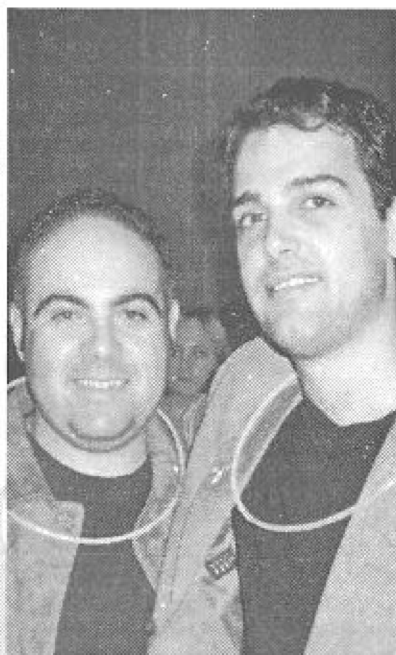
-The Eretz-Siamak Cultural Center hosted a very successful Open Discussion for young professionals on October 17th. Dariush Fakheri facilitated this for over 100 participants.

-The October 20th PTA meeting at Eretz Alliance School was informative for parents who were introduced to some of the new Board Members of the Eretz-Siamak Cultural Center. The three organizations merger was discussed, and parents were invited to share their suggestions.

-On November 7th, the Eretz-Alliance school had its Mitzvah Day event. Eretz-Siamak Sisterhood, parents and school staff collected canned foods and delivered them to SOVA for those in need.

80's Night Party at Eertz-Siamak took place on Saturday November 13, 2004. This event featured an Oxygen Bar, will exhibit 80's Celebrity Look-alikes, Candy Girls, 3 Bars and much more. Details and pictures will be printed in the next issue.

November 20th Shabbat Services were conducted by Rabbi Moshe Tessone from New York City.





Present

-The Family Support group hosted by Mrs. Shirin Tale continues every Monday to discuss psychological and family issues. These classes are free of charge and full at this time.

-Adult Hebrew classes teaching students to read the Siddur and Torah are continuing event at the Eretz-Siamak Cultural Center. For more information, please contact our office.

Future

-Ms. Manizheh Yomtoubian has been honored by The Women's Department of the Jewish Federation Valley Alliance. Each organization and Sisterhood has recognized a woman for her dedication, commitment and service to her respective group and to the Jewish Community. On December 7,Warner Center Marriot in Woodland Hills will host this event.

-Our Teen club is ready for a Teen gathering at the Eretz-Siamak Cultural Center. Many thanks to our donors who donated the following to the Teen Club room.

- Popcorn Machine
- Two Hot Hog machine
- Sofa & Love Seat.
- VCR.

We are currently in need of a big screen TV, and some other equipment. Please contact us if you can help.

-Shabbat Family Dinner Party presents the Ruben Berci-Skye Michales Orchestra featuring Zioni Zadok. This evening will be a sequel to the last sold out party at Eretz-Siamak Cultural Center. Shabbat Candle lighting is at 4:30 PM. Dinner and Dance will be on December 10th, at 7:00 PM.

All events were made possible by generous support of Neria Yomtoubian Fo.ndation

Written By Alizah Salario

I love Madonna.



I was lip-syncing to "Like A Prayer" and voguing around my bedroom long before I understood the innuendo of my actions. Her Immaculate Collection was a permanent fixture in my CD player for years, and I even dressed up as 80's Madonna for Halloween once.

Well, twice.

When I first heard that Madonna was studying Kabbalah, I did a google search on the subject. When I heard she changed her name to Ester, I picked up a book on Kabbalah and skimmed the chapter on the power of naming. When she traveled to Israel to visit the Wailing Wall and pay her respect to the grave of Kabbalist Rabbi Yehuda Ashlag, I decided it was time to investigate Kabbalah in earnest. If the Material Girl could find spiritual satisfaction in ancient Jewish mysticism, then certainly a not-so-material-girl could too. Sure, there were the critics who scoffed at her trip and mocked the diamond studded initial "E" cap (for Ester) she wore to Rabbi Ashlag's grave, but I was certain Madonna's interest in Kabbalah went beyond her "Kabbalisist Do It Better" T-shirt.

In digging for the "truth" of Kabbalah, I've turned up more questions than answers. The profundity of this complex tradition is a colossal spiritual mountain that I can barely begin to surmount in this article. It would be reductive and debasing to condense volumes of powerful wisdom into a 1,000-word "Kabbalah in a nutshell." Instead, I can simply relate what I've learned in my quest for answers.

The word "Kabbalah" literally means "to receive" in Hebrew. The principal text of this 2,000-year-old tradition is the Zohar, a body of knowledge with roots in the Torah and the Talmud. Kabbalah's recent exposure in popular culture is due in large part to the Kabbalah Centre, a house of study with branches worldwide (Madonna attends the one here in Los Angeles). The Centre defines Kabblah as a set of tools that help people tap into the spiritual laws of the universe – "the rules of the game of life." The Kabbalah Centre offers courses such as "The Evil Eye – How to Avoid It" and "The Power of Kabbalah." They even offer a Spirituality for Kids program that introduces children as young as six to the laws of the universe.

I attended a consciousness class at the Kabbalah Centre to learn how to harness the week's universal energy. I went in hopes of learning more about Kabbalah (and perhaps subconsciously for a potential Madonna sighting).

The foyer of the centre leads into the bookstore, where students can purchase English versions of the Zohar and holy water. I paid the $25 class fee and headed inside.

The lecture room was set up like they were about to host a Bar Mitzvah. Eight round tables with white tablecloths and vases of fresh flowers graced the room. In front, there stood a plain wooden podium and whiteboard.

Continues in page 23

player in the Russian Army. Following in his father's footsteps, Igor played basketball at St. Ignatius in San Francisco. In only his second year of exposure to the game, was selected as the first-team All-West Catholic Athletic League honoree. Amazingly enough, Igor never



stepped foot on a football field until his junior year of high school.

"What he's done is extraordinary because he's such a latecomer," says Olshansky's agent, Leigh Steinberg, who believes Olshansky will become a star for football fans, as well as within the Jewish community. For the NFL, it's been a long time since a Jew has been a known dominant force in league. The last time was Hall of Fame quarterback, Sid Luckman, and that was 1940. After representing NFL players for over 30 years, Steinberg always thought he would spend his entire career without representing an athlete who shared the same ethnicity. He thought wrong.

Olshansky played college ball at Oregon. At a pre-draft work-out, he set a team record with a 505 pound bench press. His most noted college accolades include:

2003: All-American Dream Team and Super Sleeper Team by NFL Draft Report, Second Team All-Pac-10 Conference, recipient of Joe Schaffeld Trophy given to Ducks' top defensive lineman second year in a row, ranked second on team in sacks and fifth in tackles, racked up 3.5 sacks against Oregon State.

2002: Honorable mention All-Pac-10, received the Joe Schaffeld Trophy, ranked fourth on team with career-high 70 tackles, most by a Oregon defensive lineman in 10 seasons, racked up career-high 12 tackles in rivalry game against Oregon State, Player of the Game against Washington State, Player of the Game after two-sack effort against Stanford, returned interception 37 yards for touchdown against Idaho.

2001: Honorable mention Academic All-Pac-10.

2000: Redshirted, majored in psychology.

Olshansky is now a rookie with the San Diego Chargers, who won their opening week game 27-20.

Chargers' head coach, Marty Schottenheimer is keeping his expectations under wraps. "He's a bright kid," says Schottenheimer. "He puts stuff together well. It's going to take him some time. It would be impossible for me to predict how quickly he's going to progress."

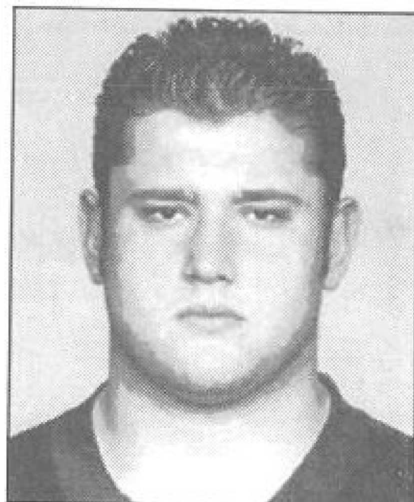
Football enthusiasts seem to agree on two things: one, Olshansky has the triple threat combination of size, speed and brains that are rarely seen in the NFL today, and two, his scores on the league intelligence tests surpassed even most quarterbacks this year. Nonetheless, he continues to be a work in progress.

"The first thing, and he's aware of it, is that he needs to be a success on the field," says Steinberg. "He needs to stay focused and have a successful rookie season. The engine to everything is his success in games."

Should success come, and there are people everywhere who think it will, Olshansky will not only have Charger fans on his side, but will also have a national Jewish community that is eager to help dismiss the stereotypes of Jews as undersized and lacking physical ability when it comes to professional sports in the United States.

Not to mention, the NFL may want to capitalize on his birthplace, the former Soviet Union, and promote football such as the NBA has, for instance. Already the NFL organizes Russia's youth games and flies announcers to the Super Bowl.

It's too early in the season to predict the future of Igor Olshansky, who will continue to learn his football education on the NFL gridiron. But if his first couple of games is any indication of what's to come, this is one guy you'll want on your fantasy football team.



Written By Josh Zaretsky



Igor Olshansky



Jewish rookie tackles the NFL

Once again, we find ourselves in the midst of the NFL (National Football League) season without even blinking an eye. But if we stop for a second to give homage to one of our Jewish participants, the San Diego Chargers' second round pick in the 2004 draft, Igor Olshansky, the first Jewish player from the former Soviet Union to be drafted by an NFL team, would probably be the first to come to mind.

Igor Olshansky, born May 3, 1982, in the Ukraine city of Dnepropetrovsk, immigrated to the U.S. with his parents at the young age of seven around the time of the fall of the Berlin Wall. Fifteen years later, he was selected 35th overall in the draft after leaving Oregon following his Junior season.

Olshansky is a mammoth 6 foot, 6 inch, 310 pound defensive lineman who is often compared to some of the best in the game. He is not only the first Jewish athlete from the former Soviet Union to play professionally in the NFL, he's also the first NFL player from the Soviet Union.

"I don't even know what I would have done in sports if I'd stay over there," says Olshansky, who's known to be polite and soft spoken, with a slight accent.

Olshansky is one of the strongest rookies in the league. At the NFL Scouting Combine, which is the only time a player has the opportunity to perform in front of the owners, general managers, directors of player personnel, and coaches from every single team in the league, Igor bench-pressed 225 pounds an astounding 41 times. He was also timed at 4.91 in the 40-yard dash.

It could be possible that some of Olshansky's strength rubbed off on him from his grandfather, Abraham Rubashevsky, who fought bravely for the Red Army in World War II. And his athletic ability probably came from his father, Yury, who was a star basketball

$5,000 minus $1,500, or $3,500. The lower interest cost means that the actual mortgage interest rate is lower. This is because now the homeowner can compare the $3,500 in actual interest payments to the mortgage balance, and in our example, this comparison yields a 3.5% actual interest rate ($3,500/$100,000). This actual mortgage interest rate is known as the after-tax mortgage interest rate.

This tax savings is what homeowners tout as the reason for keeping a mortgage even though the homeowner has the ability to pay off the mortgage. As will soon be revealed, this argument is often wrong.

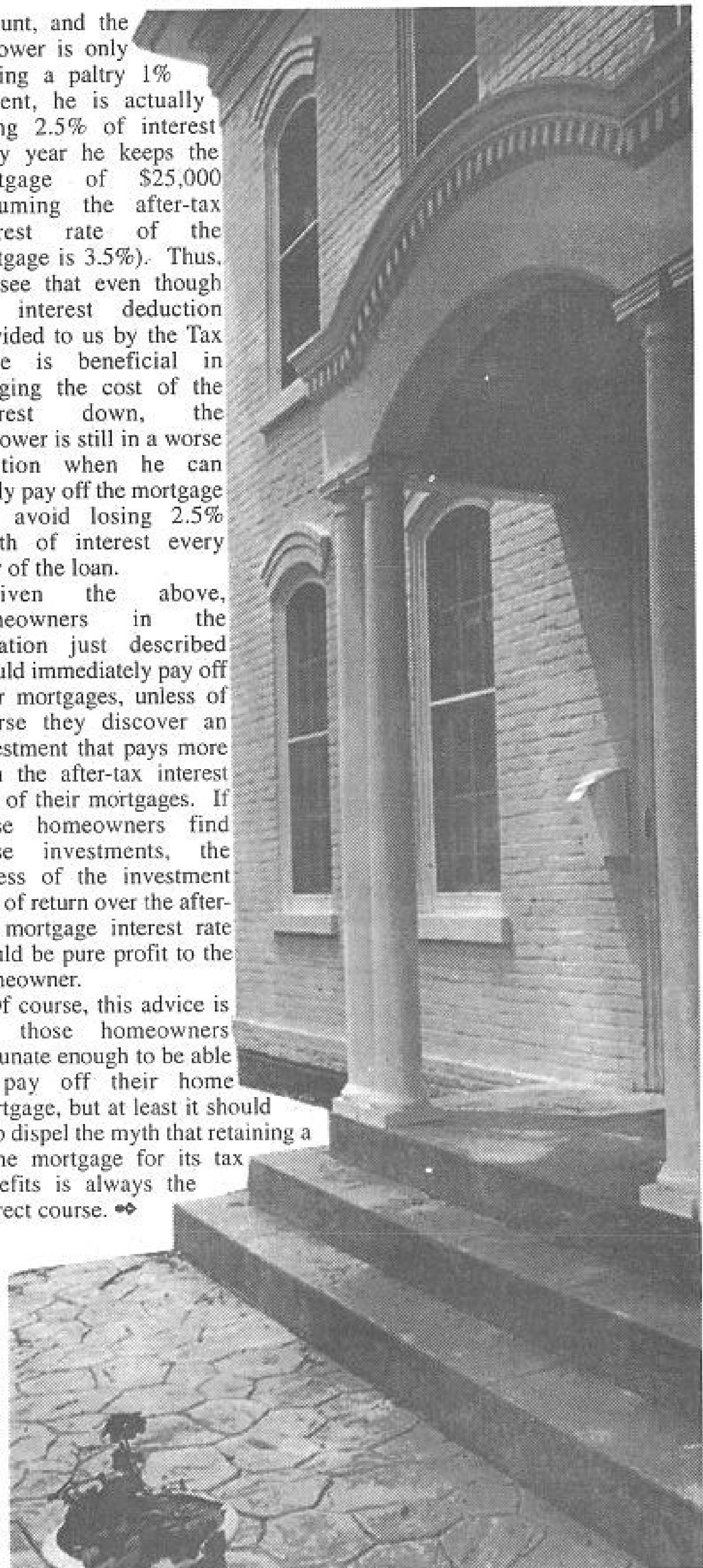
Now, a little more analysis: It is common knowledge that a borrower should borrow at a low interest rate and invest in a higher interest rate where possible. For example, an investor could borrow from a bank at an interest rate of 2% and invest in a riskier undertaking, which would pay perhaps 8%. The resulting difference of 6% would be the investor-borrower's profit. The same thing can happen where the borrower borrows against his house, and invests in a higher interest rate investment. For instance, the borrower could borrow $25,000 against his home at a rate of 5% and invest it in the above account, which would pay 8%. Accordingly, the borrower's profit would be 3%. However, we just learned in the above paragraph that the true cost of the home mortgage is lower than 5% because the paid interest is deductible from the borrower's income. Thus, the borrower's true profit from this scenario is actually higher.

However, the picture isn't always so rosy, even given this added benefit. This time, imagine the current realistic scenario where the borrower's mortgage has a 5% interest rate, or 3.5% after-tax interest rate, and the borrower can only invest the borrowed money in an investment that pays 1%. The borrower is now actually losing money. Specifically, the borrower is losing the difference between the interest rate paid for the borrower's mortgage and what the borrower is otherwise earning on the borrowed money. The perfect example is the common scenario where the borrower has the money to pay off the mortgage, but that money is sitting in a savings account, earning an interest rate lower than his after-tax mortgage interest rate (could this be you?).

Here is an example. The homeowner's mortgage balance is $25,000 and the homeowner has $25,000 in his bank account, and the borrower is only earning a paltry 1% percent, he is actually losing 2.5% of interest every year he keeps the mortgage of $25,000 (assuming the after-tax interest rate of the mortgage is 3.5%). Thus, we see that even though the interest deduction provided to us by the Tax Code is beneficial in bringing the cost of the interest down, the borrower is still in a worse position when he can easily pay off the mortgage and avoid losing 2.5% worth of interest every year of the loan.

Given the above, homeowners in the situation just described should immediately pay off their mortgages, unless of course they discover an investment that pays more than the after-tax interest rate of their mortgages. If these homeowners find these investments, the excess of the investment rate of return over the after-tax mortgage interest rate would be pure profit to the homeowner.

Of course, this advice is for those homeowners fortunate enough to be able to pay off their home mortgage, but at least it should help dispel the myth that retaining a home mortgage for its tax benefits is always the correct course.



Written By Daniel Pouladian

When Does It Make Sense to Pay Off Your Home Mortgage?

Homeowners often claim that it's beneficial to hold on to their home mortgages because of the tax advantages. This statement is often a fallacy. It particularly does not hold much accuracy, as interest rates paid by banks on savings accounts hover around one percent. As a general rule, it doesn't make sense to continue being indebted on a mortgage when you have (1) the ability to pay your mortgage balance in full, and (2) an investment opportunity that pays a higher rate than your after-tax mortgage rate.

But what, you may ask, is an "after-tax" mortgage rate? The Tax Code allows homeowners to deduct their mortgage interest payments from their income. Therefore, the real mortgage interest rate is lower than the interest rate you actually pay. This is so because once the interest payments are deducted from taxable income, the result is saving in tax liability. This savings in tax liability is in essence deducted from the cost of the interest, resulting in a lower interest expense, which in turn translates into a lower effective mortgage interest rate—the "after tax" rate. Don't believe me? Here's an example: Imagine a homeowner who earns $40,000 a year, has a tax rate of 30%, and has a mortgage balance of $100,000 with a 5% interest rate. At the end of the first year, he will have paid approximately $100,000 x 5%, or $5,000 in interest payments. Since these interest payments may be deducted from income, he will deduct the $5,000 from his income, and have taxable income of $35,000. His tax liability for the year will be $35,000 x 30%, or $10,500. If the Tax Code did not allow the homeowner to deduct his interest payments, the taxpayer would have had $40,000 x 30%, or $12,000 of tax liability. Thus, the $1,500 ($12,000-$10,500) savings reduces the cost of the mortgage interest, and the actual cost of the interest is only



teams up boys that come from these broken families with married men; a "big brother." This enables children who normally receive little or no attention at home, to experience family life. They spend Shabbat in the home of their big brother, lighting Shabbat candles, singing songs and having warm dinners. They also play sports together and get help with schoolwork.

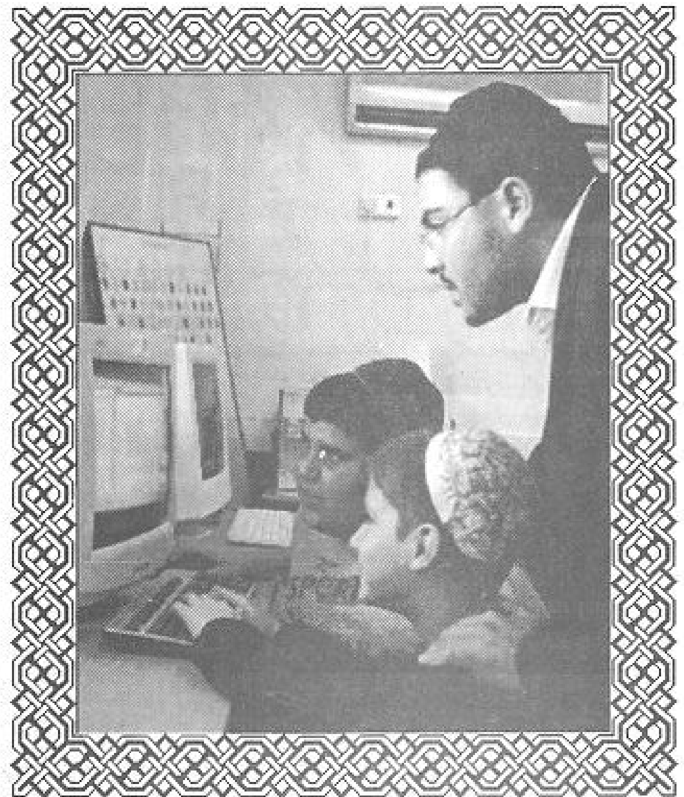
Yad Eliezer is now working to begin a "big sister" program for girls who come from abusive and broken families.

Another one of their generous programs offers a small festive wedding to desperately poor couples that are engaged but cannot afford to celebrate. The weddings are sponsored by newly weds who long to share their own joy on the day of their own wedding.

And through Yad Eliezer's job training program, some families who were once recipients
of Yad Eliezer's food programs are now actively donating to the organization.

One out of five Israelis live below the poverty line, but a small Mitzvah like volunteering and/or donating through Yad Eliezer can heal many of the these deprived families and enable them to grow and prosper.

Find out more about Yad Eliezer and how you can donate: www.yadeliezer.org



Without these angels our mission to help those in need would have not been possible in our Community.

Mr. Nasser & parvin Sassounian
Mr. Habaib & Mehrangiz Rostamian
Mr. Aaron Golchet
Mr. Khosrow & Parinaz Zarabi
Mr. Nikgohar
Mr. Naim & Anvar Afary
Mr. Youssef Tishbi
Mrs. Shiva Paykari
Mr. Nasser & Parvin Nazarian
Mr. Dan & Nazila Kohanarieh
Mr. Oussani Yassaman & Mahindokht Farahmand
Mr. J. Nouriel
Mr. Rashel Kashfian
Mr. Ezra Rasson & Miriam Rasson
Mr. Zinat Bina
Mr. Elias Tabaroki & Sima Tabaroki
Mr. Sirous Cohaniam & Guiti Cohanim
Mr. Hamid & Mahroo Simantob
Mrs. Parvin Shooshani
Mr. Morad & Gity Hakim
Mr. Hedayat & Badry Khalili
Mr. Sharon K. Rahmanian
Mr. Arash Tehranzadeh
Mrs. Maryam Sarraff
Mr. Hooshang Sedaghatfar
Mr. Altamoda Jewerly
Mr. Iraj Anvar
Mr. Joseph Hendizadeh Rodd
Ray Fabric Inc.
Mr. Dariush Fakheri
Mr. Ruben Dokhanian
Mehrdad Moradzadeh
Mr. Habibolah Pournazarian
Mr. Ario Fakheri
Mr. Haghnazar Taban
Mr. Mansour Faramarzipour
Mr. Mozafar Kooshkee
Mr. Masachee
Mr. Mashalah Delrahim
Mr. Yahooda Boodaee
Mr. Eli Raseebie
Mrs. Ahooeem
Mr. Shariefy
Mr. Soraya Lahijanee
Dr. Shahriar Rad
Mr. Farzad Saiediyan
Mr. Ehsan Asherian

Written By Doreen Shenassa

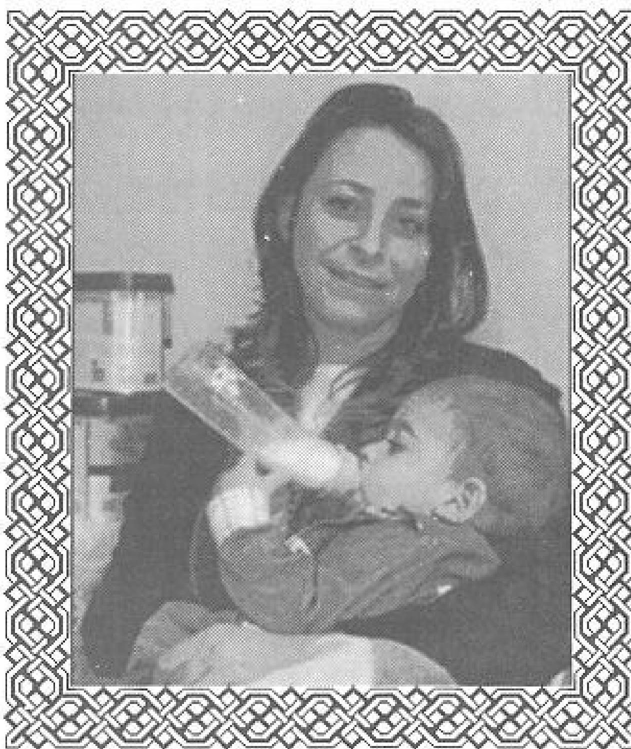
Yad Eliezer:

TZEDAKAH IN ITS PUREST FORM

One out of five Israelis, including a quarter of Israeli children, lives below the poverty line, according to the Central Bureau of Statistics (CBS). And their poverty line is much lower than what is considered "poor" in Beverly Hills.

The number of poor Israelis grew last year by more than five percent totaling 340,000 families living in poverty, according to Ha'aretz, an Israeli newspaper.

CBS also stated that in the last year, fourteen percent of Israelis aged 20 and over - an estimated 550,000 people - have reduced their purchase of food due to financial difficulties.



Many charities provide food and financial assistance to the needy, but Yad Eliezer is currently the largest anti-hunger agency in Israel. Their mission is to reduce the poverty level in the Israeli society by providing very low-income families with programs that not only offer crucial short-term relief in the form of basic food necessities, but also with long-term solutions that will ultimately help these families achieve financial stability.

While it is impossible to address every aspect of poverty, Yad Eliezer runs over 12 different food and social service programs. They deliver monthly food baskets to over 7,000 of the neediest families throughout Israel; families that do not know where their next meal is coming from. Home-cooked meals create togetherness and warmth. Yad Eliezer specifically donates uncooked food such as chicken and fresh eggs so that mothers are still able to prepare the meals, enabling them to feel like they run the family. It is necessary for children to understand that dinner is from "mommy," and not an organization.

Two millions dollars worth of produce, melons, tomatoes, avocados, peppers, oranges, potatoes, onions and more are donated directly to the poor thanks to Israel's surplus of agriculture.

Yad Eliezer found many low-income mothers diluting infant formula when feeding their infants. Many of these babies were malnourished partly because the mothers were emaciated, themselves, and simply could not breast-feed. Currently, Yad Eliezer provides infant formula for over 1,500 mothers all over Israel each month. The program is carefully monitored so that it does not become a substitute for nursing. This program consists of mothers who are sick, malnourished or just overwhelmed by life and desperately need help.

Countless people need help including young boys who have no father figure or male role model around. Many of these fathers are dead, incarcerated or drug addicts. Others have abandoned their families. Yad Eliezer successfully

years old.

Nessah's membership program is gaining acceptance due to the community's familiarity with membership requirements at local Ashkenazi synagogues such as Stephen S. Wise and Sinai Temple, Eshaghan said.

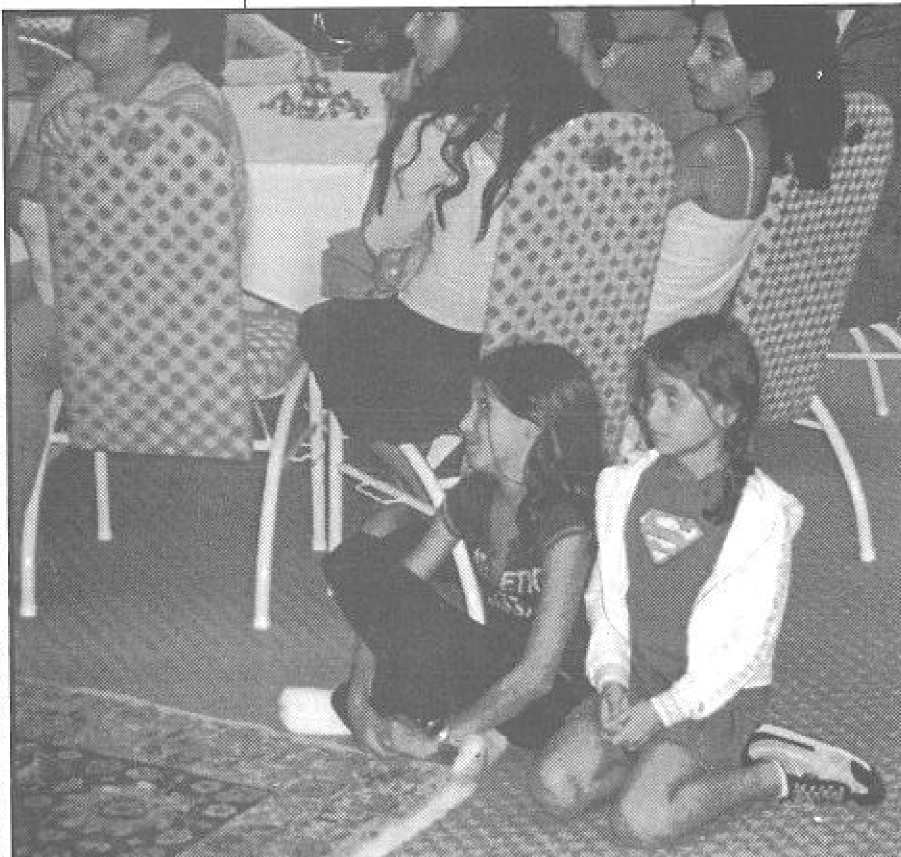
"Joint membership with American temples is common with our members because their children go to day schools at these temples and membership is required there," he said.

Nessah's leadership will gradually phase out the traditional auction method of fund raising in the coming years.

"Everybody [on the board of directors] was in favor of not announcing the large sums of money donated during services because it takes a lot of time and is annoying to people who hear the shouting when they are come to temple to pray," said David Pourbaba, chairman of Nessah's ritual committee.

Rather than bidding on them during temple services, Pourbaba said Nessah congregants have agreed to call in their donations beforehand in order to receive aliyot and participation in other rituals.

"We've gotten some resistance from the older generation," said Pourbaba, who added that the change has impacted the synagogue's income, "but in the long run this is the best direction to go."



Hakimi, who earlier this month became the first female president of any Persian synagogue in the United States, said additional funds available from membership dues collected have enabled Nessah to offer new programs and workshops to its members.

"Nessah is proud to welcome all groups from different levels of religiosity and income," she said. "We will be offering support groups, a new teen center, book club, self-help classes, yoga classes and a business networking group."

This past August Nessah launched it's new Teens center which provides a wide array of after school programs.

Just as Nessah has drawn a large following of Persian Jews, so has Sinai Temple with nearly 700 to 800 Persian Jewish families among its members, said Sinai's Rabbi David Wolpe.

"As a rabbi, I feel incredibly lucky and blessed to come to the temple at a time when Iranian Jews have settled in our community because it enriches Sinai Temple beyond belief," Wolpe said.

Michael Nazarian, Sinai's vice president of membership, said Iranian Jews have flocked to Sinai because of the synagogue's school and the warm reception they have received from Sinai's leadership over the years.

Sinai Temple has also developed the ATID program to draw in teenagers and young adults with lectures, workshops and other events. Also, the temple is courting Jews between the ages of 23 and 35 by offering them memberships for as low as $180.

"The atmosphere we have at Sinai is very friendly between Ashkenazim and Iranians," said Nazarian, who is also on Sinai's executive board of directors. "We have a number of Iranians on our board of directors, in our committees, and of course our past president Jimmy Delshad was also Iranian."

However, Wolpe and Persian members of Sinai Temple acknowledged that some Persians have not renewed their memberships with the synagogue after their children complete the b'nai mitzvah program.

"It is a problem in general with synagogue membership with many Jews across the country. What we try to do is educate them that there are benefits to keeping their connection with the temple," Wolpe said.

This article first appeared in the Jewish Journal of Los Angeles.

Written By Karmel Melamed



Persian Shul Adopts Membership System

For many Jews, the High Holidays and membership drives go together like apples and honey. But for communities newer to America, the thought of paying an annual fee to "belong" to a house of worship is a foreign concept.

For centuries, Persian Jews have traditionally raised funds for religious activities by auctioning off or bidding on aliyot, the bringing out of the Torah and other rituals during Shabbat and holiday services. But after 25 years in Los Angeles, Persian Jews are beginning to embrace the concept of membership.

At the forefront of this push has been the Nessah Cultural Center in Beverly Hills, which became the first Persian synagogue in California to offer a membership program last year.

"The torch at Nessah has been passed to a new generation of younger people on our board of directors who decided that we needed membership in order to create a sense of belonging in the community," said Dr. Mojgan Hakimi, Nessah's newly elected president.

Isaac Eshaghan, chairman of Nessah's membership committee, said Nessah approximates 1,400 members have primarily been drawn to join Nessah because of the synagogue's English and Persian services.

"Last year, three weeks before Rosh Hashana, we were sold out because we offered membership according to the number of seats we had," Eshaghan said. "Our membership is in an affordable range and on average costs less than $1,000 per family."

According to Nessah membership records, membership dues for married couples between the ages of 18 and 30 are $500, with $650 for couples 31 to 64 and $500 for couples over 65. Likewise, singles 18 to 30 are $150, singles 31 to 64 pay $350 and singles over 65 pay $250. Children under 7 are free, while it is $50 for children 8 to 11 and $125 for children 13 to 17

Written By Sam Yebri

Searching For Further Truth

Two months after the story first broke, FBI officials have yet to bring forth any charges against Pentagon analyst Larry Franklin. The analyst has been accused of passing to Israel classified information about U.S. policy towards Iran. According to a recent Los Angeles Times article, some U.S. officials familiar with the investigation have said there is little hard evidence that Franklin intended to commit espionage or that he was paid for any role he might have played. The American Israel Public Affairs Committee (AIPAC), a prominent pro-Israel lobbying organization, has also been implicated in a wider FBI investigation. However, both the Israeli government and AIPAC have vehemently denied that they engaged in any wrongdoing or were given unauthorized access to secrets.

In fact, since the story first broke, the outpouring of support for AIPAC, both within the American Jewish community and within Washington's political circles, has been overwhelming. According to Lida Tabibian, the Political Chair of AIPAC's New Leadership Division in Los Angeles, "People who know AIPAC or work with AIPAC recognize that these accusations are clearly false, as evidenced by the tremendous expression of public and private support for AIPAC." These people include some of Washington's heavyweights, including Republican and Democratic leadership in both the House and Senate. The leadership of prominent American Jewish organizations, including Hadassah and the Anti-Defamation League, has also expressed their continued support for AIPAC.

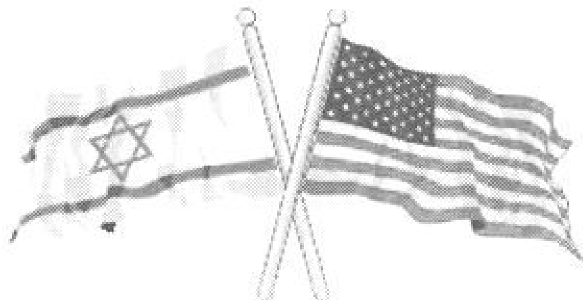
Moreover, according to the Jerusalem Post, September was one of the best fund-raising months in AIPAC's successful, fifty-year history. As such, it appears that rather than weaken the influential organization, these allegations have only galvanized the unshakeable commitment of its members.

Despite the likely vindication of AIPAC, the allegations are disturbing for other reasons. Several media outlets have portrayed the U.S.-Israel alliance as a series of alleged espionage events rather than the kind of special relationship that has been reaffirmed by every President since 1948. Meanwhile, there is a growing chorus raising questions about how this issue has unfolded in the press. A Wall Street Journal editorial expressed incredulity with the logic of some of the allegations, writing: "It is hard to believe that the Israelis would need secret sources to illuminate this issue, given the close ties between the two countries. The Iran question has also been widely aired in the press."

While the source of the leak that led to this investigation may never surface, it is clear that for decades American policy elites have resented what they perceive as excessive Jewish influence in the corridors of power and the pro-Israel tilt of American foreign policy. However, the allegations have failed to ruin the reputations of many patriotic Americans or impugn the legitimacy of an important organization. Many within Washington have even called for the appointment of a special counsel to find and prosecute those responsible for leaking these allegations.

Finally, every American passionate about Israel's well being must remember that there is nothing wrong with Jews advocating for issues that matter to them. In fact, the foundation of democracy is based on this very ideal. Being Jewish or Zionist does not make an American any less American. What is unjust is the singling out of American Jews, but not Americans of Greek, Mexican or Lebanese descent, for example, for lobbying for close ties with the countries they love. As a result, American Jews should redouble their already prolific efforts to support the Jewish State and the American organizations dedicated to enhancing the U.S.-Israel relationship.

What began as a potentially devastating Pollard-like spy-case has become but another opportunity to rise to a challenge for a community



took place a year before the mission. As soon as the commander of the unit had finished the briefing he received a phone call telling him that the mission was cancelled. We were happy as it meant getting to stay on the base and watch movies all night instead of sitting in the cold, although it also meant that Rajoub would get a temporary reprieve. After that briefing there were various refresher briefings as well as changes to the original plan of which we were kept informed. After all of this, when word came down that we were going to go get the guy, you can imagine that people did not really believe that it was going to happen, after all he had been on the run from the army for seven years and the army had missed catching him on fourteen previous occasions. The only difference between now and all of the other missions that I had been on was that this time there was no messing around, there was no real briefing that night simply an order to suit up "because we know where Rajoub is right now but if we take too long to get there he will have vanished. There was activity everywhere as people donned their flack jackets checked their weapons one last time and generally prepared for war. I did the same as well as kissing the laminated prayer for the welfare of soldiers which my mother bought for me and which stayed in my breast pocket for every operation in which I participated.

We were soon in the vehicles on our way into the city, our commander with a direct radio link to intelligence as they continued to check and make sure that Rajoub was where he was supposed to be. Intelligence had him narrowed down to his parents' apartment. He had not been there for over a year.

Suddenly I heard the word "Prikka", the code-word meaning that we were at our destination and it was time to move into our positions. To say that my squad and I ran to our position covering the back of the building would be an understatement. Sprinting, the four of us made it to our position and took cover behind a partially demolished wall. We knew that our position was important because if Rajoub would run it would have been out the back and into us. At any rate he didn't. This, more than anything else convinced me that he had been tipped off by one of his observers that we were on our way and fled before we had even arrived. According to the plan each squad was to fire several shots into a concrete wall near the building to let our pray, as well as any potential bodyguards know that the IDF had arrives and not to bother attempting any resistance. It must be understood that terrorists of Rajoub's stature are not known for coming out with their hands up. When the army arrives to arrest them and are known to have taken a martyrs oath swearing death rather than capture. As well as this problem, the entire seven floor apartment building Rajoub's parents lived in was exclusively occupied by various members of his extended family so we knew that the chances of a fire fight were high.

After the opening bursts of fire our Arabic speaker ordered everyone out of the building by loudspeaker. This took some time. Once everyone was out of the building a neighbour was asked to go back in to make absolutely sure that no one had been left behind. It has been known for people to leave young children inside even though we are careful to explain that any one left in the building is likely to get shot by the search teams who are looking for the terrorist.

The search teams begin their sweep of the apartment building it has been emptied and then checked, anyone still inside is waiting with gun in hand to kill Jews. As the search team begins their sweep I see a hand come out of a third floor window in order to move something on the balcony. UNBELIEVABLE. I had been sure that we were not going to find anyone inside and yet here we see concrete proof that at least someone has defied the IDF and is intent on finding out the seriousness of our threats. I radio the team inside the building to inform them that we have confirmation that there is someone inside and directed them to the appropriate apartment. It was decided by our officer, who was leading the sweep, that a grenade should be thrown into the apartment and that the squad would then enter with all guns blazing, for it is not wise to take chances with Jamal Rajoub!

From outside we heard the grenade explode and the gunfire as the sweep team entered the apartment. Once the smoke cleared they reported that they had found nothing, and were continuing their sweep inside. When they arrived at the kitchen area they threw inside another grenade and repeated the process as before. This time they could here shouting "WE WANT PEACE WE WANT PEACE". The shouting seemed to come from behind a cupboard yet when the cupboard was thrown away there was simply the wall behind it, the voices were coming from inside the wall itself! As the sweep team raised their weapons the wall opened to reveal a tiny annex with TWO men inside! A member of the search team grabbed them both made a positive identification of Rajoub and threw the other guy into a separate room. The next thing we heard on the radio was the commander of the unit let out a laugh of joy as he shouted into his mike, we have the FOX, we have the FOX!

Now Rajoub may have been the third most wanted man in the city but the fox was the second. Seventeen years of his life he had already spent in Israeli gaols, the blood of twenty-two Israelis on his hands as well as the son of the Arab mayor of Nablus (West Bank city) who he had killed by mistake while attempting to assassinate the mayor himself. The Fox had been caught along with Rajoub! We could not celebrate for too long however, as by this time it was already daybreak and our battalion commander was beginning to worry that a riot may break out in the city in an attempt to get the two back. It was time to leave. This mission had been more successful than anyone had hoped, all that remained was to get our cargo safely to prison.

As we arrived at our base complete with Rajoub and the Fox we drove past the other fighters who had been working that night making arrests in various parts of the city. They were waiting for us and we entered the base to the sound of rapturous applause from our comrades in arms. ✤

Comments regarding this story are welcome at: ijchronicle@yahoo.com



This section of our magazine will feature personal stories and accounts of Israel Defense Forces soldiers, reservists and volunteers. Our goal is to inform you, the reader of what is really going on in the front lines of Israel and to read first hand about what Israeli soldiers experience while protecting our homeland. We encourage you to write in with your comments and correspond with these soldiers in an effort to boost their morale.

~Iranian Jewish Chronicle (Chashm Andaaz) Editors

Hunt For The Terrorist & The Fox

Written By Marc Goldberg

Allow me to tell to you all a little about myself. My name is Marc Goldberg, I am originally from the UK and in August 2004 I finished two years of service in a special unit of the Israeli Paratroopers, having made "aliyah" (immigration to Israel) three years before that. In order to protect my friends I have changed their names. I have also changed the names of the terrorists. Everything else is how it happened.

Life had become routine in the small settlement near the city of "Shechem" (in the West Bank) that my unit had been ordered to guard. A little guard duty by day (which everyone hated) and missions in the city itself by night. These missions could mean anything from an ambush to arresting a wannabe suicide bomber, or checking houses for guns. On this particular night word came through that we were going into the city to pick up Jamal Rajoub, the third most wanted man in the city, the man who spoke to Lebanon, who devised new tactics for Hamas and various other activities. Everyone was skeptical. Some people thought that the operation would be cancelled straight away as can happen, others that we would get to the address and that he wouldn't be there, as is also often the case.

The briefing for the mission first

From the Editor



Dear Readers,

On behalf of the Iranian Jewish Chronicle, we apologize to Mona Gilardi for the grammatical errors in the article printed about her artistic accomplishments in the last issue of the magazine.

I recently attended a show at Los Angeles's Laugh Factory featuring one of our writers, Marvin Kharrazi. Not only was he entertaining, but his eyes were perfect for revealing jokes. Smiling with sarcastic and somewhat charming eyes appeased the audience, hypnotizing them to laugh intermittently. This talent is only surpassed by his passion to follow his dreams in comedy and life. I later learned that the owner of the Laugh Factory is an Iranian Jew as well. Iranian Jews are all over the place, in very prominent positions with extremely delightful talents. It is our mission to find them, write about them and share their stories with you.

Please fill out the following survey and E-mail it to: ***IJChronicle@yahoo.com***

Or mail it to:
Eretz-Siamak Cultural Center
Attn: Iranian Jewish Chronicle
6170 Wilbur Ave.
Reseda, CA. 91335

SURVEY

1. If you read about ________ you will have trouble putting this magazine down.
2. If you read about ________ you will show this magazine to 50 of your closest friends.
3. What do you like about the Magazine?
4. What do you dislike about the Magazine?
5. What else should we know about you, our readers?

Please fill out the above survey. E-mail us. IJChronicle@yahoo.com

We want your feedback, ideas, thoughts, concerns and questions for and about our publication. This is your magazine, and we want your voice to be heard on each of its pages.

My mother always tells me, "If you don't ask, you don't get". Ask us. E-mail us.

And perhaps you will get.

Lisa Forstein
Managing Editor

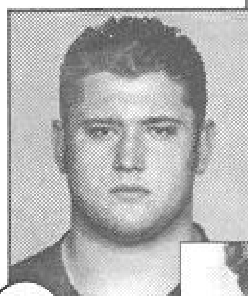
IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

contents

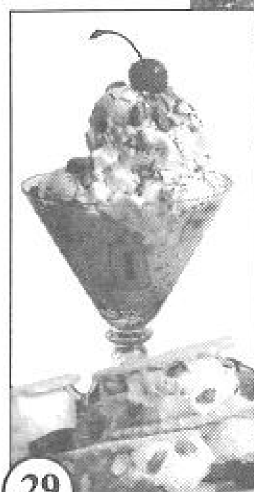

3


8


12

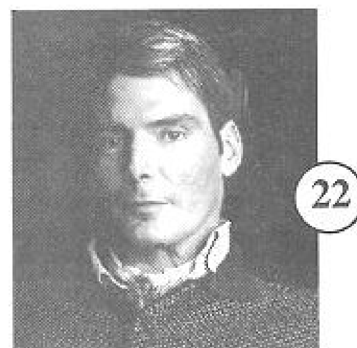

6


16


29

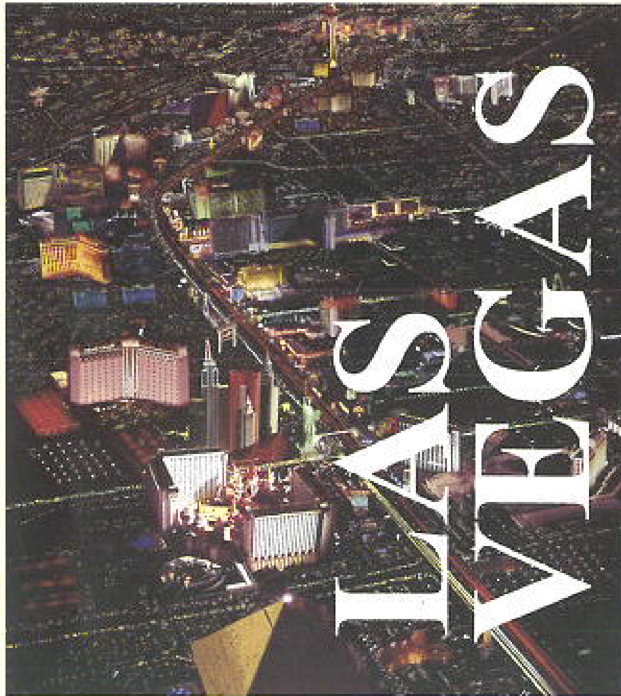

28


24


22

از رحیم

بالاترین رشد جمعیت و کمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر





بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را
با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه
این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه گذارانی که
میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من
سرمایه گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۱۸۳۶-۹۱۴-۷۰۲

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879

************************ 5-DIGIT 91316
540
Roya/Dariush Fakheri
4114 Green Meadow Ct
Encino CA 91316-4421

PRSRT STD
US POSTAGE
PAID
SANTA CLARITA CA
PERMIT # 5013